

کتابخانه بهائیت شناسی

www.bahaibooks.blogfa.com

حاکم و تبریزی

باب و بها



انتشارات برهان

تهران بازار جعفری - پاساژ سجادویان

شما هم با کمال حریت این کتاب را
بخوانید و خودتان حکومت کنید!

مُحَاكِمَه و بَررَسِی
در تاریخ و عقائد و احکام

باب و بهاء

ترجمه این کتاب با حفظ خصوصیات آزاد است

و حق طبع مخصوص مؤلف است

بقلم دانشمند معظم

دکتر - ح - م - ت

چاپ سوم با تجدید نظر و اضافات

طهران - ۱۳۴۴ - ۵ - ش

« چاپخانه مصطفوی »

بشما تقدیم و اهداء میکنم

این مجموعه را که در نتیجه مطالعات طولانی و تحقیقات عمیقانه و بسی دقیق و بانهایت آزادی و بیطرفی تألیف شده است ؛
بخدمت برادران عزیزم که در مسلك باب و بهاء هستند تقدیم میکنم .
به آنانکه در جستجوی و تحرری حقیقت هستند ، و از هوسرانی و
لجام گسیختگی و شهوتپرستی گریزانند ،
توقع من اینستکه این کتاب را با کمال دقت و بیطرفی مطالعه
نموده ، و خود حکومت کنند .
من نظری بجز خوشبختی و سعادت برادران پاک سرشت و شرافتمند
بابی و بهایی ندارم .
من بوظیفه خویش (در حدود توانایی) عمل کردم ،
تو خواه از سخنم پند گیر یا که ملال .

ح - ۴ - ت



مدارك ما

مدارك مادر این کتاب تنها نوشته ها و تألیفات خود بایه و بهائیه است .
و ما بجز نوشته های خود ایشان بکتاب دیگری مراجعه ننموده ،
و بنوشته های دیگران اعتماد نکردیم :
آری مدارك ما در تألیف این کتاب ، قریب پنجاه جلد از کتب
معتبره خود بهائیه است که : در آخر جلد دوم این کتاب بخصوصیات
مطالب و طبع آنها اشاره کرده ایم .
و برای فهمیدن جزئیات و خصوصیات آنها بهمان جا مراجعه فرمائید .
و ضمناً توصیه میکنم که : این کتاب را پس از مطالعه ، در کتابخانه
خودتان با کمال اهتمام نگه بدارید ؛ زیرا داشتن این کتاب مثل آنستکه
حدود پنجاه کتاب از کتابهای کمیاب بایه و بهائیه را داشته ، و تمام
مدارك اصلی و معتبر آنانرا تحصیل کرده باشید .

((يَا أَهْلَ الْبَيَانِ وَالْأَقْدَسِ))

مَنْ يَتَّخِذْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَهُوَ مِنَ الْآخَسِرِينَ ، إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّ
كُلِّ شَيْءٍ ، وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ فَاطْرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ ، وَإِنَّ الدِّينَ عِنْدَهُ
هُوَ الْإِسْلَامُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ خَلْفِهِ وَالنَّاسِخُ لِنَحْلِ الْمَاضِينَ ،
وَأَشْهَدُ أَنَّ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ الْمُنْتَخَبُ مِنَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ :
فِيَا أَهْلَ الْبَابِ وَالْبَهَاءِ لِمَ تَتَّخِذُونَ أَصْنَامًا وَتَذَرُونَ الْمَهْكَمَ الْحَقَّ أَحْسَنَ
الْمُخَالَفِينَ ، قَوْمُوا عَنِ نَوْمَتِكُمْ وَانْتَبِهُوا عَنِ الْغَفْلَةِ لَعَلَّكُمْ تَرْتُدُّونَ ، وَاللَّهُ
الْحَقُّ أَنْتُمْ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ،
فَاعَلَمُوا أَنِّي لَكُمْ لِمَنِ النَّاصِحِينَ ، وَإِنِّي أَعْظَمُكُمْ أَنْ تَضِلُّوا سِوَاهُ الطَّرِيقِ
وَأَنْ تَكُونُوا مِنَ الْهَالِكِينَ ،
وَارْصِيكُمْ يَا إِخْوَانِي أَنْ تَنْظُرُوا فِي هَذَا الْكِتَابِ بَعَيْنِ الْإِنصَافِ ،
وَبالنِّيَّةِ الْخَالِصَةِ وَنَاقِبِ النَّظَرِ ، وَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى وَالْعَصِيَّةَ ، وَايَّاكُمْ أَنْ تَغْوِيَكُمْ
الشَّيْطَانُ وَتَكُونُوا فِي النَّارِ مِنَ الْخَالِدِينَ .

اصول ده گانه

در آغاز این کتاب ده اصل کلی و اساسی را که دین مقدس اسلام روی آنها استوار و تشکیل شده است : مورد بحث و بررسی قرار دادیم و در نتیجه با برجاشدن و استوار و محکم بودن این اصول و پایه های ادیان مجعوله را متزلزل و سست ساخته ، و مخصوصاً بطلان و ساختگی حزب بهائیت را از نوشته های خود آنان و با براهین روشن و عقلی آشکار میسازیم . و عجب در اینستکه : ثبوت و برقراری هر يك از این اصول ده گانه به تنهایی ، در بطلان و مجعول بودن اساس و پایه های این حزب و هر حزب دیگری که بنام دین جعل میشود کافی خواهد بود .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« اصل اول »

باقی بودن دین اسلام

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ
وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا - سورة احزاب آیه (۴۰) - محمد پدر یکی
از شماها نیست ، اورسول پروردگار متعال و ختم کننده پیغامبران است ،
و خداوند بهر چیزی عالم و دانا میباشد .

از همان روزیکه این آیه شریفه نازل شده و در میان مسلمین منتشر
گردید : همه فهمیدند که رسول اکرم آخرین فرستاده و رسول پروردگار
متعال بوده ، و تعلیمات مقدسه آنحضرت ﷺ آخرین تعلیمات و کاملترین
وظائف و جامعترین دستورها و بالاترین حقایقی است که : برای افراد
بشر مقرر گردیده ، و سعادت و کمال و خوشبختی بشر را تأمین کرده است .
اینستکه از همین روز ، این موضوع جزء عقاید افراد مسلمان
و از ضروریات آئین مقدس اسلام بشمار رفته ، و پیشوایان بزرگ اسلام
و محدثین و دانشمندان و علماء و مؤلفین شهر جهان و مورخین ، همه باین

در عقاید باب و بهاء
مطلب معتقد و گویا شده ، و در کتب و تألیفات خودشان از جمله مسائل
مسئله و مقطوعه قرار داده اند .

وما بعنوان ذکر شاهد ، قسمتی از کلمات پیشوایان بزرگ اسلام
و علمای برجسته و دانشمندان را که مورد قبول نزد همه هستند ، در اینجا
ذکر میکنیم .

((اسلام دین پاینده و ثابت))

گفتار دانشمندان

۱ - مرحوم شیخ احمد آحسانی (که سید باب از او تجلیل نموده
و او را مُبَشِّرِ خود میدانند) در جلد اول جوامع الکلم (صفحه ۷ -) میگوید :
محمد ﷺ خاتم انبیاء است و پیغمبری پس از آنحضرت نخواهد آمد
زیرا که پروردگار متعال در کتاب خود میفرماید : وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ
النَّبِيِّينَ ، و خداوند متعال دروغ نمیگوید ، زیرا دروغ گفتن قبیح است
و شخص غنی از عمل قبیح بی نیاز است . و باز میفرماید : مَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ
فَخُذُوهُ - آنچه را که رسول اکرم اظهار میکند بپذیرید . و آنحضرت فرموده
است : لَانَبِيَّ بَعْدِي - پیغمبری بعد از من نخواهد آمد . پس ما باید سخن
آن حضرت را قبول کرده و او را خاتم انبیاء بدانیم .

۲ - و باز در جلد دوم جوامع الکلم (ص ۷۰) میگوید : رسول اکرم
فرموده است - أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ - من و قیامت مانند این دو انگشت
سَبَّابِه و وسطی هستیم ، مراد اینستکه آن حضرت حقیقت وجود و وجه
حَقِّ معبود و عقل اول است که عقول دیگر از او منبث میشوند ، و سراج
روشنی است که خاموش نمیشود ، و ظهور آنحضرت مقرون بساعة است ،

و باین معنی اشاره میکند در آیه شریفه - اقتربت الساعة وانشق القمر - زیرا دین او آخر ادیان است، و پس از آنحضرت ساعه برپا میشود، و خود آنحضرت از علامه ساعه است، اینستکه میفرماید - فقد جاء أشراطها، و ظهور انبوتها ختم کرد.

۳ - و مرحوم سید کاظم رشتی (که بقول مورخین و نویسندهگان استاد سید باب و بقول سید باب مبشر او است) در ابتدای کتاب مجموعه الرسائل در ضمن وصیت خود میگوید: و سپس امام دوازدهم حضرت حجت ابن الحسن که هادی و قائم منتظر است، و خداوند بوجود او روی زمین را از عدل پر میکند بعد از غلبه جور و ظلم، و آنحضرت زنده است و نخواهد مرد تا هنگامیکه جبت و طاعوت را از میان بردارد - و شهادت میدهم که شریعت اسلام تا روز حساب باقی خواهد بود.

۴ - و در رساله غریبه (که در ضمن رسائل ایشان چاپ شده است) در صفحه (۱۳۸) میگوید: تشریح مانند تکوین است، و همانطوریکه در عالم تکوین برای کمال انسان شش طبقه موجود است (نطفه و علقه و مضغه و عظام و لحم و روح) مراتب تشریح نیز شش است (شرع آدم، شرع نوح، شرع ابراهیم، شرع موسی، شرع عیسی، شرع محمد) و چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شد: اقتضاهات گوناگون سپری شده، و مقتضیات کلیه برقرار و کامل گشته، و وجود تکوین و تشریح باهم دیگر مطابقت نموده، و شریعت آنحضرت برای همیشه ثابت و لا یتغیر و باقی ماند.

۵ - و شیخ ابن ابی جمهور احسائی در کتاب مجلی (صفحه ۳۰۶) میگوید: نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمام نبوتها را ختم کرده، و ولایت مطلقه آنحضرت جمیع ولایتهارا خاتمه داده است، و اینمطلب بحکم دلیل

عقل روشن است، زیرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جامع جمیع صفات کلیه میباشد، و اینمعنی مخصوص آنحضرت بوده، و مرادف مقام خاتمیت است، اینستکه در قرآن مجید نازل شده است: رسول الله و خاتم النبیین، و خود او فرموده است که، لانی نبی بعدی، پس آنحضرت پیشوای کُل و مقدم بر همه افراد بشر خواهد بود.

۶ - و سید علی خان مدنی در شرح صحیفه سجادیه (در شرح دعای صلوات بر پیغمبر اکرم، در ذیل جمله - فخرم بنا علی جمیع من ذرّه) میگوید: خداوند ما را در آخر مخلوقات خود (از انبیاء و تابعین آنان) قرار داده، و پس از ما رسول و امتی نخواهد آمد، چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاء و مرسلین بوده و پیغمبری پس از آنحضرت ظهور نخواهد کرد، و ظهور عیسی در آخر الزمان بعنوان تبعیت است نه بعنوان استقلال و نبوت.

۷ - و باز در ذیل جمله - اللهم صل علی محمد و آله خاتم النبیین و سید المرسلین (از دعای استعاذه) میگوید: خاتم بمعنی آخر است، و با آن حضرت باب نبوت بسته و ختم گردید.

۸ - و محقق گراچکی در کتاب کنز الفوائد در ضمن بیان اعتقادات مؤمنین در صفحه (۱۱۱) میگوید: و لازم است که شخص مؤمن معتقد باشد بر اینکه اسلام دین همیشگی و ثابت و برقرار است تا روزیکه خداوند خود و ارض زمین و سکنه آن باشد، و حلال و حرامی نخواهد بود مگر آنچه آنحضرت حلال یا حرام نموده، و فریضه و عبادتی نیست مگر آنچه از جانب او فرض و تعیین گردد، و اگر کسی در دین اسلام تصرف نموده و با بدین دیگری متمسک شود؛ کافر و منحرف است، و آنحضرت خاتم انبیاء بوده و شریعت او ناسخ تمام شرایع است.

۹- و باز در صفحه (۸۵) از قول سطح کاهن و شق کاهن در تعبیر رؤیای مَلِكِ یمن نقل میکند که : سلطنت ذی یزن را پیغمبر بیکه از اولاد فهر بن مالک است قطع میکند ، و برای آن پیغمبر از جانب آسمان وحی میرسد و سلطنت او برای همیشه و تا آخر در هر باقی میماند ، تا روزیکه این دنیا بوم خورده ، و جهان دیگری برای اولین و آخرین پدید آید . (۱)

۱۰- و محقق لاهیجی در کتاب گوهر مراد (فصل هفتم از باب دوم از مقاله سوم) میگوید : دانستی که اقصی مراتب کمالات انسانی مرتبه نبوتست ، و مرتبه نبوت نیز مشتملست بر مراتب متفاوتة و متکامل شود تا بمرتبه که مشتمل بر اقوی مراتب خصایص مذکوره باشد که اقوی از آن در حیز امکان متصور نباشد ، پس بالاتر از آن مرتبه مرتبه ممکن نتواند بود و آن مرتبه اولست و آن مرتبه وجود خاتم الانبیاء است که نبوت چون باین مرتبه رسد ختم شود .

۱۱- جامی در اورنگ یکم از کتاب هفت اورنگ گوید :

زبی او رسول دیگر نیست بعد او هیچکس پیغمبر نیست
 شرع او ناسخ شریعتها است هر شریعت که غیر آنست هبالت

بیش از این در اینجا مقتضی بر نقل اقوال و کلمات دانشمندان بزرگ نیست ، و ما بهر کتابی که مراجعه کنیم اثر و نشانی از این عقیده پیدا

(۱) آری این معنی در میان روحانیین و علمای ملل دیگر قبل از اسلام نیز معلوم و مسلم بود ، چنانکه در باب چهاردهم (آیه ۱۶) از انجیل یوحنا میگوید : و من از پدر سؤال میکنم و تسلی دهنده دیگر بشما عطا خواهد کرد تا همیشه باشما بماند . و در آیه (۲۶) گوید : او همه چیز را بشما تعلیم خواهد داد و آنچه بشما گفتم بیاد شما خواهد آورد . و در آیه (۳۰) گوید زیرا که رئیس اینجهان میآید .

کرده ، و ضروری بودن آنرا در نظر مؤلف آن کتاب درک خواهیم کرد .

((خاتم النبیین))

(از نظر احادیث و روایات اسلامی)

گذشته از جهت ضروری بودن این عقیده در میان افراد مسلمین ، روایات و اخبار بسیاری نیز در کتب احادیث معتبره ، در این موضوع وارد شده است ، و ما برای روشن شدن افکار عمومی بچند قسمت مختصر آنها اشاره میکنیم :

۱- در صحیح بخاری (متوفی - ۲۵۶ - هجری) جزو رابع بابی بعنوان خاتم النبیین منعقد کرده و نقل میکند که : رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند . مثل من و انبیای گذشته چون مردیست که عمارت محکم و زیبایی را بنا کرده ، و تنها يك آجر از گوشه آن ساختمان ناقص مانده است ، پس در این صورت مردم از دیدن این عمارت زیبا و مجلل و از کسری آن آجر در حیرت و تعجب خواهند بود ، و فرمود : من مانند همان آجر هستم ، و من خاتم انبیاء و تمام کننده مراتب نبوت و رسالت هستم (۱)

۲- در سنن دارمی (متوفی - ۲۵۵) در جلد اول بابی بعنوان

(۱) ان مثلئ ومثل الانبياء من قبلي كمثل رجل بنى بيتاً فإحسنة وأجمله الأموضع لبنة من زاوية ، فجعل الناس يطوفون به ويمجبون له ويقولون هلاً وضمت هذه اللبنة ، قال فانا اللبنة وانا خاتم النبیین - آری تشکیلات اجتماعی و مدنی مردم چون ساختمانی است که : میباید هر گونه و سائل زندگانی و مراتب آسایش را داشته باشد ، و پیغمبران بخاطر تکمیل ساختمان و تشکیلات اجتماعی بشر مبعوث میشوند ، و مقام خاتمیت آخرین وسیله کمال و نظم این تشکیلات بوده ، و بدست خاتم النبیین (ص) نقشه صحیح و جامع اجتماع انجام پذیرفته و مورد اجراء گذاشته میشود .

(ما أعطى النبي من الفضل) منعقد کرده و نقل میکنند که : قال أناقا مد المرسلين ولا فخر وانا خاتم النبيين ولا فخر - فرمود رسول اکرم ﷺ من پیشوای مرسلین هستم و افتخار نمیکنم ، و من خاتم انبیاء هستم و نظر افتخاری ندارم .

۳ - در صحیفه علویه اول ، در دعای یوم بیست و ششم ماه ، مذکور است که : صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ - درود پروردگار متعال بر رسول اکرم ﷺ و بر آل آن حضرت باد که ختم کننده انبیاء و مرسلین است .

۴ - در صحیفه سجادیه ، در دعای استعاذه میگوید : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ - پروردگارا درود بفرست بر محمد که ختم کننده انبیاء و سید مرسلین است و بر اهل بیت طاهر و پاک آن حضرت .

۵ - در اقبال سید بن طائس (مطبوعه تبریز در صفحه ۷۳۴ -) در قسمت مباحله ، چند جمله در این موضوع نقل میشود ، از جمله : وَأَخْتَمُ بِهِ أَنْبِيَاءِي وَرَسُولِي فَعَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآمَتِهِ تَقُومُ السَّاعَةُ - و ختم میکنم بوجود او پیغمبران و مرسلین را و بر آن حضرت و امت او قیامت برپا می شود .

۶ - درعیون الأخبار صدوق (مطبوعه سال ۱۳۱۷ صفحه ۲۳۵) از حضرت رضا علیه السلام نقل میکند که : وَ شَرِيعَتُ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ لَا تُنسخُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا نَبِيُّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَنْ ادَّعَى بَعْدَهُ نَبُوَّةً أَوْ أَتَى بَعْدَ الْقُرْآنِ بَكْتَابٍ فَدُمُهُ مَبْحُوحٌ لِكُلِّ مَنْ سَمِعَ ذَلِكَ - شریعت حضرت محمد ﷺ تا روز قیامت منسوخ نخواهد شد و پیغمبری پس از آن حضرت تا روز قیامت مبعوث نمیشود و کسیکه بعد از ادعوی مقام نبوت کرده و یا کتابی

بیاورد پس خون او مباح است و احترامی برای او نیست .

۷ - در صفحه ۲۲۹ نقل میکنند که : يَا عَلِيُّ مَا سَأَلْتُ رَبِّي شَيْئًا إِلَّا سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ غَيْرَ أَنَّهُ لَأَنْبُوءَةٌ بَعْدِي أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَانْتَ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ - یا علی درخواست نکردم از خداوند متعال چیزی را مگر اینکه مثل آنرا برای تو از پیشگاه متعال درخواست کردم و جهت اختصاص من موضوع نبوت است که پس از من نبوتی نیست و من خاتم انبیاء هستم چنانکه تو خاتم اوصیاء هستی و وصی پیغمبری بعد از تو نخواهد بود .

۸ - در صفحه (۱۹۵) نقل میکنند که : ثُمَّ هَبَطَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَلْعَلِّيُّ الْأَعْلَى بِقَرَّتِكَ السَّلَامُ وَ يَقُولُ عَلِيٌُّّ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ لَأَنْبِيُّ بَعْدِكَ - جبرئیل بخدمت حضرت رسول اکرم مشرف شده و عرض کرد : پروردگار متعال درود و سلام بر تو میفرستد و میفرماید که علی بن ابیطالب نسبت بتو مانند هارون است نسبت بموسی و تفاوتی که هست این است که پیغمبری بعد از تو نخواهد آمد .

۹ - در صفحه (۲۶۵) نقل میکنند که : وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِينُهُ وَصْفِيَّةٌ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَأَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لِأَنِّي بَعْدَهُ وَلَا تَبْدِيلَ لِمَلَّتْهُ وَلَا تَغْيِيرَ لِشَرِيعَتِهِ وَأَنَّ جَمِيعَ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ - حضرت رضا علیه السلام در ضمن بیان عقائد صحیحیه اسلامی که برای مأمون مینوشتند ، مرقوم فرمودند که : مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ بَرُّورٌ وَ كَارِمٌ مَتَّعَالٍ بَوْدَهُ وَآمِينَ وَ بَرُّ كَرِيمٌ بَدِيعٌ أَوَّاسٌ أَوْاسْتِ مِنْ أَرْضِ حَلْقِهِ ، وَ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمُ أَنْبِيَاءٍ وَ أَفْضَلُ هَمَّةِ أَهْلِ جَهَانَ اسْتِ ، وَ بِيْغْمَبِرِيْ پَسِ اَزْ آ نَحْضَرْتِ نَخَوَاهِدْ آمِدْ ، وَ تَغْيِيرِ وَ تَبْدِيلِيْ دَر أَحْكَامِ وَ شَرِيعَتِ اَوْ بِيْدَا نَخَوَاهِدْ شُدْ ، وَ آنچه آن حضرت آورده است همه محکم و حق است .

۱۰ - در کتاب اِکمال الدین صدوق (در باب ۳۷) مذکور است که حضرت عبدالعظیم حسنی بمحضر حضرت علی بن محمد النقی (ع) مشرف شده ، و ایمان و عقیده خود را باین طور عرض میکند - **وَإِنَّ مُحَمَّدًا وَالَّذِينَ عِبِدُهُ وَرَسُولَهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ** ولانبی بعده الی یوم القیمة **وَإِنَّ شَرِيعَتَهُ خَاتَمُ الشَّرَائِعِ** فلا شریعة بعدها الی یوم القیمة - محمد بن عبدالله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** عبد رسول پروردگار متعال بوده و خاتم انبیاء است و پیغمبری پس از آنحضرت نخواهد آمد تا روز قیامت و شریعت او ختم کننده شریعتها و باقیست تا روز قیامت .

و در اینجا باین مقدار (ده حدیث) اکتفا بنمائیم

((خاتم الانبیاء و قرآن پاینده))

از آیات شریفه

اینموضوع از آیات شریفه قرآن مجید نیز با کمال صراحت فهمیده میشود ، و ما برای روشن شدن اذهان عمومی بچند قسمت آن که در نهایت تصریح و وضوح است : اشاره میکنیم .

۱ - خداوند متعال در سوره احزاب (آیه ۴۰) میفرماید : **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا** - محمد بن عبدالله پدر یکی از شماها نیست بلکه رسول خدا و خاتم انبیاء میباشد .

معنای حقیقی و اصلی خاتم: همان ختم و پایان و آخرش است ، (۱)

(۱) در لسان العرب میگوید : ختام القوم : اقصاء . و ختام القوم و خاتمهم و خاتمهم آخرهم ، و محمد (ص) خاتم الانبیاء ، و الخاتم و الخاتم

بقیه در صفحه بعد

و در این جهت فرقی در میان صیغه خاتم (بکسر تاء) و خاتم (بفتح تاء) نیست ، زیرا اگر بصیغه اسم فاعل تلفظ شود : بمعنی ختم کننده میشود ، و اگر بصیغه خاتم (بفتح تاء) قرائت کنیم : آن چیزی است که بوجود او يك امری خاتمه و پایان پذیرد ، و این صیغه مزید ثلاثی است : یعنی همان ختم است که الف در وسط آن زائد شده است ، و استعمالات دیگر این لفظ در معانی مختلف مانند نگین انگشتر و غیره باعتبار همین معنی بوده و از جمله معانی مجازیه محسوب خواهد شد . و روی این لحاظ دلالت این صیغه بر معنای خاتمیت محکمتر و روشنتر و واضعتر از صیغه اسم فاعل خواهد بود . و امانیوت : این لفظ درباره اشخاصیکه از جانب پروردگار متعال خبر میدهند ، استعمال میشود . و شخص نبی از اینکه کتاب و شریعت مستقلاً داشته باشد اعم است ، یعنی هم بانبیاء اطلاق میشود و هم بمرسلین (انبیائیکه کتاب و دین جدید دارند) .

در صحاح اللغة گوید : نبأ بمعنی خبر است و کلمه نبی از این معنی گرفته شده است زیرا که شخص نبی از جانب پروردگار متعال خبر میدهد و آن بر وزن فعیل و بمعنی فاعل است یعنی خبر دهنده ، و حرف آخر کلمه در اصل همزه بوده است که به یاء قلب شده است .

و در فروق لغویّه عسکری گوید (در باب ۲۴) ارسال مستلزم است که توأم با حمل رسالت باشد ، یعنی اطلاق رسول بشخصی صحیح میشود که از جانب مُرسِل (فرستنده) حامل سفارش و خبری باشد . و اگر رسول

بقیه از صفحه قبل :

من اسماء النبی (ص) و فی التنزیل العزیز : ما کان محمدًا ابًا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ، ای آخرهم . و قد قرءه و خاتم (بالفتح) . و من اسمائه العاقب ایضا و معناه آخر الانبیاء .

سفارش و رسالتی نداشت: انفاذ باید گفت نه ارسال، و هم چنین است انبیا: زیرا که انبیا بمعنی خبر دادن و نبی بمعنی خبر دهنده است، و خبر دادن بر دو قسم است یا سفارش و رسالتی را حامل بوده و خبر میدهد: و یا اینکه خبر میدهد بدون اینکه حامل سفارش و خبر مخصوصی باشد.

پس هر رسولی نبی است: زیرا در هر رسولی جنبه خبر دادن قهری است. و اختصاص دادن کلمه نبی بانبیاءیکه دین مستقل و شریعت جدیدی ندارند: کاملاً بی ربط و بی جهت و بطور مسلم غلط است.

و در قرآن مجید نیز این کلمه بهر دو دسته اطلاق شده است: و مخصوصاً بخود رسول اکرم ﷺ در موارد زیادی باین کلمه خطاب شده است، مانند: یا ایها النبئی قل لأزواجک، یا ایها النبئی انا أحللتنا لک، ان الله وملائکته یصلون علی النبئی، النبئی اولی بالمؤمنین. پس اطلاق کلمه نبی بهمه افراد و طبقات انبیا و مرسلین صحیح خواهد بود.

و چون در این مورد (خاتم النبیین) بصیغه جمع استعمال شده است، و بطوریکه در کتب قواعد لغت عرب و در مبحث عام و خاص نوشته اند: صیغه جمع در صورتیکه بالام تعریف استعمال بشود (جمع محلی بلام) افاده عمومیت و شمول میکند، زیرا صیغه جمع بطور کلی دلالت میکند بمطلق جمعیت در مقابل مفرد و تشبیه، و برای جمعیت مراتبی هست (از سه نفر تا آخر مراتب جمع) و چون لام تعریف داخل جمع بشود: از اجمال و اهمال بیرون رود، و چون مرتبه معین و حد مشخصی منظور نشده است، قهراً شامل تمام مراتب و همه افراد و طبقات خواهد بود، پس معنای کلمه خاتم النبیین عبارت میشود از ختم همه انبیا و مرسلین.

و گذشته از این جهت: مانمیتوانیم کلمه (النبیین) را تنها بمعنای

مخصوص انبیا اطلاق کرده، و سلسله مرسلین را از این عنوات خارج بگیریم، زیرا ختم هر سلسله و پایان هر موضوعی داخل آن سلسله و موضوع است، و در این صورت لازم میشود که رسول اکرم که در پایان و آخر سلسله انبیا قرار گرفته است: فقط نبی بوده و فاقد عنوان و مقام رسالت باشد. و اگر از این کلمه فقط جنبه نبوت را گرفته و بگوئیم: رسول اکرم چون دارای جهت و جنبه نبوت هم بود، از این جهت و روی این جنبه و حیثیت ختم کننده انبیا است، و کلمه خاتم النبیین فقط باین جهت (حیثیت نبوت) ناظر است: در این صورت باز دعوی ما ثابت شده و مقصود و منظور ما عملی میشود، زیرا ثابت میشود که پس از آن حضرت نباید کسیکه دارای جنبه نبوت باشد ظهور کند.

۲ - سوره فصلت ۴۱

وانه لکتاب عزیز لایاتیه الباطل من بین یدیکه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید - قرآن مجید کتاب عزیز است که خط بطلان از پیش روی و از پشت سر آن نخواهد آمد و او از جانب خدای حکیم و حمیدی نازل شده است

منظور از این آیه شریفه: اثبات دوام و همیشگی قرآن مجید است که برای همیشه در میان مردم باقی بوده، و باطل و منسوخ نخواهد بود. چنانکه اگر وزارت فرهنگ در باره یکی از کتابهای کلاسی دبستانها یا دبیرستانها چنین حکمی نموده و گوید: این کتاب کلاسی بوسیله کتابهای مطبوعه گذشته و آینده از بین نخواهد رفت و هیچگاه منسوخ و باطل نخواهد شد: بمقتضای حکم فرهنگ اعتبار و رسمی بودن آن کتاب برای همیشه ثابت و برقرار میشود.

پس قرآن مجید کتاب حق و رسمی الهی است، و برای همیشه اعتبار آن از جانب پروردگار جهان امضاء شده است.

۳ - سوره بنی اسرائیل - ۸۸

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ آتٍ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا - بگو اگر همه جن و انس اجتماع نمایند تا مانند این قرآن رایبیاورند البته نخواهند توانست اگر چه همدیگر را یاری کرده و در این مبارزه پشت به پشت یکدیگر بدهند.

از آن روزیکه قرآن مجید با این آیه شریفه، برتری و تفوق و نیرومند بودن خود را اظهار داشته و دعوی اعجاز نموده است: مخالفین قرآن و دشمنان اسلام از یهود و نصاری و بت پرست و زردشتی و مانوی همه بمقام مبارزه برخاسته، و بانهایت سرافکنندگی و مغلوبیت عقب نشینی کرده اند. عظمت و سیطره و حکومت قرآن چنان بر دلها مستولی و غلبه کرده است که: همه بی اختیار بر قصور و عجز و ناتوانی خود اعتراف نموده و زبان بمدح و ثنای قرآن گشوده اند.

و تا امروز هزاران از اشخاص دانشمند و فصیح و خطیب و بلیغ و ادیب که: برای تضعیف مبانی اسلام بوسائل گوناگون متوسل شده اند. ولی در مقام مبارزه قرآن مجید بانهایت شرمندگی زانو بزمین زده اند. تا امروز با وجود هزاران مخالفین و دشمنان آئین مقدس اسلام که: پیوسته در کمین نشسته و در جستجوی پیدا کردن راه حمله بوده، و برای بدست آوردن نقاط ضعف قرآن میکوشیده اند: هنوز حکومت و نفوذ و سلطنت قرآن مجید برقرار بوده، و رفته رفته بر استحکام و قدرت و عظمت آن افزوده میشود.

و طوریکه برقرار بودن و بقای سلطنت ظاهری (درباره يك سلطان) و دوام آن، متوقف ببقای نفوذ و قدرت و تفوق و تسلط سلطان است: همچنین است دوام و بقای نفوذ و سلطنت معنوی و تشریحی، که وابسته ببقای قوت و نیروی معنوی و تفوق آن امر روحانی خواهد بود.

پس حکومت و نفوذ قرآن از لحاظ اعجاز آن، تا روزیکه نظیر آن آورده نشده است، برقرار و ثابت بوده، و حیل و گریهها و دعو بهای پوچ و اظهارات باطل مخالفین، همه در مقابل عظمت و نیروی معنوی قرآن مجید، نقش بر آب و محو خواهد شد.

و البته ما در این مقام (بقای عظمت و اعجاز و حکومت قرآن) نیز تنها بقاضی نرفته، و نظر دانشمندان بزرگ و بیطرفی را که از مزایا و علوم قرآن آگاهند، مناسط میگیریم.

آری پیغمبر اسلام درستی و صدق دعوی خود را مستند باعجاز قرآن نموده، و میگوید: شما همه در مقابل قرآن عاجز و ضعیف و قاصر هستید، و باید در تحت سیطره و حکومت قرآن داخل شده و از احکام مقدس آن اطاعت و پیروی نمائید.

۴ - سوره نحل ۸۹

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ - روزی میآید که در میان هر امت و طائفه شاهدی بر آنان مبعوث میکنیم (مراد روز قیامت است که از هر امت آن شخصیکه از جهت روحانیت و معرفت و بصیرت تفوق بر افراد آن امت دارد بر آنان شاهد میشود) و تورا نیز بر این شاهدین شاهد قرار میدهم و برای تو کتابی نازل کرده‌ام

که در آن بیان هر چیزی هست و هدایت و رحمت و بشارت است بر مسلمین .

این آیه شریفه از دو جهت بر منظور ما دلالت میکند :

۱- از جهت اینکه پیغمبر اسلام شاهد میشود بر تمام شاهدینیکه برای امتها معین خواهند شد ، و چون شاهد محیط و ناظر و حاکم بر دیگران است ، و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز قیامت بر همه شاهدین امم جهان شاهد خواهد بود ؛ پس برتری و حکومت و فضیلت آن حضرت بر همه طوائف و امم گذشته و آینده ثابت میشود .

۲- از جهت اینکه قرآن مجید بیان کننده هر چیزی است ، و در قرآن احتیاجات بشر تأمین شده ، و کلیات حقایق و معارف و علوم (معارف الهی ، علوم مبده و معاد ، علوم مربوط به سیر و سلوک ، تربیت ، تدبیر منزل و هدیه ، وظائف انفرادی و اجتماعی ، و غیر ذلك) در این کتاب آسمانی مندرج است . و معنای خاتمیت همین است : زیرا وقتیکه در دسترس بشر کتابی باشد که محتوی کاملترین قوانین اجتماعی و انفرادی و جامعترین وظائف صلاح و سعادت افراد است ، و در عین حال از جهات دیگر (معارف ، اخلاق ، آداب) نیز کامل است : البته نیازی بکتاب دیگر نخواهد داشت .

مرحوم شیخ حرّ عاملی در فصول مهمه (بابُ أَنْ كُلَّ واقِعَةٍ تَحْتَاجُ إِلَيْهَا أَلَمَّةٌ لَهَا حُكْمٌ شَرَعِيٌّ - ص ۶۱) روایات چندی مربوط باین آیه شریفه نقل کرده است ، و از جمله اینست که : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ حَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيَّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ حَتَمَ بِكِتَابِكُمْ الْكِتَابَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا وَأَنْزَلَ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ - خداوند ختم کرده است بواسطه نبی شما انبیاء را و نبی دیگری پس از آن حضرت تا بابد نخواهد بود و ختم کرده است باقرآن همه کتابهای سابق را و کتابی پس از آن تا بابد نازل

نخواهد شد و نازل فرموده است در قرآن مجید بیان هر چیزی را .

۵ - سوره فرقان - ۱

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا - بزرگ است آن خدائیکه قرآن را بر عبد خود نازل فرموده و او را برای عالمین نذیر قرار داد است .

ابو هلال عسکری در فروق لغویّه (باب السداس والعشیرین ص ۲۲۷) گوید برخی از دانشمندان گفته اند که اهل هر زمان عالم است ، و بعضی عقیده دارند که عالم عبارت از مجموع موجودات است که در محیط فلک واقع هستند .

و راغب در مفردات گوید : عالم مانند خاتم و طابع اسم است برای چیزیکه آلت و وسیله باشد برای معرفت صانع و آفریننده آن ، چنان که خاتم اسم چیز بستکه وسیله ختم باشد ، پس عالم اطلاق می شود بر مجموع آنچه در تحت فلک است : زیرا که جهان وسیله و آلت معرفت است (أَوَّلُ مَا يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) .

و در صحاح اللغة گوید : عِلْمٌ (بفتح حین) بمعنی علامت است ، و عالم بمعنای خلق است ؛ و عالمون بمعنی اصناف خلق است .

پس در صورتیکه متوجه بماده و هیئت کلمه عالم باشیم : خواهیم فهمید که این کلمه عبارت از خلق و هیئت است که دلالت داشته باشد بر آفریننده : خواه آن هیئت در وجود يك موجود فرض شود چون وجود يك فرد از بشر ، و خواه هیئت از افراد و طائفه و جمعیتی را فرض کنیم مانند يك قبیله ، یا اهالی يك مملکت ، یا مردم يك شهر ، یا يك مملکت ، یا يك زمان ، و البته این کلمه در مرتبه اول اختصاصی بعقلاء نداشته و بموالم جماد و نبات

و حیوان نیز شامل می شود (اگرچه معرفی کردن عالم انسان قویتر و حساس تر است) ولی چون با او ونون جمع بسته شد : مخصوص طبقات بشر و افراد انسان خواهد بود .

و در نتیجه ، از چگونگی تعبیر این آیه شریفه استفاده می شود که : رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مبعوث شده است برای انداز همه طبقات مردم و اهالی جمیع ازمنه و امکانه و تمام ملل و اقوام .

و این عمومیت از آیات دیگر بطور صراحت معلوم می شود : وَمَا اللهُ بِرَبِّدُ ظَلَمًا لِلْعَالَمِينَ ، فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ، تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ، أُولَئِكَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ . پس صیغه جمع (عالمین) در مواردیکه قرینه بر تخصیص نباشد : افاده عمومیت و شمول کرده ، و بر تمام افراد انسان از اولین و آخرین و از ملل مختلف و طبقات مردم شامل خواهد بود .

۶ - سوره بقره آیه ۱۰۶

مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - آیتی از آیات الهی منسوخ یا فراموش شده و متروک نمی شود مگر اینکه می آوریم آیتی را که بهتر از اولی یا نظیر آن باشد .

پس کتابیکه بعد از قرآن مجید بعنوان کتاب آسمانی و هدایت بشر نازل می شود : میباید از هر جهت بهتر و جامعتر و مفیدتر از قرآن باشد ، و ما اگر دین مقدس اسلام و قرآن مجید و احکام و آداب اسلامی را با کتاب سراپا اغلاط (لفظی ، ادبی ، معنوی) بیان و اقدس و مطالب و احکام مسخره آمیز و درهم و خنده آور آنها مقایسه کنیم : پاینده بودن و همیشگی دین اسلام ثابت خواهد شد .

((اشتباه یا تعجب))

در اینجا خواننده گرامی تعجب میکند که : با وجود این روایات و آیات صریحه چگونه ممکن است کسی برخلاف این مطالب مسلم اظهار رأی و دعوی خلافی کند ! و یا بالاتر از تعجب ، بجا است که این صراحت بیان و روشنی مطلب موجب شبهه و تردیدی بوده و خیال شود که : بطور مسلم در مقابل این بیان و برهان ، سخن محکمتر و برهان قویتری موجود است .

و ما برای رفع این توهم ، ناچاریم بمقام جسارت آمده و خواننده را متوجه کنیم که : در خلال این کتاب مطالب عجیبتر و دعویهای پوچتر و بسی مستتری از اینطایفه خواهید شنید که انکار خاتمیت در مقابل آنها تعجب آور نیست .

وقتیکه سید باب و میرزا بهاء با آن مقامات روحانی و علمی صفری که دارند دعوی ولایت و بلکه دعوی نبوت و بلکه دعوی الوهیت میکنند ، وقتیکه این دو نفر نوشته های خنده آور دست و مفلوط خودشانرا در مقابل قرآن مجید بنام کلمات آسمانی بمردم عرضه میدارند ، چه جای عجب است سخنهای دیگری نیز در مقابل برهان و حق مسلم بزبان بیاورند . و برای اطمینان خاطر شما خوانندگان محترم ، عبارتیرا که در همین موضوع در یکی از کتابهای اینطایفه است نقل میکنیم :

در مصباح هدایت (ج ۳ ص ۴۰۷) در ضمن شرح حال یکی از مبلغین بهائی بنام شیخ محمد ناطق اردستانی اصفهانی (متوفی ۱۳۵۵ قمری در طهران) از قول خود او نقل میکند :

واما شبهه ثانی (خاتمیت) باقی بود، تاروی در ضمن تحقیقات مراجعه به قرآن مجید و باین آیه تصادف کردم. وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا مِنْ كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا الخ معلوم میشود جناب ناطق چون باین آیه تصادف میکند: شبهه خاتمیت ادرغ شده و برای بعثت انبیاء مانعی نمی بیند.

اولاً - جناب ناطق آیه را که در سوره فرقان (۴۸) است، تحریف کرده و تصرف میکند، و آیه چنین است: وَلَقَدْ صَرَّفْنَا بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كَفُورًا وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا - ما رحمت خودمان را در میان مردم جاری کردیم تا متذکر و متنبه شوند ولی اکثر مردم کفران و مخالفت ورزیده و در مقابل حق و فضل پروردگار متعال راه خطا و عناد را پیش گرفتند، و اگر ما میخواستیم هر آینه در هر آبادی و قریه ای پیغمبر را برمی انگیزختیم که آنانرا به ترس و اجبار، براه صلاح دعوت کنند.

و ثانیاً - جناب ناطق از معنای کلمه (لَوْ) غفلت کرده است که بقول علمای ادب و لغت مربوط بزمان گذشته بوده و در قضایاتی که محقق نشده است استعمال میشود، مانند آیه شریفه - لَوْ كَانَتْ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا - اگر در زمین و آسمان خدایانی غیر از پروردگار متعال بود هر آینه در جهان فساد و اختلال دیده میشد.

و ثالثاً - بر فرض اینکه معنای آیه شریفه مربوط بآینده بوده و چنین باشد - اگر بخوایم در هر سرزمینی برای اهالی آنجا پیغمبری مبعوث میکنیم: باز مدعی و مقصود ایشان حاصل نخواهد شد، زیرا توانستن دلالت بر وقوع و تحقق نمیکند، مثلاً در همین سوره فرقان (۴۵) میفرماید: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا - آیا

متوجه نشدی که پروردگار تو چگونه سایه را پهن و منبسط میکند و اگر میخواست او را ساکن و ثابت قرار میداد. آیا نسبت باین آیه میتوانیم بگوئیم که علاوه سایه آفتاب ساکن و ثابت است؟

و رابعاً - مضمون این آیه شریفه اگر محقق و واقع باشد: لازم است در هر قریه و آبادی پیغمبری مبعوث گردد، پس خوب بود جناب ناطق از پیغمبر قریه خودش پیروی کرده و او را پیدا کرده و ترویج مینماید نه پیغمبر شیراز و نور مازندران را آنهم پیغمبرانی که هیچگونه جنبه انذار نداشتند.

و خامساً - خود این آیه شریفه دلالت بر نفی بعثت انبیای دیگر (که مورد تقاضا و میل مخالفین بود) میکند، زیرا در آیه بعد میفرماید: فَلَا تَطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا - پس تو از مردم مخالف پیروی نکرده و در مقابل آنان مجاهدت و مبارزه سخت کن. و تو را باید بجای پیغمبرانی که آنان توقع دارند به تنهایی مشغول تبلیغ و انذار باشی.

و سادساً - این آیه را با آیه اول سوره فرقان (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا) که ما در چند صفحه پیش استدلال کردیم و هر دو در يك سوره هستند: لازم است ضمیمه کرده و مقصد را بفهمیم

پس شما از همین يك مورد خواهید فهمید که: سخنان اینطایفه تا چه اندازه بی پایه و سست و موهون است.

و چون خواننده محترم بحقیقت موضوع متوجه شده و اصل مطلب را بطور کامل و واضح درک کرد: نباید بأمثال این اوهام و مغالطات و بافندگیهای بی اساس اعتناء کرده و فکر و وقت خود را ضایع کند.

و ضمناً لازم است دوستان جناب ناطق متوجه باشند که: شبهه نانی او که موضوع خاتمیت بوده است بجای خود باقی است، و تا این شبهه را از راه برهان محکم و منطق صحیح رفع نکرده اند: نباید برخلاف آن راه رفته و سخن گویند. و مسلم است که هرگز آیات و روایات بآن صراحت قابل رد و رفع نخواهند بود.

و از این قسمت در ابواب آینده کتاب بطور شرح و تفصیل بحث خواهیم کرد.

اصل دوم

((حضرت ولی عصر علیه السلام امام دوازدهم))

شیعه معتقد بظهور امام دوازدهم است.

این اعتقاد از کجا آمده است؟

آیا این عقیده متکی بدلائل و براهین است؟

خصوصیات این اعتقاد چیست؟

نخستین راهیکه سید باب از آن راه مقاصد خود را انجام داده، و دعای خود را با برجا و برقرار نموده، و از حسن اعتقاد و سادگی عوام مسلمانان استفاده نمود: اعتقاد بظهور امام دوازدهم بود.

و بسی مناسب است که: ما هم از آن راهیکه سید باب وارد شده، و دعوی باطل خود را بر مردم عوام تحمیل نموده، و جمعی ساده لوح را اغواء کرده است: وارد شده، و گمراهی و اشتباه عمدی و حیله گری او را روشن و واضح کنیم.

موضوع وصایت و امامت روی مصالح و جهاتیکه در اینجا مقتضی

ذکر آنها نیست: در قرآن مجید بصراحت و تفصیل مورد بحث واقع نشده است، ولی از ابتدای ظهور اسلام پیوسته در میان مسلمین و محدثین و علمای اسلام مورد مذاکره بوده، و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از هر یکی از یازده امام علیهم السلام در این قسمت روایات و اخباری در کتب معتبره عامه و خاصه نقل شده است.

اگرچه این موضوع جهت فارق در میان عامه و خاصه قرار گرفته، و عامه باموضوع وصایت خاصه مخالفت میکنند، ولی با این حال خود ایشان در کتابهای معتبر و صحاح خود روایات زیادیرا نقل کرده، و بلکه در این باب کتابهای مستقلی نیز نوشته اند.

و مخصوصاً موضوع امام دوازدهم علیه السلام که غایب شده و پس از زمانی دراز و طولانی ظهور خواهد کرد: از همان زمان پیغمبر اسلام مورد بحث و مذاکره بوده، و در تمام کتابهای معتبر و صحیح درج شده است.

و در نتیجه اخبار متواتره و احادیث کثیره، جماعت شیعه از همان روز اول معتقد شدند که: پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله دوازده نفر بمقام وصایت آن حضرت نائل خواهند شد، و ضمناً همه میدانستند که وصی دوازدهم غیبت مفصلی نموده و سپس بعد از طول زمان ظهور خواهد فرمود. و این عقیده در خصوص شخص معین (یعنی امام دوازدهم که پسر بلافضل امام یازدهم است، و در سال (۲۵۵) هجری متولد شده و اوصاف معینی دارد) میباشد.

اینستکه شیعه پیوسته در انتظار ظهور آن حضرت بوده، و در تالیفات خودشان علائم مخصوصی برای این ظهور ذکر کرده اند، و حتی جمعی از اشخاص پرهیز کار و صالح و برجسته نیز بمحض مبارک آن حضرت

بطور غیر رسمی مشرف شده اند، و تفصیل این قسمتها در کتب مفصله (اکمال الدین صدوق، غیبت نعمانی، غیبت شیخ طوسی، اصول کافی، سیزدهم بحار، و غیر آنها) مندرج و مضبوط است، و ما بقصد تبیین چند حدیث از صدها روایات معتبره که در کتابهای حدیث ضبط شده است نقل میکنیم.

صدوق در کتاب اکمال الدین (باب ۳۸) از حضرت امام عسکری علیه السلام نقل میکند که: فقال يا احمد بن اسحق لو لا كرامتك على الله عز وجل وعلى حبيبه ما عرضت عليك ابني هذا انه سمي برسول الله صلى الله عليه وآله وكنيته الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً - پس از اینکه فرزند خود را نشان داد، فرمود: ای احمد بن اسحق اگر برای تو مقام و محبوبیتی در نزد خدا و رحمتهای او نبود این بچه را بتو نشان نمیدادم این فرزند من است و نامیده ام او را باسم رسول اکرم و بکنیه او که جهانرا با عدل و داد پر خواهد کرد پس از اینکه ازستم و جور برشود.

باز در باب (۲۳) از حضرت رسول اکرم صلى الله عليه وآله نقل میکند که: ثم الزكوى الحسن بن علي ثم ابنه القائم بالحق مهدى امتى الذى يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً هؤلاء باجابر خلفائى وأوصيائى وأولادى - پس از اینکه اسامی و اوصیای خود را ذکر نمود، میفرماید: پس از امام دهم پس از حضرت حسن بن علی و بعد از او پسرش قائم بحق و مهدی امت من است که پر خواهد کرد روی زمین را با داد و عدل هنگامیکه ظلم و ستم زمین را فرا گیرد و این دوازده نفر اوصیاء و اولاد و خلفای من هستند.

باز در باب (۳۴) از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل میکند که: فقلت له يا ابن رسول الله أنت القائم بالحق فقال أنا القائم بالحق ولكن القائم الذى يطهر الأرض من أعداء الله عز وجل ويملاها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً

هو الخامس من ولدى كه غيبة يطول أمدها . یونس بن عبدالرحمن که از بزرگان و دانشمندان شیعه است میگوید: عرض کردم بحضرت موسی بن جعفر علیه السلام که آیا شما قائم بحق هستید؟ فرمود: من قائم بحق هستم ولی آن قائم بحقیقه (شخصی نه وصفی) روی زمین را از دشمنان خدا پاک کرده و از عدل و داد پر میکند پس از بر شدن آن از جور و ظلم، پسر پنجم منست که برای او غیبت طولانی خواهد بود.

و در مجلد سیزدهم بحار الأنوار (باب ما روى عن الجواد علیه السلام) از حضرت عبدالعظیم حسنی نقل میکند که: وارد شدم بخدمت مولایم امام جواد علیه السلام و میخواستم بیرسم از اینکه آیا قائم همان مهدی است یا غیر او است؟ و پیش از سؤال من فرمود: ای ابالقاسم قائم ما همان مهدی است که واجب است انتظار در غیبت او و اطاعت و تسلیم هنگام ظهور او، و او پسر سوم من خواهد بود از نسل من، و سوگند بخداوند اگر از مدت دنیا باقی نباشد مگر یکروز هر آینه خداوند آن یکروز را طولانی میکند تا مهدی ما خروج کرده و روی زمین را پر از داد و عدل کند پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

و ما در اینجا علامتیرا که از مجموع روایات و اخبار وارده در کتابهای مربوط استفاده میشود: بطور اجمال ذکر میکنیم، و اگر کسی شرح آنها را بخواهد بکتابهای مزبور و مربوط که مطبوع و در دسترس همه است مراجعه نماید.

علامات مخصوص و باید متوجه شد که: هر یکی از این علامتها قائم از اخبار و خصوصیاتیکه ذکر میشود، نتیجه و حاصل روایات بسیاری است که در اینجا از آنها انتخاب

شده است ۱- آنحضرت پسر نهم حضرت حسین بن علی (ع) است ۲- مانند نوح نبی طول عمر خواهد داشت ۳- غیبت بسیار دراز و طولانی خواهد کرد ۴- ولادت آن حضرت مخفی خواهد شد ۵- پسر ششم حضرت صادق علیه السلام است ۶- پسر حضرت امام حسن بن علی بن محمد (ع) است ۷- روی زمین را با عدل و داد پر کرده و جور ظلم را بر طرف میکند ۸- اسم و کنیه او مطابق اسم و کنیه رسول اکرم (ابوالقاسم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) خواهد بود ۹- دین مقدس رسول اکرم را که اسلام است ترویج کرده و حقائق قرآن مجید را در میان مردم نشر خواهد داد ۱۰- مادر آنحضرت زرجس خاتون دختر یوشا است.

هر یکی از این علامات ده گانه تواتر معنوی دارد، و شیعه منتظر ظهور چنین شخصی است.

مرحوم شیخ احمد احسائی مبشر باب (بقول خود باب) در جوامع الکلم جلد اول از صفحه (۴۰) تا صفحه (۹۰) در اعلاّم مخصوصه و اسامی و اصحاب و خصوصیات ظهور آنحضرت بحث کرده است، و در صفحه (۵۴) از عوالم و اکمال نقل میکند که: چگونه رسول اکرم تصدیق میشود در امر عمار که فرمود - جمعیت ظلم کننده او را شهید میکنند، و همچنین در باره امیر المؤمنین که فرمود: محاسن مبارکش با خون سرش خضاب خواهد شد، و همچنین در باره حضرت مجتبی که بواسطه سم دادن او را شهید میکنند، و نیز در باره حضرت سید الشهداء که او را در سرزمین کربلا شهید خواهند کرد؛ ولی تصدیق نکنیم پیشگوئی او را نسبت بحضرت قائم: در صورتیکه غیبت و ظهور او را با تمام خصوصیات و اسم و نسب خبر داده است. آیا رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تمام اقوال و اعمال خود صادق

نیست؟ و آیا حقیقت اسلام غیر از تسلیم شدن و پذیرفتن همه احکام و امور دینی است؟

و در صفحه (۲۴۸) از جلد دوم جوامع میگوید: و خلافت ظاهری حضرت قائم علیه السلام از آغاز امر تا با امروز که سال هزار و دویست و سی و چهار هجری قمری است، پوشیده و پنهان است، و در این مدت که نهصد و هفتاد و چهار سال میشود؛ و آن حضرت امروز موجود زنده بوده و در امکانه مختلف سکنی میگیرد، تا روزیکه بانهایت قدرت و تمکّن ظهور کرده و سراسر روی زمین را با داد و عدل پر کند، و مدت سلطنت آن حضرت هفتاد سال خواهد بود.

وسید کاظم رشتی استاد باب در وصیت نامه خود که در اول مجموعه الرسائل او چاپ شده است، میگوید: و شهادت میدهم که شخص دوازدهم از اوصیای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت ابوالقاسم حجة بن الحسن الهادی الخلف القائم است، و ما انتظار ظهور او را داریم تا روزی زمین را که با ظلم و جور پر شده است عدل و داد بخشد، و آنحضرت زنده است و نخواهد مرد تا روزیکه جبت و طاغوت را از میان برداشته و باطل نماید.

آری جماعت شیعه منتظر ظهور امام دوازدهم علیه السلام هستند، با آن خصوصیات و اوصافیکه ذکر نمودیم.

و جمعی از اشخاص شهرت خواه و دنیا پرست از استفاده سوء این فرصت استفاده کرده، و بنام باب و نائب و مهدی از این عنوان و امام دوازدهم و غیر اینها، دعوی مقاماتی کرده و هر یکی باندازه فعالیت و موقعت خود جمعی را بدور خویش جمع نموده و فتنه و فساد در اجتماع برپا کردند.

در این باب در جوامع الکلم جلد دوم در صفحه ۲۴۸

و بعضی از این مدعیان (مدعیان مهدویت یا قائم منتظر بودن) بمراتب
بیش از سید باب و میرزا بهاء پیروان و اتباع پیدا کرده، و دامنه فعالیت
و تبلیغات آنان بسیار وسیعتر بود. مانند محمد بن عبدالله بن تومرت در شمال
آفریقا و محمد احمد مهدی سودانی و امام احمد قادیانی هندی و عییدالله
مؤسس سلسله فاطمیین مصر و دیگران (۱).

و چون دعوی مهدویت در ایران (که مرکز ملت شیعه بوده و اهالی
بموضوع مهدی آشنا هستند) مشکل بوده و این عنوان باشخص سیدعلی
محمد شیرازی هیچگونه سازگار نبود: سید باب در آغاز امر خود، دعوی

(۱) محمد بن عبدالله بن تومرت المهدی الهرغی اصلش از جبل سوس
از مغرب آفریقا است، سپس بهراق و حجاز مسافرت کرده و از دانشمندان
و علمای معاصر خود مانند غزالی و دیگران استفاده نموده؛ و بعد بسوی
مراکش برگشته و بتدریج جمعیت زیادی را مطیع خود کرده و شهرها تیرا
فتح نموده و دولت بزرگی را تاسیس کرد. ابن خلکان (ط طهران ص ۱۴۴
مجلد دوم) بطور تفصیل شرح حال او را مینویسد.

و محمد احمد المهدی السودانی در سال (۱۸۴۸-م) متولد شده، و در
خرطوم و حوالی آن زندگانی کرده، و پس از تحصیل علم و معرفت و حفظ
قرآن دعوی مهدویت نموده و بفتوحات بزرگی نائل گردیده، و در حدود ده
ملیون تبعه پیدا کرد. رجوع شود بفتح باب الابواب ص ۸۲.

و میرزا غلام احمد قادیانی هندی در سال (۱۸۳۲ م) متولد شده، و پس
از تحصیل علم و اطلاع، مردم را بتعالیم خود دعوت کرده، و دعوی مهدویت
نمود، و کتلهای زیادی از او مطبوع و منتشر شده، و پیروان زیادی پیدا
کرده است.

و شرح حال عییدالله و سلسله فاطمیین مصر در تمام کتابهای تاریخ بطور
تفصیل ضبط شده است.

و باید دانست که: تا بحال قریب پنجاه نفر دعوی مهدویت نموده
و هر یکی باقتضای فعالیت و جرزه و موقعیت خود پیروانی داشته، و تا مدتی
پیشرفت نموده است.

بایست (باب و وسیله شخص مهدی) نموده، و سپس که آب صاف را گل
آلود و عقائد پاک مردم را مشوش و کدر کرد: شروع بدعوی مهدویت
نموده و اظهار کرد که من همان مهدی موعود و شخص منتظرم.

البته در این مقام لازم بود که فعالیت زیادی خرج کرده و نصوص
اخبار و صراحت روایات مربوطه را تأویل و تضعیف و هموار کرده،
و بالأخره بوجود و ظهور خویش تطبیق نماید.

اگر چه در این راه تا اندازهی فعالیت کرد، ولی آنطوریکه لازم بود
ممکن و میسر نمیشد، تا اینکه مجبور گشت و دعوی خود را باز عوض
کرده و اظهار داشت که: من قائم موعود و نبی منتظر و صاحب رسالت و
دین جدید و دارنده کتاب مستقلی هستم.

و ما در قسمت اول کتاب موضوع خاتمیت پیغمبر اسلام و همیشه
و پاینده بودن آئین مقدس اسلام را ثابت کردیم، و در اینجا برای ثابت
و روشن شدن قسمت مهدویت، که هیچگونه باحفظ خصوصیات گذشته بسید
باب تطبیق نمیکند مختصری از حالات و حسب و نسب سید را ذکر میکنیم.

سید علی محمد سید علی محمد سید محمد رضا طوریکه در کواکب
بسبب شیرازی دریه و مقاله سیاح و سایر کتابهای خودشان نوشته

شده است در سال ۱۲۳۵ هجری قمری در اول
محرم در شیراز متولد گشته، و پدرش در ایام طفولیت او دنیا را بدرود
گفته: و یکی از احوال او که حاجی سید علی تاجر بود او را تحت کفالت
خود در آورد، و مادر سید علی محمد فاطمه بیگم نام داشت.

در آئین باب (ص ۴) گوید: پدر سید علی محمد سید محمد رضا و نام
جدش سید ابراهیم است که بسر سید فتح الله میباشد، و سید در کتاب بین

و در سوره (۶۶) گوید : وما هو الا عبد للحجة يدعو الناس لدين الله الخالص
و در سوره (۷۶) گوید : قُلْ إِنَّ اللَّهَ فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ عِنْدِهِ
حُجَّتِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ وَانَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَإِنِّي أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبَادِهِ قَدْ اسْخَرَ الْمَلِكِ
لدولته فَأَسْلَمُوا أَمْرَ اللَّهِ .

و در سوره (۸۶) گوید : ويقول المشركونَ مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَا كُنْتَ
عَلَى الْأَمْرِ مِنْ عِنْدِ الْإِمَامِ حُجَّةَ اللَّهِ الْعَقُّ قَدْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
وَإِنَّ الْحُجَّةَ شَاهِدٌ عَلَى بِالْحَقِّ الْأَكْبَرِ .

و در سوره (۹۸) گوید : اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ وَلَا تَدْزُرُوا عَلَى الْأَرْضِ
بِالْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً حَتَّىٰ ظَهَرَتِ الْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا بِبَقِيَّةِ اللَّهِ
الْمُنْتَظَرِ وَعَمَلُوا لِلَّهِ الْحَمْدَ عَلَى سَبِيلِ الْبَابِ مُحَمَّدًا .

و در سوره (۱۰۲) میگوید : قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يَرُدُّونَ
الذِّكْرَ كَافَّةً وَطَيَّبُوا الْأَرْضَ لِلْحُجَّةِ .

و در چند مورد از همین کتاب با اسم شریف حضرت بقیة الله و اسامی
آباء طیبین آن حضرت تصریح کرده است .

و در آئین باب (ص ۱۴) از کتاب صحیفه بین الحرمین سید باب
نقل میکند : وانه لکتاب قد نزل من لدن بقیة الله امام حق قدیم وانه
لهو الحق في السموات والارض لا يعزب من علمه شيء ولا يحيط بذكره
خلق وانه لامام حتى عظيم ... قُلْ إِنِّي أَنَا عَبْدٌ مِنْ بَقِيَّةِ اللَّهِ قَدْ آمَنْتُ بِاللَّهِ
وآياته وما نزل في القرآن ... قل يا أيها الملأ أن اسمعوا حكم بقیة الله
من لدن عبده ... الخ .

چشم بندی و آری سید باب در ابتدای امر که نقشه جدیدی
خیانت آشکار کشیده بود نمیتوانست یکدفعه موضوع قائم بقیة
و غیبت را که تمام کتب روایات از فریقین (شیعه و
سُنی) تصریح کرده و از ضروریات عقاید شیعه محسوب است ، انکار کند .
بلکه خود اذ هم مشکل بود که چنین جرأت و جسارتی از خود نشان دهد ،
ولی این معنی بتدریج درست شد ، و پس از آنکه ابواب تأویل گشوده شد
و یکایک مطالب را تأویل کرده و اذهان مردم را مشوش و آلوده کردند :
بصراحت بجهت این مطلب را منکر شدند . و از یکطرف هم چاره نداشتند
زیرا تأویلاتیکه میکردند بسیار سست و موهوم بود ، مثلاً جمعی از
نویسندگان بهائی با نهایت پرروئی و بیشرمی نوشته اند که : مقصود باب
از اینجملات بهاء الله است .

و در این صورت جناب باب از جانب یکی از پیروان خود (آن هم از
اصحاب درجه دوم یا سوم خود) مبعوث شده ، واسم او و اسامی آباء او را
عوضی گفته ، و روی این عمل مردم را گمراه و اغواء مینماید .

و دیگر اینکه : سید باب با این علاقه و محبت با او ، برای خود
جانشین و نایبی معین میکند (صبح ازل) که دشمن درجه اول میرزا بهاء
است ، و لابد این تعیین هم در حقیقت از جانب خود بهاء بوده است : زیرا
در جملات گذشته خود باب تصریحاً ادعای کرد باینکه آیات نازل از جناب
حجة الله منتظر است .

عبدالبهاء در مقاله سیاح (ص ۵) میگوید : و در نخستین کتابیکه
در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده در جمیع مواضع آن خطا بهائی بآن
شخص غائب که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استمداد در تمهید

مباری خویش جسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبارتست: **يا بقیة الله قد فديت بكلی لك ورضیت السب** .. الخ .
عبدالبهاء در این سخن خود بجنایت علمی شکفت آوری مرتکب شده است: اولاً - از آن خطابهائیکه در همین کتاب تصریح باسم و نسب آن شخص غائب شده است، هیچگونه اسمی نبرده است.

و ثانیاً شخص غائبیکه از او استمداد و استفاضه میشده است، بمیرزا بهاء تطبیق نموده است، در صورتیکه میرزا در آن روز یکی از پیروان و متدبیرین بدین او بوده، و طبق دستور حکم سید رفتار مینموده است.
ثالثاً - میرزا بهاء بقول خودشان در آن روز هیچگونه سمت نبوت و ولایتی را نداشته و شخص غیر نبی مهبط وحی و الهام نیست تا برسد باینکه بدیگران افاضه و امداد و الهام بنماید.

رابعاً - صدها جملات دیگر در این کتابست که قابل انطباق بمیرزا نیست مانند (و يقول المشركون من اهل الكتاب ما كنت على الامر من عند الامام حجة الله - من عند حجة القائم المنتظر) که منظور مشرکین (مخالفین باب) حضرت بقیة الله امام دوازدهم بوده است، و در آن روز اسمی از میرزا نبوده تا برسد باینکه مقام و منزلت او پیش مخالفین نیز آشکار گشته، و بعنوان حجة قائم منتظر مشهور باشد.

و خامساً - عبدالبهاء ما قبل جمله مذکوره را عمداً نقل نکرده است (يا سيد الأکبر ما انا شيء الا وقد اقامتنی قدرتك على الامر وما اتكلت في شيء الا عليك) زیرا این جمله صراحت دارد در ولایت و حجة فعلی بودن و قدرت و نفوذ داشتن آن شخص غائب.

و سادساً سید باب در نوشته های اخیر خود، چگونه میگوید: من

خود حجة موعود و امام منتظر و قائم بحق هستم .

و سابعاً - سید باب باز پس از چند سال دعوی نبوت کرده و کتاب جدید و دین تازه تأسیس نموده و خود را از جانب پروردگار برانگیخته میداند، و در آن روز هنوز میرزا بهاء (بقول خودشان) مبعوث نشده بود.
- و ثامناً - میرزا خود در موارد زیادی به پیروی و تبعیت خود از سید باب تصریح میکند، مخصوصاً در نوشته های اولیه خویش، چنانکه در بدیع (۲۳۵) میگوید: **فوضت امری اليك و توكلت عليك و انت حسبي و معيني و ناصري و بك اکتفیت عن الخلاق اجمعين و الحمد لك اذ انك انت معبودی** - الخ .

موعود و منتظر و عجیبت و شکفت انگیز تر اینست که: چون میرزا بهاء باریکه نبوت نشسته و اغنام الهی را بدور خود جمع نمود، موضوع نبوت و مقام خود را اصل مسلم گرفته، و خود را باز مانند باب شخص موعود و منتظر دید چنانکه در اقدس (ص ۱۰ ص ۱۶) میگوید: **لما جاء الوعد و ظهر الموعود اختلف الناس و تمسك كل حزب بما عنده من الظنون و الأدهام** - هنگامیکه شخص موعود ظاهر شد مردم اختلاف کردند و در کسی بظن و وهم خود سخنی گفته و استدلالی نمود.

در صورتیکه مسلمین از هزار سال پیش منتظر ظهور امام دوازدهم از اولاد حضرت سید الشهداء عليه السلام هستند که او پسر نهم آن حضرت و بنام حضرت محمد مهدی و پسر بلا فصل حضرت امام حسن عسکری عليه السلام است که در پرده غیبت مستور میباشد، و بجز آن حضرت در خلال این هزار سال شخص دیگری را منتظر نبودند، و تمام مسلمانان جهان از سال نخست

ظهور اسلام تا با هر وز همه اتفاق دارند که: پیغمبر اسلام آخرین پیغمبری است که پس از آن حضرت، پیغمبری نخواهد آمد. و این معنی یکی از ضروریات عقائد مسلمین بوده، و هیچگونه جای تردید و شکی نبوده است.

پس وعده از شخص دیگر نگرفته بودند، و مسلمین موعودی نداشتند و منتظر امام و پیغمبری بجز پسربلافصل حضرت عسکری علیه السلام نبودند، و آن حضرت هم که تا با امروز ظاهر نشده است، اگرچه صدها مدعیان دروغی در بلاد مختلف جهان پیدا شده، و هر یکی جمعیرا براه ضلالت و باطل کشیده است.

و چقدر این دو نفر حرفهای نسنجیده و متخالف میگویند: گاهی سید باب دعوی بایست از طرف امام میکند، و گاهی دعوی امامت و قائمیت میکند، و گاهی دعوی نبوت میکند، و گاهی دعوی الوهیت میکند، و سپس میرزا بهاء نیز که می بیند دنیا جنگل و هرج و مرج است شروع بدعوت کرده و خود را موعود و منتظر مردم میخواند، و بزور اصرار میکند که مردم مرا خواسته و انتظار ظهور مرا داشتند، و بکلی دعوی و نوشته ها و سخنان سید باب را زیر پا گذاشته و تمام آنها را معدوم فرض می کند.

و در اینجا نیز حیل و خبیانت دیگر حضرات روشن میشود، زیرا نویسندگان این طائفه در مقام اثبات سید باب و میرزا بهاء که هر یک بطور استقلال دعوی ظهور و موعودیت و منتظر بودن نموده اند، مجبور شده اند باینکه: روایات مربوطه بامام دوازدهم علیه السلام را دو قسمت نموده (البته هنر آری که روایات که قابل تطبیق و تأویل است، آن هم با قطع و تبدیل

کلمات) بعضی را بسید و برخی را بمیرزا منطبق نمایند، و گاهی هم اشتباه کرده يك عنوان را بسید و هم بمیرزا تطبیق داده اند.

و بسی خنده آور است که اینها خودشان را موعود و منتظر مسلمین میدانند، و در عین حال روایات را که مربوط بغیبت و ظهور و امام منتظر است ضعیف و موهوم معرفی میکنند. بهاء در اقتدارات (ص ۱۵۰ س ۱) میگوید: مشاهده در اهل فرقان نمید که کلاً قصص قبل و اوام از سیل مالک آنان دور نمود، اگر از علامات و اخبار و شرائط موهومه که در دستشان بود چشم میپوشیدند ... الخ.

پس در صورتیکه روایات مربوطه بامام دوازدهم ضعیف و موهوم است: از کجا عنوان قائمیت و منتظر بودن را استفاده میتوان کرد، و زمینه برای این عناوین باقی نخواهد ماند. آری این حرف در مقابل روایات کثیره و اخباریکه قابل تطبیق باین مدعیان نبوده و بلکه از هر جهت منافی دعاوی و مخالف اوصاف آنان است؛ ضروری و لازم بوده است، و میرزا چاره بجز این حرف نداشته است.

نمونه از تأویل در مکاتیب عبداله بهاء (ص ۳۵۲ س ۸) میگوید:
علائم ظهور اگر اهل فرقان فریاد بر آرند که حضرت اعلی روحی له الفداء فرمودند من موعود فرقانم و

قیامت برپا شد و طامه کبری ظاهر گشت، ان كان هذا هو القائم الموعود
این سینه مسلول و این لوائه المعقود و این جنوده المجدد و این الأئمة
و الأئمة این ترویجه للشريعة الفراء و این تميمه للطريقة السمحة البيضاء
این طیران النقباء و النجباء و این اجتماعهم فی أم القرى این القیامة الكبرى
این المیزان این الصراط این الحساب این الجحیم المتسعة و این الجنة

الْمُتَّبِعَهُ آيِنَ الْكُوْتُرِ وَالسَّلْسِيْلُ وَايِنَ الْكَاسِرُ الْمَمْرُوْجَةُ بِالْكَافُوْرِ وَالزَّجِيْلُ
 اِيْنَ الْحُوْرِيَّاتِ الْقَاصِرَاتِ الطَّرْفِ فِي الْخِيَامِ وَايِنَ الْوِلْدَانُ الْمَخْلُوْدَتِ
 كَانْتَهُمْ لُوْلُوْ مَكْنُوْنٌ آيِنَ الْمَلَامِكَةِ الْفِيْلَاطِ الشِّدَادُ وَايِنَ السَّلَامِيْلُ وَالْأَعْلَالُ
 وَايِنَ وَايِنَ ، حضرت اعلى روحى له الفداء ميفرمايند كه جميع اين شروط
 وعلامت ووقایع در كَمَحِ الْبَصْرِ واقع و لكن ناس از مشاهده اش مُحْتَجِبٌ .. الخ .
 نمیدانم شروط و علامتیکه احدی در دنیا بحقیقت و معانی آنها
 متوجه نیست و باید پس از ظهور و وقوع از جانب شخص مدعی تفسیر بشود؛
 برای چه ذکر میشود؟ و فائده اینگونه از علامت چیست؟ و آیا شخص عاقل
 چنین علامت و نشانه را ذکر میکند؟ و آیا آدم خردمند از این قبیل علامت
 و آثار (نشانه ها)یکه فقط طبق تفسیر و ادعای شخص مدعی صورت خارجی
 پیدا می کند) میتواند بصدق مدعی پی برده ، و دعوی و گفتار او را
 تصدیق بنماید؟

اگر بشما گویند : این صد تومان را میبرید و در کوچه معین بیک
 نفر سیدیکه نامش محمد و پسر حسن از طائفه فلان و در علم و دانش و معرفت
 در مرتبه اول بوده و دارای مرتبت و مقام و شخصیت و جلال و عظمتی است ،
 میدید ، و متوجه باشید که : پیش از رسیدن بآن کوچه بکنفر دجال
 (دروغگو) خود را باوشبیه کرده ، و مقام او را دعوی میکند ، مبادا گول
 او را خوردم و حرفهای او را پاور کنید .

پس شما حرکت کرده و پیش از رسیدن بآن کوچه بایکنفر مصادف
 شده ، و از آن شخص مطلوب خودتانرا استفسار مینمائید ، آن شخص
 اظهار میکند : من همان آدهی هستم که شما در جستجوی او هستید .
 شما جواب میدید : نام شما و نام پدر شما بمحمد و حسن تطبیق

نمی کند ، شما علم و دانش و معرفتی ندارید ، شما جلال و عظمتی ندارید ،
 من علامت دیگر بر ایا که در نظر دارم هیچگونه بشما منطبق نمی شود .
 آن مرد می گوید: منظور از محمد و حسن ، پسندیده بودن خود ، و حسن
 اخلاق و رفتار پدر او است ، و من دارای علوم حقیقت و معارف روحانی هستم
 که مردم از آنها بی بهره هستند ، من دارای کمال و جلال معنوی و ثروت و
 غنای باطنی و قلبی هستم ، و سپس یكاً يك آن آثار و علامت را تاویل و
 تفسیر نماید .

آیا شما (اگر عقل و خرد داشته باشید) سخنهاى او را باور میکنید؟
 آیا حرفهای او را تصدیق نموده و آن مبلغ را بدست او میسپارید؟ و آیا
 در اینصورت عقلاى جهان شما را مذمت و تقییح نمی کنند؟ واقعا اگر
 کسی تا این اندازه روی کنایه و مجاز و اشاره و تاویل سخن بگوید: آیا
 سخنهاى او سزاوار اعتماد میباشد؟

پس در اینصورت ما میتوانیم همه حقایق و تکالیف و اوامر را تاویل
 کرده و بگوئیم : منظور از صلوة دعاء خواندن و منظور از دعاء هم دعوت
 کردن خدا و منظور از دعوت خدا دعوت مظهر او و معنای دعوت مظهر خدا
 دعوت خود و مقصد از دعوت خود بر آوردن تمایلات نفسانی و شهوات
 میباشد ، و همچنین زکوة و حج و جهاد و غیر آنها .

پس ما در اینصورت بکدام سخن و کدام کلمه و لفظی میتوانیم
 اعتماد و اطمینان نموده ، و دل بدهیم .

ما می گوئیم (چنانکه جناب بهاء میگوید) قیامت یعنی قیام بکنفر
 برای اصلاح حال مردم ، بهشت یعنی باغ وصال و لقای شخصی که دعوی
 مقامی می کند ، جهنم یعنی باآتش فراق و جهل و خلاف سوختن ، خداوند

یعنی آن شخصیکه شمارا تعلیم و تربیت میکند ، معجزه یعنی عاجز کننده یکمشت عوام و احمق و نادان (از دعویهای پوچ و طلا و نقره و حبله و تزویر و سیاست و تدبیر) کتاب آسمانی یعنی آن کلماتیکه از سمای فکر و روح بزبان جاری میشود ، و همچنین سائر قسمتها .

پس آئین و دین یعنی چه ؟ پس با امکان این تأویلات و احتمالات چرا مردم بیچاره را زیر بار تکلیف و قوانین میبرید ؟ پس چرا نمیگذارید مردم با آزادی و حریت زندگانی داشته باشند ؟

آری هر کسی در اینصورت مشتبه میشود ، زیرا نمیداند خدا و دین و پیغمبر و قیامت و بهشت و جهنم و وو حقیقتی برای آنها هست ، یا اینکه تأویل و معنایهای دیگری دارند .

و ممکن است جناب بهاء از اینمطلب آگاهی یافته ، و برای اینکه خدمت بزرگی با افراد بشر صورت داده ، و مردم را از محیط قیودات دین و تکلیف برهانند : شروع باین تأویلات عجیب و غریب نموده ، و باین وسیله سختی حدود و مقررات و احکام ادیانرا از میان برداشته ، و حریت تمام و آزادی کاملی بجهانیان عنایت فرموده است .

و جناب عبدالبهاء که از اسرار اینمرام آگاه بودند ، باز بفاصله دو ورق در صفحه (۳۵۸) مکاتیب ، باین معنی تصریح میکنند : این امور که ذکر شد (وحدت سیاست و وحدت آراء و وحدت آزادی و وحدت وطن) جمیعا قطعی الحوصلست زیرا قوتی ملکوتی مؤید آن ، ملاحظه نما که در ایران اجناس مختلفه و مذاهب متباغضه و آراء مختلفه بدرجه بود که بدتر از جمیع جهان بود ، حال بنفحات قدس چنان ارتباط و التیامی حاصل گشته ... و در محافل عظیمه مسیحی و موسوی و زردشتی و مسلمان در

نهایت الفت و یگانگی و محبت و آزادگی و سرور و فرح باهم مجتمع و مؤانس و مجالسند و ابدأ فرق در میان نه ، ملاحظه نما که قوه اسم اعظم چه نموده .

واقعا آفرین بر قدرت و نفوذ معنوی و حکومت سیاسی این اسم اعظم که نه تنها حقیقت اسلامی و تعصب و حرارت دینی را از میان افراد مسلمان برده است ، بلکه از علاقه و حرارت مسیحیان و جهودان و زردشتیان هم کاسته است ، طوری که همه بانهایت محبت و یکرنگی در تحت وحدت آزادی و وحدت سیاست و وحدت وطن ، زندگانی کرده ، و حدود و قیود دین و وطن و آئین را از سر بدر نموده اند . آری اینست مرام بهائیت .

و مؤید این مطلب است که : جناب عبدالبهاء در جملات گذشته بطوریکه نقل کردیم نه تنها علائم ظهور قائم موعود را بسخره و استهزاء و تأویل تمام کرده است ، بلکه علائم قیامت و دوزخ و بهشت و جهان دیگر را نیز (میزان و صراط و حساب و ملائکه و حور و کون و غیر اینها) در ردیف علائم ظهور شمرده ، و همه را واقع شده و منقضی و تمام شده میدانند ، (جمیع این شروط و علائم و وقایع در لمح البصر واقع) اینست که میگوئیم : بهائیت آزادی مطلق و حریت کلی بمردم میبخشد ، و مردم بیچاره را از زیر بار تکلیف و حدود و جزا ، و دوزخ و عذاب و آخرت و حساب و کتاب میرهاند .

باید از این دین ساز و قاون گذار قرن نوزدهم تشکر کرده ، و باین طراری و استادی و افسونگری آفرین گفت .

قَوْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبْتُ آيِدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ .

نتیجه گفته پس معلوم شد: آن مهدی موعودیکه حضرات ائمه های پیش اسلام خبر داده اند، و بزرگان و علماء و محدثین گفته اند، و مسلمین و مخصوصاً جمعیت شیعه منتظر او هستند:

غیر از جناب سید باب و میرزا بهاء است، و اوصاف و علائم و اسم و رسم و حسب و نسب او هیچ گونه بسید و میرزا منطبق نمیشود.

یکی از مبلغین مشهور این طائفه نقل میکرد که، وارد یک آبادی شده و شروع به تبلیغ نمودم، و اظهار میکردم که امام دوازدهم و حجة منتظر و مهدی موعود ظهور کرده است و ما هنوز در خواب غفلت و جهالت غنوده ایم دیدم بچه سیدی نزدیک آمده و در وسط اظهارات من گفت: آقا این مهدی موعود اسم خود او و اسم پدرش چیست؟ گفتم اسمش سید علی نجل و اسم پدرش سید نجل رضا است. گفت: این شخص هیچ گونه بما مربوط نبوده و ما انتظار او را نداریم، ما منتظر مهدی پسر امام حسن عسکری علیه السلام هستیم، و این مهدی که او را معرفی میکنید: مال خود شما باشد. مردم آبادی از شنیدن این سخن بخود آمده، و مرا از آبادی بیرون کردند.

و من در مدت عمرم مانند آن ساعت سرافکننده و شر مسار و میهوت نشده بودم.

و اگر کسی بخواهد بطور تفصیل از شرح حالات و تفصیل غیبت و جریان ظهور حضرت بقیه الله امام دوازدهم علیه السلام آگاه شود: مراجعه نماید بکتابهای مستقلی که در این موضوع تألیف شده است (۱).

(۱) کتابهایی نیز بقاری در شرح حال حضرت بقیه الله (ع) و کیفیت

بقیه در صفحه بعد

اصل سوم - مقام نبوت

نبوت یعنی چه؟

شخص نبی چه ارتباطی با خداوند دارد؟

نبوت برای چیست؟

آیا هر شخصی میتواند نبی باشد؟

ما از کجا و بچه نشانه شخص نبی را میتوانیم بشناسیم؟

پیغمبر فردیست از افراد انسان که بواسطه صلاح عمل و خلوص نیت و صفات پسندیده ذاتی و اخلاق کریمه او، در مورد لطف و عنایت خداوند متعال قرار گرفته، و ارتباط مخصوص و اتصال معنوی روحی پیدا کرده، و سپس روی مأموریت؛ در میان خلق و خالق متعال وساطت نموده، و اوامر و سفارشها و بیغماها و فرمانهای پروردگار جهان را ب مردم میرساند.

پس پیغمبر نماینده حق و خلیفه پروردگار متعال و واسطه در میان خالق و مخلوق است، اینست که اطاعت امر از بر همه واجب و لازم بوده، و مخالفت او در حقیقت، مخالفت کردن از حق و سرپیچی نمودن از اوامر پروردگار متعال خواهد بود.

و چون تشخیص مقام نبوت و فهم صدق دعوی او برای عموم افراد مشکل بلکه ممتنع است: لازم میشود پیغمبر بیکه مدعی این مقام است در دست خود علامت و آیت و نشانه داشته؛ و بواسطه آن علامت صدق

بقیه از صفحه قبل

ظهور او تألیف کرده اند، و طالبین خوب است ب آنها مراجعه کنند، مانند نجم الثاقب و دار السلام و قسمت آخر منتهی الآمال و حق الیقین و غیر آنها.

دعوی خویش را با ثبات برساند .

والبته این آیت لازم است طوری باشد که : دیگران از داشتن آن عاجز و از تحصیل آن ناتوان باشند .

پس شخصیکه خود از مراحل حقیقت و روحانیت و صلاح رفتار و کردار دور است ، و با دردست خود چنین آیت و معجزه (آنچه دیگران از آوردن آن عاجز باشند) را ندارد ، و در عین حال دعوی مقام نبوت و رسالت را میکند : جنایت بزرگ را مرتکب شده ، و هزاران مرتبه از سارقین و خائنین و قطاع الطریق معمولی بدتر و وقیحتر است .

و هر یکی از انبیای سلف دردست خود آیت و معجزه داشته ، و باستناد آن ، دعوی مقام شامخ نبوت مینموده است .

و پیغمبر اسلام گذشته از خوارق عادات و معجزات بسیار : آیات قرآن مجید را دردست داشته ، و در محیطی که یگانه شوق و علاقه اهالی بگفتن جملات فصیح و بلیغ عربی بوده ، و تنها افتخار آنان سرودن اشعار خوب و جالب و فصیح بود : فرمود - قرآن آیت حق و علامت نبوت من است و اگر چن و انس پشت به پشت همدیگر بدهند از آوردن مانند آن عاجز خواهند بود .

پس دعوی نبوت ملازم است با داشتن معجزه و آیت ، و اگر نه : هر شخص عارفی و دانشمند و زیرکی میتواند دعوت مقام نبوت کرده ، و جمعیرا باطراف خود جلب نماید .

و در این صورت اوضاع امور مختل گشته ، و هر کسی روی هوس و فکر و خیال خام خود شروع بوضع قوانین و جعل احکام و ساختن قواعد و عقائد جدیدی خواهد کرد .

اشتباه بزرگ و در اینجا اشتباه بزرگی از سید باب و میرزا بهاء باب و بهاء ظاهر شده ، (و خیال میکنم اشتباه عمدی بوده است) و تصور کرده اند که منظور از آیت : ساختن جملات عربی یا فارسی است که مانند آیات قرآن موزون و سبک خاصی داشته باشد .

اینستکه در کتاب اقدس و در الواح باب و بهاء این سبک رعایت و منظور گردیده ، و بنام آیات آسمانی در میان مردم عوام منتشر شده است . و چون دستشان از همه جا کوتاه ، و قوطی مهر که ایشان از هر رنگ و نیرنگ خالی بوده : تنها باین قسمت متوسل شده اند ، و اینستکه میرزا بهاء در بدیع (ص ۲۱۸ س ۱۱) میگوید : اگر چه والله الذی لا اله الا هو هرگز جمال ابهی جز آیات منزله که از اسماء احدیت نازل است حجت و میزان امر نفرموده اند . و در صفحه (۲۱۷) میگوید : من بهمان حجت نقطه اولی ظاهر شده ام بل اعظم لو انتم تشعرون و والله الذی لا اله الا هو که ابداد دست نداشته اند جز بنفسی ظهور و آیات منزله احدی در اثبات امرشان استدلال نمایند ... و خود نقطه بیان هم روح ما سواه فداء جز با آیات استدلال نفرموده اند چنانچه در مجالس عدیده ایشان را حاضر نمودند و برهان طلبیدند جز آیات از آن مکمن اسماء و صفات ظاهر نشد و هر يك از عباد هم که طلب حجت و برهان نمودند جواب صادر که با آیات الهی ناظر باشید چه که حجت لم یزل آیات الله بوده و کل من علی الارض را همین حجت کافی است .

پس بموجب این کلمات یگانه آیت و تنها راه حقیقت و مسلك بهائیت و بایقت همان آیات نازله و کلمات ساختگی باب و بهاء است ،

و بخاطر همین امر در این کتاب نظر اولی ما نقل خود آن کلمات (آیات آسمانی باب و بهاء) است تا مطالعه کنندگان در پیرامون آنها تدبیر و تعقل نموده، و میزان عقل و رأی و معرفت جناب میرزا و سید باب را بدست آورند. و اگر نویسنده در تعقیب آن کلمات سخنی گفته ام: استطرادی و ضمنی بوده است.

ولی ناگفته نماند که: آیات منزله میرزا یا باب نه تنها آدم بیطرف را بسوی ایشان جلب و موجبات حسن عقیده و تمایل و علاقه رافراهم نمیآورد؛ بلکه بعکس: مراتب جهل و نادانی و گمراهی و حب ریاست و شهوت و شهرت آنان را بطور قطع و وضوح باثبات میرساند.

اعجاز آیات چه خوب گفته است شخص معترض در صفحه (۲۶۱) بهاء و باب همین کتاب بدیع که: اگر مدعی حجتی غیر از آیات دارند بفرمایند، و اگر ندادند و همین آیات است:

میرزا یحیی (صبح ازل برادر بهاء) علاوه از نص صریح در مقابل ایستاده، و ادعای بالاتر و بیشتر و بهتر دارد، و مجلّدات کثیره در دست دارد.

و خیلی خنده آور است پاسخ جناب میرزا در صفحه (۲۶۲) که میگوید: این تصریحاً مخالف است با آنچه نقطه بیان روح ما سواه فداه در کُلّ بیان نازل فرموده: وَمَنْ تَكَلَّمَ بِهِذِهِ الْكَلِمَةِ اَوْ يَتَكَلَّمُ لِعِنِّ وَيَلْعَنُهُ كُلَّ الذَّرَاتِ ... نقطه بیان در کُلّ بیان تصریحاً فرموده که حجت ظهور بعد غیر آیات نبوده و نخواهد بود ... و اگر نزد نفسی يك قطعه از یاقوت باشد و نزد نفسی صد هزار خرّوار حصّاة حال کدام يك را غنی میدانی وَاللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ مجلّداتی که میگوئی از برای این خوب است که به آب محو شود ... الخ.

این برهان (دلیل بودن حرف زدن بر مقام نبوت) اگر صحیح باشد، جناب میرزا خدمت بزرگی بجهانیان انجام داده، و مردم را از زیر بار تکلیف و عبودیت رهانیده است: زیرا مقام الوهیت و ربوبیت را که در کلمات خود چنانکه خواهد آمد بهر شخص بی سر و پائی (باب، قدّوس، باب الباب، خود میرزا) ارزانی داشته است، و مردم از جهت خالق ایمن شده اند.

و أمّا مقام نبوت: آن هم که بقول سید باب و میرزا بهاء فقط محتاج بنزول آیات است (سخن گفتن ب زبان عربی یا فارسی بطرز آیات قرآنی که قطعه قطعه باشد) پس در اینصورت بچه ها و جوانهای حجاز و سوریه و عراق یا اعرابیکه روی فصاحت حرف میزنند: لازم است مرسل رسل و خدای انبیای قرن نوزدهم باشند.

و در این صورت میباید: صدها امثال حریری که جناب باب و بهاء از فهمیدن جملات ایشان عاجزند، در رأس مقام نبوت و رسالت قرار بگیرند.

بلکه بچه های خود جناب میرزا که نشو و نما و تربیت و تعلیمات آنها در محیط عربستان بوده، و بمراتب فصیحتر و بلیغتر و صحیحتر از خود جناب میرزا حرف میزدند: از لحاظ مقام نبوت بالاتر و برتر باشند. اینستکه ملاحظه میشود: مکاتیب میرزا عباس و میرزا محمد علی هیچگونه طرف نسبت با مکاتیب میرزا بهاء نیست، و بطور مسلم عبارات اقدس و الواح دیگر که از آثار او اواخر عمر میرزا بهاء است، و تفاوت واضح و فرق بسیاری با عبارات کتاب بدیع دارد: در تحت نظر بچه های او (که در آن موقع بزرگ شده و بالوهیت میرزا کمک شایانی کرده اند) یا اشخاص

دیگر (چنانکه آواره و دیگران هم اشاره نموده‌اند) تنظیم شده است، و یا اینکه میرزا شب و روز در تکمیل ادبیات خود سعی و جدیت نموده، و مراتب فضل خود را بر مرتبه اقدس رسانیده است، و یا اینکه خدای میرزا در نازل کردن آیات استاد شده.

و معترض هم در کتاب بدیع صفحه (۲۷۰) باین قسمت اشاره میکند که: عجب تر از این خودشان ادعای آن دارند که عبارات من آیه است، و رسولان ایشان میگویند اطفال هفت ساله ایشان هم آیه میگویند، پس کجا آیات من بظهوره الله دلیل حجیت او خواهد بود که خلق از هم آیه گوید و بسر کوچک ایشان هم آیه گوید؟

شگفتناک اینست که: جناب میرزا در پاسخ این اعتراض در همان صفحه زود آیه نازل کرده و گفته است - بلی لانه لو یزید ان یَنطِقَ کُلُّ نَفْسٍ بِشَآءِ نَفْسِهِ لَیَقْدِرُ وَاِنَّ لَهُوَالْمُقْتَدِرُ الْقَدِیْرُ - اگر او خواست کسی را بشناهد خود گویا کند البته قادر خواهد بود.

آری چون پاسخ دادن از این اعتراض از لحاظ مقام نبوت جناب میرزا سازگار نبوده و درست نمی‌آید: هر چه زودتر در عرش الوهیت برقرار شده؛ و از وجهه خدائی او این پاسخ با يك آیه مختصری صادر شده است.

ولی جناب میرزا از این جهت غفلت نموده است که چون میزان نبوت را نزول آیات قرار داده است، و ضمناً از دیگران هم آياتی نظیر آیات ایشان صادر شده است: پس مقام نبوت همه آنان ثابت میشود. و البته پیغمبران این طوری خدائی هم مانند جناب میرزا لازم دارند: این است که جناب میرزا مقام الوهیت را نیز حیازت میکند، و مانعی هم ندارد که خدای

آنان جناب میرزا باشد.

و اگر بمقام شامخ جناب میرزا جسارت نباشد، این بنده قاصر و جاهل دعوی میکنم که من حاضرم؛ جناب شوقی افندی پیشوای فعلی بهائیان، آیات چندی از آیات منزله و فصیحه جناب بهاء انتخاب نماید، و ضمناً پنج نفر از ادبای و دانشمندان بیطرف جهان را نیز معرفی کند، و بنده هم در مقابل، آياتی بهمان طرز و سبک در ظرف پنج دقیقه بسازم و باقضاء و حکومت آن پنج نفر اگر در این مسابقه جناب بهاء برنده شدند بنده خودم که مسلم است و جمع زیادی هم بهمراه خود بالوهیت ایشان ایمان خواهیم آورد.

و اگر جناب شوقی افندی بالوهیت و مقام روحانیت میرزا اذعان و ایمان دارد: لازم است در این عمل مسامحه و مستی را رواندیده: و برای پیشرفت مرام خودشان و هدایت مردم محبوب این وظیفه بزرگ خود را انجام بدهد، زیرا ایشان باید پیش خود یقین داشته باشند که: این بنده عاجز (مخصوصاً در صورتیکه اعتقادی بخدای منزل آیات و پیغمبر قرن نوزدهم ندارم) در این مسابقه برنده نخواهم شد (۱).

ولی شما یقین بدانید که: نه تنها در این مسابقه شرکت نمیکنند، بلکه برای احتجاج کتبی نیز که بوسیله یکی از روزنامه‌های بیطرف جهان صورت بگیرد: حاضر نخواهند شد.

اینست که ما میفهمیم: این خدا و این پیغمبر از کجا آمده‌اند و

(۱) جناب شوقی افندی پس از طبع اول این کتاب حدود دو سال زنده بوده، و با اینکه این کتاب در همه جا منتشر شده و حتی همه ملتین بهائی این کتاب را خریده و خواندند، با این حال جوابی از طرف آنان داده نشد، و تا قیامت هم جواب نخواهند داد.

مقصدشان چیست و برای چه آمده‌اند؟

آری در یکی از محافل بهائی که در حدود بیست نفر از بهائیان محترم و دو نفر مبلغ فاضل و تحصیل کرده (بعد از مدتی که خوب رفیق شدیم فهمیدیم که در باطن معتقد نیستند) ایشان حضور داشتند، پس از مذاکرات مفصل و گفت و شنیدهای طولانی، یکی از آن مبلغین شروع بتعریف کردن و اعجاز و خارق العاده بودن آیات جناب میرزا نمود، بنده هم همین پیشنهاد را نمودم، و گفتم در همین این مجلس شما آیاتی را انتخاب و امضاء کنید، بنده هم آیاتی از خودم بسازم؛ و در یکی از روز نامه‌ها منتشر کنیم، و چند نفر از دانشمندان این مملکت را که بایطرفی مشهورند، حکم قرار میدهم، و هر طور بیکه آنان حکومت کرده و حکم دادند تسلیم بشویم، و باین گفت و شنید خاتمه بدهیم، متأسفانه قلم که اینجا رسید سر بشکست.

و باز در ایقان (ص ۱۳۴ ص ۷) میگوید: و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب (قرآن) جز آیات را که حجّت قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود، دیگر امری ذکر شده تا بآن متمسک شوند و اعتراض نمایند؟ بلکه در همه موارد بر منکرین آیات و استهزاء کننده آن وعده ناز فرموده‌اند، حال اگر کسی بیاید (منظور سید باب است) بگوردها از آیات و خطب و صحائف و مناجات بی آنکه بتعلیم اخذ نموده باشد، آیا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود ... الخ.

آری دلیل ما همین است که گفته شد: زیرا اگر منظور از آیات تلفیق کلمات و ترکیب جملات بتقلید قرآن باشد (آن هم باهزاران اغلاط لفظی و معنوی و بدون رعایت قواعد ادبی) هر کسی که مختصر اطلاعات

علمی داشته باشد بر این امر قادر خواهد بود، بنده خودم صد مقابل بهتر و فصیحتر و صحیحتر از آیات ایشان، میتوانم آیه و جمله بنویسم، ولی مانعی که دارم این است که نمیخواهم خود را رسوا کنم، و در مقابل آیات معجز آسای قرآن مجید آبرو و حیثیت خود را ببرم.

جناب میرزا از آیات (وَلَمَّا اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ ... الخ، قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ ... الخ) غفلت نموده، و با اینکه از روی کم لطفی اسمی از آنها نبرده، و چنان در نظر دیگران مجسم میکند که: قرآن هم مانند کلمات سید باب فقط و فقط دعوی بلا دلیل و لاف خالی است.

و در قرآن مجید برای انبیاء و مظاهر الهی خوارق و دلایل و معجزات زیادی بیان کرده است، و جناب میرزا در اینجا نیز خود را به تجاهل زده و همه آنها را نفی میکند.

آیا طوفان نوح و آتش ابراهیم و عصای و دست موسی و ناقة صالح از دلایل انبیاء و مظاهر حق محسوب نمیشوند. در کجای قرآن هست که: یکی از انبیای الهی در مقابل قوم خود و در جواب آنان فقط نزول آیات را (آنها آیات مطلق) دلیل نبوت خود قرار دهد؟ و آیا مردم دانشمند باین حرف نمیخندند؟

گذشته از اینها وجود خود صبح ازل (میرزا یحیی) جواب تکوینی جناب میرزا میباشد، زیرا میرزا یحیی هم آیات زیادی چون آیات میرزا نازل کرده، و هم دعوی مقام ظهور مینمود، و علاوه از اینها مورد عنایت و توجه مخصوص سید هم بوده است، بلکه خود میرزا در حدود ده سال در مقابل از خاضع و خاشع بوده است.

آری میرزایحیی آیات زیادی نازل کرده و کتابهایی چون کتابهای میرزا تألیف نموده است ، در مقابل شدائد و سختیها و سجن و حبس و تبعید صبر کرده ، و در امر و دعوی خود استقامت ورزیده است .

پس اگر نزول آیات دلیل است این آیه ، و اگر صبر و تحمل برهان است این صبر و تحمل ، و اگر استقامت علامت است این استقامت ، و از فضائل و خصوصیات زائده میرزا یحیی هم صرف نظر میکنیم .

طلب مبارزه میرزا در الواح بعد از اقدس (ص ۱۸۰ س ۱۰) گوید :
میرزا بهاء *إِنَّا نَزَّلْنَا لِأَحَدٍ مِنَ الْأُمَرَاءِ مَا عَجَزَ عَنْهُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ*
وَسَلَّمْنَا أَنْ يَجْمَعَنَا مَعَ عُلَمَاءِ الْعَصْرِ لِيُظْهِرَ لَهُ حُجَّةَ اللَّهِ
وَبُرْهَانَهُ وَعَظَمَتَهُ وَسُلْطَانَهُ وَمَا أُرْدْنَا بِذَلِكَ إِلَّا الْخَيْرَ الْمَحْضَ - ما نازل کردیم یکی از امیران آنچه را که همه مردم از آن عاجز هستند و درخواست نمودیم که جمع کند ما را با علمای عصر تا حجت و برهان و عظمت و سلطنت خدا ظاهر شود و اراده نکردیم مگر خیر تنها را .

اولاً - بحث و گفتگو در مطالبی میشود که مورد تردید و اختلاف و قابل انتقاد و اثبات و رد در میان اهل فضل و تحقیق و نظر باشد ، و ما اگر امروز به دانشمندان و فلاسفه جهان اعلان کنیم که : بیائید در موضوع تاریکی شب یا شیرینی عسل یا در امر محسوس دیگری باهمدیگر مباحثه و جدال کنیم ، البته کسی به این پیشنهاد پاسخ نداده ، و باستهزاه و مسخره تلقی خواهند کرد .

و یا اگر شخصی پس از تحصیل مختصر و بیش از اتمام رشته تحصیلات خود : دعوی برتری و تفوق و افضلیت و اعلمیت کرده ، و بگوید من از همه دکترها و فیلسوفها و پروفیسورها و دانشمندان جهان بالاتر هستم ، و حاضر

با آنان وارد بحث و مذاکره بشوم ، البته در این صورت کسی بحرف و دعوی او اعتنائی نکرده ، و بجز ریشخند و مسخره و استهزاه و یا سکوت پاسخی با او نخواهند داد .

وسید باب پیش از میرزا بهاء از این حرفهای مسخره آمیز زیاد گفت ، و ناصرالدین شاه برای رفع اشتباه و سوء تفاهم مردم عوام مجلسی در تبریز در حضور خود تشکیل داده و انصافاً مقام فضل و روحانیت و همه حقیقت نبوت او بهمه حاضرین روشن و آشکار گردید !! و در این صورت محتاج به تشکیل جلسه ثانوی نبوده است .

ثانیاً - مسلمانان جهان از دوازده قرن پیش همه و همه معتقد هستند که : دین مقدس اسلام آخرین دین آسمانی بوده ، و پیغمبر اسلام خاتم پیغمبران و قرآن مجید آخرین کتاب دینی است .

مسلمانان این عقیده را بعبارتهای مختلف از پیغمبر اسلام و حضرات ائمه (ع) استماع کرده ، و در خود قرآن مجید هم بتعبیرات مختلف باین معنی اشاره و تصریح فرموده است .

و اگر کسی در مقابل این سخن تاویلاتی بگوید و مطلب را باین طرف و آن طرف بزند : مانند اینست که تاریکی شب را انکار کرده ، و برای مشتبه ساختن طرف شروع بتأویل و ذکر ادله کند .

ثالثاً - گذشته از اینها : کسیکه پیغمبر است ، لازمست در دست خود برهان و علامتی (معجزه) داشته ، و جاهل و عالم در مقابل آن سر خضوع و عجز و تسلیم فرود آورند . و دعوی آنکه : من یکی از امراء چیزی فرستادم که همه اهل عالم در مقابل آن عاجز هستند ، آیا مسخره نیست ؟ خوب بود آن چیز را بیان میفرمود که همه میدیدند و میدانستند

و آیا آن چیز نامه و نوشته تنها بود و یا چیز دیگر؟ و آیا مراد نامه ناصرالدین شاه است یا چیز دیگر؟

حضرت عیسی هنگامیکه دعوت کرد، فرمود: من مرده را زنده میکنم. و حضرت موسی فرمود: دست من مانند آفتاب میدرخشد، و عصایم بصورت اژدها درمیآید. حضرت رسول ﷺ فرمود: تمام فصحاء جمع بشوند نمیتوانند نظیر یکسوره از سوره های قرآن را بیآورند.

و در عین حال: مرده را زنده کرده، و عصارا اژدها نموده، و آیات و سوره های قرآن مجید را در مجالس و مجامع عمومی منتشر کرده، و بدون اینکه متوسل بتأویل و عرفان باقی و چشم بندی بشوند: معجزات و خوارق و آیات غریبه از خود نشان داده، و دوست و دشمن را عاجز و ساکت و مقهور نمودند.

ولی جناب باب و بهاء میگویند: ما هر گونه آیات و معجزات تیرا که بخواهید دارا هستیم، و متأسفانه در مقام عمل، مقدمات و بافندگیهای درست میکنند که انسان درخواست خود را پس گرفته، و حرفی را که زده بود: از گفته خود نادم میشود.

میگویند: ما در بیان مطلب و کشف حقیقت (بدیضا) داریم، ما قلوب مرده و دل‌های محجوب را (احیاء) میکنیم، کسی نمیتواند در مقام عرفان و مکاشفه با ما همقدم باشد، و ما بیکدی از امراء چیزی فرستادیم که اهل عالم در مقابل عاجز میشوند، و غیر این حرفها.

اگر مقام نبوت با این حرفها و تأویلات ثابت بشود: بنده خودم هم پیغمبر هستم، بنده هم از این آیات و علامات زیاد دارم.

واقعاً آدم خجالت میکشد که قسمتی از موضوعات و مطالبی را که

در کتابهای این آقایان موجود است مذاکره و گفتگو کند.

من از وظیفه خود خارج شدم، و بی نهایت معذرت میطلبم، البته اگر سخن من باطل است دیگران حکومت خواهند نمود.

آری از حق نباید گذشت که: میرزا بهاء در این قسمت چندان مقصّر و حیانت کار نیست، زیرا کلیات مطالب را سید باب درست کرده و این راه کج و تاریک و پر خطر بدست او ساخته شده است، و پس از هموار شدن و ساخته شدن راه: میرزا بهاء در اثر فعالیت و کوشش خود از آن راه استفاده نموده است.

اینست که ادوارد برون در مقدمه نقطه الکاف (مد) مینویسد اگر کسی خوب دقیق باشد چندان تعجب نخواهد کرد از اینکه با وجود آن همه اختلافات شدید، بالاخره اکثر بایه دعوی بهاء الله را پذیرفتند: زیرا که اگر باب بطرز و اسلوب قرآن آیات آورد: بهاء الله نیز آیات آورد. و اگر باب صدق دعوی خود را بنفوذ باطنی و تصرف در آفتده اتباع خود ثابت نمود: بهاء الله نیز همچنین کرد. اشکالی که هست در اینست که: صبح ازل که بلاشبه باب او را جانشین و وصی خود قرارداداده بود بشدت و اصرار هر چه تمامتر از تصدیق دعوی نا برادری خود امتناع شدید نمود، بناء بر این بهائی که قطعاً بمن جانب الله بودن باب معتقد باشد: مجبور است تصدیق کند که باب عالم و عامداً کسیرا برای جانشینی خود انتخاب کرد که بایستی بعد از خودش، نقطه ظلمت و اشد منکرین من یظهره الله گردد. **مباحثه مؤلف** یاد دارم که روزی بایکی از مبلغین بهائی برخورد کرده، و مذاکرات ما بانتخاب بهترین دین الهی از میان ادیان موجوده منتهی گردید.

گفتم: پیروان هر دینی دربارهٔ دین خود صدها فضیلت و خصوصیت و امتیاز ذکر میکنند، و هر جمعی برای پیشوای خود هزاران آیت و معجزات و کرامتی می‌شمارند. و روی این لحاظ ما نمیتوانیم بنوشته‌ها و گفته‌های این اشخاص که در پیرامون مسلك و آئین خودشان دارند، اعتماد و اطمینان بنمائیم.

و چون اینجانب در انتخاب هر امری نیازمند به تحقیق و فکر و بررسی هستم، و بدون دقت و تحقیق بهیچ کاری شروع نکرده، و بهیچ مسلك و طریقی نزدیک نمیشوم: لازم است شما از گفته‌ها و نوشته‌ها و آثار خود بهاء یا باب در دسترس من بگذارید، تا من مقام علمی و ادبی و اخلاقی و روحانی او را از آثار او کشف کرده، و البته اگر نبوغ و تفوق و امتیاز بیشتری از ایشان فهمیدم: قهراً در مقابل عظمت و برجستگی ایشان خاضع خواهم شد.

و این قسمت را هم متذکر میشوم که: من بیست و پنج سال تمام است که در علوم ادبی و فلسفی و حقوقی تحصیل میکنم، و چندان نسبت بمذاهب و ادیان فعلی هم خوشبین نیستم، یعنی آنطوریکه باید هنوز در پیرامون آنها تحقیق و بررسی نکرده‌ام، و البته از کسی تجلیل و تعظیم کرده و در پیشگاه او خضوع و خشوع خواهم کرد که: برتری و فضیلت و تفوق خارق العاده نسبت بامثال من داشته باشد.

گفت: مگر شما پیغمبر اسلام و قرآن مجید را نمی‌پذیرید؟

گفتم: آن طوریکه باید و لازم است، نه پیغمبر اسلام را شناخته‌ام و نه قرآن را (البته این اظهار در مقام اسكات طرف بود) و میخواهم از گفته‌ها و کلمات جامعه و از آثار باقیهٔ هر یکی از صاحبان شریعت،

اندازهٔ نبوغ و برتری و فضیلت او را تشخیص داده، و در مقابل آن کسیکه مقام نبوت و پیغام آوری او را از جانب حق شناختم سیر طاعت و تسلیم فرود آورم.

گفت: رفیق شما کهنه حریفی هستید.

گفتم: که لطفی فرمودید، اولاً من با جمعیتی یا با مسلكی سازش نکرده، و حاضر هم نیستم کور کورانه از بدران و قوم و گذشتگان خود تقلید بنمایم. و ثانیاً دین آسمانی و آئین الهی کهنه حریفان را بخضوع و ارادت و امیدارد. آنرا که حساب باک است از محاسبه چه باک است. گفت: بسیار از ملاقات شما خوشوقت شدم، و امیدوارم که نظر شما از مطالعه کردن الواح مبارکه حضرت بهاء الله تأمین شده، و شاهد مقصود خودتان را دریابید.

گفتم: برتری و فضیلت الواح مبارکه از نظر الفاظ و عبارات است یا از جهت معانی و حقائق؟

گفت: البته از نظر معنی و حکمت و مطلب.

گفتم: خواهش میکنم از آن مطالب برجسته و معانی مخصوصه و حقائق ممتازه که تنها در الواح جناب میرزا دیده شده، و در ظهورات دیگر گفته نشده بود تقریر بفرمائید؟

گفت: آقا اختیار دارید، مگر اینگونه مطالب صد رقم و هزار رقم است تا بتوانیم آنها را بشماریم.

گفتم: تقاضا میکنم از هزاران مطلب، يك یادوتای آنها را بیان فرمائید؟

گفت: حضرت ابی میفرمایند: لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْوَطَنَ بَلِ الْفَخْرُ

لِمَنْ يُحِبُّ الْعَالَمَ.

گفتم: اگر رعایت آداب مناظره لازم نمیشد: باین سخن خنده میکردم، اولاً این مطلب را سعدی در ششصد سال پیش از جناب میرزا با بیان بهتری گفته است.

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
تو کز محنت دیگران بیغمی شاید که نامت نهند آدمی
دیگران هم به شعر و نثر این معنی را گفته و نوشته اند.

و ثانیاً - اگر منظور جناب میرزا تر جمیع دادن حبّ عالم است بر حبّ وطن این معنی در نهایت ضعف و سستی میباشد، زیرا علت محبت و خوش بینی باهل عالم همان ممنوعی و از یک گوهر بودن است، و این معنی در اهل وطن با علل و مقتضیات دیگری موجود میباشد، ما با اهالی وطن خود گذشته از ممنوعی: از جهت اخلاق و آداب معاشرت نزدیکتر از دیگران هستیم، و با اغلب هموطنان خود از جهت آئین و مسلک و دین موافقت داریم، ما با هم دیگر تماس بیشتر و ارتباط زیادتری داشته و بر علاقه و محبت هم دیگر نیازمند هستیم، ما با هم دیگر منافع مشترک و خسارت های مشترکی داریم، ما از یک آب و گل بوده و در یک هوا و محیط ظاهری و اجتماعی زندگی میکنیم. اهالی یک مملکت تحت یک حکومت و یک قانون و یک فکر زندگی دارند: پس چگونه میشود محبت و علاقه یک نفر بدیگران بیشتر از محبت به هموطنان یا بعد مساوی با آنان باشد؟ این معنی از هر جهت مخالف با فطرت و طبیعت اولیه خلقت است، و مانند این است که بگوئید: آدمی باید بدیگران بیش از اولاد و عیال خود علاقه داشته باشد.

و اگر منظور جناب میرزا تنها دوستی و محبت پیدا کردن بآفراد

بشر و خوشبینی و خیرخواهی عموم مردم باشد: این معنی در تمام ادیان و قوانین ملل جهان محرز است، و طوری که سعدی میگوید: انسان روی فطرت میباشد ممنوع خود را دوست بدارد، پس جناب میرزا مطلب تازه ای نیآورده است.

در قرآن مجید میفرماید: هُدًى لِّلْعَالَمِينَ ، وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ، إِنَّ هُوَ الْأَذْكُرُ لِّلْعَالَمِينَ ، وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ ، پس خیرخواهی و اراده صلاح و هدایت مردم و بذل مساعی در راه سعادت و موفقیت و نجات افراد بشر: یکی از صفات حسنه و اخلاق جمیله انسان است، البته در حدودی که عقل و حکمت اجازه میدهد.
و ثالثاً - معلوم میشود که شما مطلبی بهتر از این در گفته های میرزا سراغ نداشتید که در مرتبه اول باین جمله تمسک نمودید.

آری حق دارید: زیرا جناب میرزا بجز یک مشت الفاظ بی معنی در هم و بر هم که با هیچ قانون ادبی و فلسفی و حقوقی سازگار نیست، در دسترس شما نگذاشته است.

و خیال میکنم منظور جناب میرزا از این جمله: رفع امتیازات ملی و دینی و بر طرف کردن علائق مرامی باشد، و میخواهد با این جمله اختصاصات طبقاتی و امتیازات دینی را از میان ملل متدین برداشته، و سپس آنطوریکه دلش میخواهد آنانرا با آزادی مطلق و هوی پرستی و لجام گسیختگی که آخرین هدف میرزا است دعوت نماید.

رفیق بهائی چنان ساکت شد که دم فرو بسته، و بدریای حیرت و بهت غوطه ور گشت.

اصل چهارم - پروردگار جهان

مبداء جهان و جهانیان یکی است .

پروردگار متعال تنهاست و شریکی ندارد .

قدرت و نفوذ و سلطنت خداوند متعال بر همه اشیا و موجودات

اجاطه کرده ، و همه تحت قبضه توانائی او هستند .

موجودات جهان همه مخلوق و محدود و عاجز و ضعیف و ناتوان

و حادث و ممکن بوده ، و همه و همه محتاجند .

آری همه محتاجند ، و همه ضعیف و عاجز و مخلوقند .

اینها مطالبیست در پیرامون خداشناسی و معرفت پروردگار متعال

که در دین مقدس اسلام تشریح و تحلیل شده است .

آئین پاک اسلام هر گونه بت پرستی و خرافات و افکار باطل

و موهومات بی پایه ملل جهان را بر انداخت .

یکی از مزایا و حقائق برجسته و نورانی قرآن مجید : موضوع

توحید و یکتا پرستی است که تا امروز هنوز دانشمندان بزرگ جهان بحقیقت

آن آنطوریکه باید نرسیده اند .

پیغمبر اسلام میگوید : ما همه بندگان عاجز خدا هستیم ، و تنها

در مقابل خدای توانا باید خضوع و خشوع بنمائیم و بس .

خدا شناسی ولی خنده آور است که : سید باب و میرزا بهاء پس از

و بهائیت همه مجاهدات دین مقدس اسلام ، تازه قرون جاهلیت

و ایام خرافات پرستی و بت پرستی را تجدید نموده ،

و مردم را بسوی بت تراشی دعوت میکنند ، ملاحظه نمائید که عبدالبهاء

در مکاتیب اول (ص ۲۵۴س ۱۴) میگوید : چه که اظهار الوهیت و ربوبیت

بسیاری نموده حضرت قدّوس روحی له الفداء يك كتاب در تفسیر صمد

نازل فرمودند از عنوان كتاب تانهايتش انى انا الله و جناب طاهره انى انا الله

را در بدشت تا عنان آسمان بأعلى النداء بلند نموده و همچنین بعضی آجباء

در بدشت (۱) و جمال مبارك در قصیده و رقائمه میفرماید :

كُلُّ الْأَلْوهِ مِنْ رَشْحِ أَمْرِ تَالِهَتْ وَ كُلُّ الرُّبُوبِ مِنْ طَفْحِ حُكْمِي تَرَبَّتْ

همه خدایان از اثر فرمان من خدا شدند و همه پروردگاران از

حکم من پروردگار گشتند .. الخ .

پس از این بیت معلوم میشود که : جناب میرزا رئیس آله و خدایان

است ، و آله دیگر را جناب او بمقام الوهیت رسانیده است ،

واقعا تفو بر این جهالت و نادانی که : پس از هزار و سیصد سال از ایام

توحید و یکتا پرستی و نورانیت اسلام ، باز این خرافات نوشته و گفته بشود .

اسلام در اولین مرتبه میگفت : تنها از پروردگار واحد عبادت کرده

و از آله دیگر منقطع شده ، و در مقابل کسی سجده و خشوع نکنید ،

پیغمبر اسلام میگفت : بگوئید که بجز خدای متعال پروردگاری نیست

و همه در مقابل او بنده و سراپا ضعف و ذلت و فقر و احتیاج هستند - لا اله

إلا الله - لا حول و لا قوة إلا بالله - لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد -

هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن - الله لا اله الا هو المعى القيوم - من ذا

الذى يشفع عنده إلا بآذنه - أرباب متفرقون خيرام الله الواحد القهار -

ما تعبدون من دون الله الأسماء سميتوها أنتم و آباءكم ما أنزل الله بها

(۱) جریان امر بدشت بدشت و قضایا و دعاوی قدّوس و دیگرانرا در

فصول آینده این کتاب متذکر خواهیم شد . رجوع کنید بفرست .

مِنْ سُلْطَانِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمْرٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ .

آری قرآن میگوید: بجز خدای متعال بکسی متوجه نباشید،
و کسیرا برای مقام الوهیت و ربوبیت انتخاب نکنید، و در مقابل کسی
عبادت ننمائید، و ارباب متفرقه را بیندازید، و اینست دین محکم
و استوار شما.

ولی جناب میرزا بس از دوازده قرن، در نتیجه جهالت و نادانی و یا
دراثر القاءات و تلقینات دشمنان خارجی دین مقدس توحید، شروع به
ترویج آله و بت پرستی نموده، و با کمال بیشرمی و بیحیائی میگوید:
من رئیس خدایانم، و یک مشت مردم احمق و نادان و عوام و شهوت پرست
را بدور خود جمع کرده، و آنان را برای عبادت و اطاعت خود امر میکند.
و خود میرزا بهاء در کتاب بدیع درص (۱۵۴) میگوید: إِنَّهُ يَقُولُ
(خود بهاء) حِينَئِذٍ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا كَمَا قَالَ النُّقْطَةُ (سید باب) مِنْ
قَبْلِ وَبَعِينَهُ يَقُولُ مَنْ يَأْتِي مِنْ بَعْدُ .

و در اینجا مقام الوهیت را گذشته از اینکه برای خود و برای سید
باب ثابت میکند، برای آیندگان نیز فتح باب نموده، و با کمال جرأت
بت پرستی و صنم تراشی را نشر و ترویج مینماید.

و باز در صفحه (۳۴۱) همین کتاب میگوید: که از نفس ظهور (میرزا
بهاء) محتجب نمائی چه که مقصود بالذات او بوده و خواهد بود او است
آیه آیس کمثله شیء و او است آیه لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ بل مظاهر لم يلد ولم
يولد خلق عنده إن أنتم توقنون، از این جهت است که نقطه مشیت اولیه
روح ماسواه فدا در مقام ذکر حر و وفات و مرایا و نور و امثالها من اعلی مراتب

الأسماء والصفات إلى أن ينتهي إلى أدنى رتبة الأشياء میفرماید اینها از
خود تحقیقی نداشته چون بشمس حقیقی مقابل شده اند اشراف تجلیات
لانها بآنها شده در این مقام دیده نمیشود در آن مظاهر الاله ... الخ .
جناب بهاء در اینجا پرده خفاه را از جمال مبارک ایمی برداشته،
و بصراحت لهجه وجود مقصود بالذات و شمس حقیقی را معرفی نموده،
و فرموده است که او است ذات فرد لم یولد و لم یولد و کفو برای او نیست،
و مراتب موجودات که اسماء و صفات تکوینی هستند همه از او استفاضه
نموده و از آن ذات مبارک (الله، میرزا خدا) خیر میدهند، و بموجب این
عبارت مقام الوهیت مخصوص تنها ایشان بوده و دیگران همه مرایا هستند.
آری جناب میرزا در مقام زیر کی و جلب تمایلات گوسفندان خدا
انصافاً کفو و نظیری ندارد (ولم یکن له کفو احد) ولی حقیقت عنوان
(لم یلد ولم یولد) برای نویسنده مکشوف نگردید، زیرا پدر و مادر و اولاد
ایشان وجود خارجی داشتند، و خوب است در این قسمت جانشینان ایشان
توضیحاتی بدهند.

و در صفحه (۳۴۲) بفاصله چند سطر باز میگوید: ملاحظه در اول
مَنْ آمَنَ كُنْ (اول مؤمن بسید باب) و همچنین ثانی مَنْ آمَنَ كُنْ هیچ نفسی
را در میان ازین دو نفس و سائر حر و وفات حی (۱۸ نفر بعدد کلمه
حی) وصف نفر نموده اند چنانکه در زیارتشان یا ساذج الله و یا کینونة الله
و یا ذات الله و با امثال این کلمات ذکر فرموده اند.

باز از مطالعه و خواندن این عبارت برتردید و اشتباه ما افزوده شده،
و در معرفت مقام الوهیت جناب میرزا متحیر و مبهور میشویم، زیرا اگر
سخن سید باب راست بوده است: پس اول مؤمن باو کینونة خدا و ذات

خدا بوده است ، و در اینصورت مقام و منصب و چیز زائدی برای جناب میرزا باقی نمی ماند ، مگر اینکه بفرمایند : این الفاظ برای تحیربندگان است (رَبِّ زِدْنِي تَحِيْرًا فَيْك) .

و عبدالبهاء در مکاتیب دوم میگوید : (ص ۲۴۵ س ۳) مقصد از هر چهار تحیت جمال قدیم روحی لأحبائه الفدا است نه دون حضرتش ، و اجراء هر چهار جائز... که هر چهار تحیت در کتاب الهی وارد ، و الی الیوم بانك ملاأعلی (الله ابهی است) و روح این عبد از این نداء مهتر ، هر چند مقصود از (الله اعظم) نیز جمال قدیم روحی لأحبائه الفدا است ، چه که او است اسم اعظم و تیسر اعظم و ظهور أعظم ، اما این تحیت (الله ابهی) کوس ربوبیت جمال غیب احدیت است که در قلب امکان تأثیر مینماید .

معلوم میشود عبدالبهاء بانك ملاأعلی را نیز می شنید ، و مخصوصاً از شنیدن آن خوشحال و مسرور نیز میشد ، البته حق دارد که خوشحال و مهتر گردد ، زیرا اگر ربوبیت و نیز جمال قدیم بودن میرزا ثابت نشود : عبدالبهاء چگونه میتواند دعوی پسر خدا بودن را داشته و در صفحه (۲۵۵) بگوید : و اگر چنانکه مقامیرا بخواهم خدا نکرده از برای خویش چه مقامی أعظم از فرع منشعب از اصل قدیمست ، تالله الحق ذل رِقَابِ كُلِّ مَقَامٍ وَخَضَعَ أَعْنَاقُ كُلِّ مَقَامٍ وَرُتِبَهُ لِهَذَا الْمَقَامِ الْعَظِيمِ .
میگوید تمام مقام و مرتبه ها در مقابل مقام من که پسر خدا هستم (فرع منشعب از ریشه قدیم) خضوع و خشوع میکنند .

واقعاً چه قدر انسان باید کوتاه فکر و پست و فریفته بخود و جاهل و احمق باشد که : چون جمعیرا از مردم نادان ساده لوح و عوام در اطراف خود ببیند ، چنان خود را کم کرده و مدهوش و سرمست و مغرور گردد ،

تا اینکه دعوی ربوبیت یا قدیم بودن و یا پسر خدا بودن کند .
و خود بهاء در کتاب مبین (ص ۲۱ س ۵) میگوید : قُلْ لَا يُرِي فَي هَيْكَلِي إِلَّا هَيْكَلُ اللَّهِ وَلَا فِي جَمَالِي إِلَّا جَمَالُهُ وَلَا فِي كَيْنُونَتِي إِلَّا كَيْنُونَتُهُ وَلَا فِي ذَانِي إِلَّا ذَاتُهُ وَلَا فِي حَرَكْتِي إِلَّا حَرَكْتُهُ وَلَا فِي سَكُونِي إِلَّا سَكُونُهُ وَلَا فِي قَلَمِي إِلَّا قَلَمُهُ الْعَزِيزُ الْمَحْمُودُ - بگویی در هیکل و جمال و کینونت و ذات و حرکت و سکونت و قلم من دیده نمیشود مگر هیکل و جمال و کینونت و ذات و حرکت و سکونت و قلم خداوند .

و باز در همین کتاب (ص ۴۸ س ۱۴) میگوید : ثم اخْرُجِي يَا حُورِيَّةُ الْفِرْدُوسِ مِنْ عُرْفِ الْجِنَانِ وَأَخْبِرِي أَهْلَ الْأَكْوَانِ تَاللهِ قَدْ ظَهَرَ مَحْبُوبُ الْعَالَمِينَ وَمَقْصُودُ الْعَارِفِينَ وَمَعْبُودُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَمَسْجُودُ الْأَدْلِينَ وَالْآخِرِينَ - حوریه از غرفه های بهشت مأمور میشود که باهل عالم خبر دهد - قسم بخدا که محبوب عالمین و مقصود عارفین و معبود اهل آسمانها و زمین و مسجود ادلین و آخرین ظاهر شد .

متأسفانه مردم جهان هنوز از این محبوب و مسجود و مقصود خودشان خبری ندارند ، خوب بود جناب میرزا باین شعر هم استشهاده میکرد :
دوست نزدیکتر از من بمن است دین عجیتر که من از وی دورم
و بمناسبت این مقام بمورد است که موضوع عبادت و پرستش را طرح کرده ، و نظر دین مقدس اسلام و سپس نوشته های بایبه و بهائیه را در اینموضوع بدانیم .

عبادت خدا پیغمبر اسلام نخستین روزیکه برای هدایت بشر
و اسلام مبعوث گردید : در ادلین مرتبه سر لوحه دعوت خود را
کلمه (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) قرار داده و مبارزه خود را بابت

پرستی و عبادت اصنام و آلله مجعوله شروع کرده، و مردم را از عبادت غیر پروردگار متعال و مسجده و خضوع و توجه بمخلوق نهی اکید فرمود.
پیغمبر اسلام خود را بنده ضعیف و غمد سرا یا مطیع خداوند توانا معرفی نموده، و مقام عبادت و پرستش را تنها در مقابل خدای جهان تجویز میفرمود.

مسلمین بموجب دستور آن حضرت چون بنماز قیام میکنند، با حال خضوع و توجه میگویند: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** - تنها پروردگار جهان را عبادت کرده و تنها از او یاری میجوئیم، و سپس در مقابل جلال و عظمت او سر بسجده میگذارند.

خداوند متعال در قرآن مجید میفرماید: **وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْكُمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**، و اینما تو لوافتم وجه الله - ما نزدیکتر هستیم بشما از رگهای ورید، و شما بهر سویی که متوجه باشید خدا را بچشم قلب خودتان خواهید دید.
اسلام میگوید: شما باید در همه امور خودتان خداوند متعال را در نظر گرفته، و او را محیط و قیوم و عالم و مدرك و حاضر و ناظر و آگاه دانسته، و تا میتوانید در همه حال و مخصوصاً در حال عبادت حضور قلب و توجه خاطر داشته باشید.

پیغمبر اسلام میگوید: من هم مانند شما بشر هستم، منم فردی از افراد انسان هستم که میخورم و میخوابم و راه میروم و محتاج و فقیرم؛ و تنها امتیاز من از این جهت است که: از جانب پروردگار متعال بمن وحی میرسد و بقلب من الهام میشود و مأموریتهای خاصی پیدا میکنم.

اینها مراتب و مقامات معارف و حقائق اسلام مقدس است، و شخص مسلم میباید در اثر تعلیم و تربیت اسلام، دارای چنین روحیه پاک و خالص

بوده، و از شرك و بت پرستی و خرافات و عقائد ناباك و اوهام باطل دوری جوید.

عبادت حالا در مقابل تعلیمات مقدسه اسلام، خوب است از خدا و باب تعلیمات و دعوت سران بهائیت و بایه نیز آگاه و مطلع شده و بدانید که تعلیمات پیغمبران قرن نوزدهم تا چه

اندازه روی خرافات و بت پرستی استوار شده است!!

سید باب به مقام رکن رابع و ذکریت و سپس بمقام باییت و سپس بمقام قائمیت و سپس بمقام رسالت و نبوت قانع و راضی نشده، و با فراتر گذاشته دعوی معبودیت و الوهیت نمود، و پیران ساده لوح خود را برای پرستش خود دعوت مینماید.

در باب اول از واحد رابع بیان میگوید: مقام این آیه عظیمه (مقام غیبی سید باب) است **قُلْ لِلَّهِ حَقٌّ وَإِنَّ مَا دُونَ اللَّهِ خَلْقٌ وَكُلٌّ لَهُ عَابِدُونَ**، دُونَ این آیت که در او است (مقام خلقی سید) خلق او است، و این آیتی است که در او دیده نمیشود **الْإِلَهِ** و این آیتی است که در او آیتیت دیده نمیشود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله **وَعَلَوْا لِلَّهِ وَسُمُّوا لِلَّهِ** و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرغه بحته لم یزل ذکر میشود، ذکر آیت از برای عرفان است **وَالْآيَاتُ مَلْحُوظٌ** نمیگردد و اگر آیت ملحوظ گردد خلق او میشود و او بنفسه مذکور نمیگردد **إِلَّا بِمَا يَذُكَّرُ بِهِ ذَاتَ الْأَئُولِ** و از برای او امکان و حدودات نیست... الخ

سید باب در این باب خود را بسیم آخز زده، و خود را خالق خلق و معبود ناس ولم یزل ولا یزال و قدیم و غیر محدود دانسته، و بصراحت تمام میگوید: **كَانَ مَعْبُودًا وَلَا عَابِدًا هُنَالِكَ** و كان مقصوداً ولا قاصد هُنَالِكَ... الخ.

و سید باب گذشته از اینکه خود را معبود و آفریدگار پیروان خود قرار میدهد: این مقام را برای بیغمیر آئینده که بدعوی رسالت ظاهر میشود ثابت میکند، چنانکه در باب اول از واحد اول بیان میگوید: کل شیء باین شیء واحد (نقطه بیان که سید باب است) میگردد و کل شیء باین شیء واحد خلق میشود و این شیء واحد در قیامت بعد (یوم ظهور قیامت) قائم آئینده (نیست الانفس من یظهره الله قائم آئینده) الذی یطق فی کل شأن اننی ان الله لا اله الا انا رب کل شیء و ان مادونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون ... الخ.

اینست که میرزا بهاء از همین راه بدنیا ل سید باب رفته و چون خود را بعنوان رسالت (من یظهره الله) در میان اتباع و پیروان سید باب معرفی میکند: بتدریج آوازه و بوییت و الوهیت و معبود بودن خود را آشکار کرده، و بصراحت لهجه خود را خدای معبود و آفریننده مخلوق و مبدع موجودات و مرجع مراتب هستی میداند.

معبود بودن آری این معنی در مسلك بهائیت رنگ رسمیت بخود میرزا بهاء گرفته، و جزو وظائف و فرائض عباد بهاء شمرده میشود و ما برای نمونه چند قسمت از کلمات این طایفه را در اینجا نقل میکنیم.

در زیارت نامه جمال قدم که میرزا بهاء است (مجموعه مبارکه ص ۲) میگوید: أشهد انّ بجمالک ظهراً جمال المعبود و بوجهک لاح وجه المقصود و بکلمة من عندک فصل بین الممکنات - شهادت میدهم باینکه چهره معبود با جمال تو ظاهر گردید و وجه مقصود بظهور سیمای تو آشکارا شد و بواسطه کلمه تو در میان ممکنات تفصیل داده شد.

و در دروس الدیانة (درس نوزدهم) میگوید: و اما در وقت تلاوت آیات و خواندن مناجات رو بقبله بودن واجب نیست بهر طرف روی ما باشد جایز است و لکن در قلب باید متوجه به جمال قدم (میرزا بهاء) و اسم اعظم باشیم زیرا مناجات و راز و نیاز ما با او است و شنونده جز او نیست و اجابت کننده غیر او نه.

پس طوریکه ملاحظه میفرمائید: در این کتاب (که کالیات تعلیمات و اصول مسلمة بهائیت در آن نوشته شده است) بجز معبود بودن میرزا مقامات و مراتب دیگری نیز برای او اضافه نموده، و میگوید: شنونده راز و نیاز و اجابت کننده آنها بجز میرزا شخصی در جهان نیست. باید باین عقیده آفرین گفت.

واقعاً جای حیرت و شگفت است که: در این عصر روشن (بقول مردم عصر مشعشع و قرن اتم) نادانی و جهالت و تاریکی باندازه بر قلوب مردم مستولی گردد، و باندازه از حق و حقیقت و معرفت و روحانیت مهجور و محجوب شوند که: روی بدر گاه پوسیده و وجود محدود و مقام تیره و تاریک میرزا بهاء آورده، و او را شنونده راز و نیاز و جواب دهنده بینند. شخصیکه بقول خود پیوسته تحت سلاسل و اغلال و در قعر سجون بوده، شخصیکه صدها قلب و خیانت و جنایتهای تاریخی و علمی در نوشته های او دیده میشود، شخصیکه در زیر خاک عکا پوسیده شده است، شخصی که بجز خودخواهی و خود بینی اندیشه نداشته است، شخصیکه بر خلاف همه ادیان الهی سخن میگفته است: بقول بهائیان معبود و مسجود عالمیان است.

آری عبدالبهاء چون سخافت و رکاکت این مطلب را فهمیده،

تصمیم میگیرد این موضوع را در حدود امکان اصلاح نماید.

تأویس
بت پرستی

اینستکه در مکاتیب اول (ص ۱۸۸ س ۶) میگوید: **إِعْلَمُ أَنَّ حَقِيقَةَ الْأُلُوْهِيَّةِ الذَّاتِ الْبَعْتِ وَالْمَجْهُوْلِ النِّعْتِ لَا تُدْرِكُ كَهَ الْعَقُولِ وَالْأَبْصَارِ وَلَا تُحِيطُ بِهَا الْأَفْهَامُ وَالْأَفْكَارُ...**

فَلَيْسَ لَنَا السَّبِيلُ وَلَا الدَّلِيلُ إِلَى إِدْرَاكِ الْأَمْرِ الْجَلِيلِ... فَاضْطَرَّرْنَا عَلَى الرَّجُوعِ إِلَى مَطْلَعِ نُورِهِ وَمَرَكِزِ ظَهْرِهِ وَمَشْرِقِ آيَاتِهِ وَمَصْدَرِ كَلِمَاتِهِ وَمَهْمَا تَذَكَّرْنَا مِنَ الْحَمْدِ وَالنِّعَاتِ وَالْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى وَالصِّفَاتِ الْعُلْيَا كَمَا تَرْجِعُ إِلَى هَذَا الْمَنْعُوتِ وَلَيْسَ لَنَا إِلَّا التَّوَجُّهُ فِي جَمِيعِ الشُّؤْنِ إِلَى ذَلِكَ الْمَرْكَزِ الْمَعْهُودِ وَالْمَظْهَرِ الْمَوْعُودِ وَالْمَطْلَعِ الْمَشْهُودِ وَإِلَّا نَعْبُدُ حَقِيقَةً مَوْهُومَةً مَقْصُورَةً فِي الْأَذْهَانِ مَخْلُوقَةً مَرْدُودَةً ضَرْبًا مِنَ الْأَدْهَامِ دُونَ الْوُجُودِ - بدانکه حقیقت الوهیت ذات خالص و مجهولی است از جهت توصیف درك نمکند آنرا عقول و ابصار و احاطه نمیکند بر آن افهام و افکار پس ماسبیل و دلیلی برای درك این امر جلیل نداریم و مجبور هستیم که رجوع کنیم بسوی مطلع نور و مرکز ظهور خدا و مشرق آیات و مصدر کلمات او و هر چه از حامد و اوصاف و اسماء و نعوت صحبت شود همه بر میگردد بهمان منعوت که مظهر او است و ما چاره اندازیم بجز اینکه در تمام امور و شئون خودمان متوجه باشیم بسوی این مرکز معهود و مظهر موعود و اگر نه میباید از يك حقیقت خیالی و موهومی عبادت و پرستش کنیم.

عبدالبهاء در این عبارت مغالطه کاری کاملی بکار برده و منظور او بجز فریب و اغوای يك مشت مردم جاهل و ساده لوح چیز دیگری نبوده است و با از حقیقت عبودیت و توجه و خضوع بکلی غافل بوده است، و با

اینکه داعیه ربوبیت و الوهیتیکه از خلال کلمات جناب بهاء مفهوم میشود: عبدالبهاء را بر این تحقیق و تأویل رکیک و اداشته است.

و بهر صورت مسلم است که عبدالبهاء از حقیقت فهم این مطلب محروم بوده، و نمیدانسته است که توجه قلب و عبودیت و خضوع هیچگونه مر بوط و متوقف باحاطه علمی و تحقیق ذات شیء نیست.

و اینمعنی برای اشخاصیکه تا اندازه اتوفیق تزکیه قلب پیدا کرده و حال انقطاع و تبیت و توجه داشته، و از مراحل حضور و فناء آگاه شده اند در کمال وضوح و روشنائی است.

و ما برای روشن شدن خاطر اشخاص محبوب میگوئیم: هر شخصی میتواند فکر و توجه خود را از همه جا و همه موجودات منصرف و قطع نموده و تنها بسوی خود و بنفس خویش متوجه کند، و در عین حالیکه بخود متوجه است؛ میدانند که حقیقت نفس او امر مجهول و مبهم و پوشیده است (روانشناسان قدیم و جدید در شناسایی حقیقت نفس عاجز شده اند) پس توجه پیدا کردن و حضور قلب و فناء روح در پیشگاه عظمت پروردگار جهان و حالت خضوع و عبودیت در مقابل خداوند متعال غیر از فکر و خیال و تصور و تصدیق و احاطه علمی یا خارجی و وهم و فهم حقیقت و ذات او است.

آری تا کسی از حالات توجه و خضوع و فناء و حضور محروم است: از فهم کامل این مطلب نیز عاجز خواهد بود.

سیدالشهداء **عَلَيْهِ السَّلَامُ** میفرمود: کور باد آن چشم قلبیکه تورا نمیند و بجای تو بدل و عوضی گیرد، آیا دیگری باندازه تو ظهور و جلوه دارد که آنرا وسیله شناسائی تو قرار بدهیم؟ کی غایب شدی تا محتاج بدلیل باشی؟

عبدالبهاء از فهم حقیقت توجّه و حضور عاجز مانده است، و باین قسمت نیز متوجّه نشده است که: در توجّه داشتن بسوی جناب بهاء (مطلع نور و مشرق آیات) نیز اشکال او وارد است، زیرا اشخاصیکه بسوی او متوجّه میشوند: هنوز از معرفت نفس خود عاجزند تا برسد به معرفت نفوس دیگران.

البتّه توجّه بدیگری از جهت توجّه بنفس و روح اولست نه بجسم و بدن، و حقیقت روح مانند حقیقت پروردگار برای بشر مجهول و مستور بوده، و کسیرا (مردم عادی) توانائی فهم و خیال و احاطه و بررسی آن نیست! قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّكَ وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا - وَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.

کسیکه نفس و روح خود را شناخت پروردگار خود را شناخته است و کسیکه بتواند بمقام روحانی و مرتبه معنوی و نورانی شخصی معرفت پیدا کند: بعظمت و مقام خداوند متعال نیز عارف میشود، لذا در روایات شریفه وارد شده است که: چون کسی بمقام روحانیت امام معرفت پیدا کرد خدای جهان را خواهد شناخت.

عبدالبهاء در اینجا سادگی و خامی بخرج داده است، و بهترین بود که بدون مقدمه و تحقیق و بافندگی میگفت: شما همه مکلف هستید که رو بجناب بها آورده و بسوی او عبادت کرده، در مقابل او خضوع و تذلل نموده، و هر گونه جوائج و نیاز مندیهای خودتان را از بار گاه او بخواهید. زیرا در این صورت: مردم احمق و أغنام الله (گوسفندان جناب بهاء) بدون فکر و تحقیق و تدبّر سخن او را پذیرفته، در مقابل او عبادت و تذلل میکردند، و اشخاص فهمیده و دانشمند و منورالفکر نیز از این سخن

نرنجیده و متزلزل و عصبانی نمیشدند.

من بیش از این در این موضوع سخن نمیگویم، و قضا و تحلیل و محاکمه را بخود جوانان منورالفکر و دانشمند بهائی وا میگفتم، تا بخوبی معنای جملات عبدالبهاء را فهمیده، و بمنظور باطنی و هدف اصلی او آگاه شده، و قضاوت کنند.

و ضمناً لازم است جانشینان جناب بهاء از این موضوع فمشکل نیز پاسخ دهند، و آن اینست: در صورتیکه توجّه پیدا کردن به پروردگار جهان و مبده ظهور و مشرق آیات برای بشر غیر ممکن بوده، و بقول بهاء و عبدالبهاء - السبيلُ مقطوعٌ والطلبُ مردودٌ، پس خود باب و بهاء، در عبادات خودشان بکجا متوجّه میشدند؟ و آیا آنها کدام مرآت و مجلی را در نظر می گرفتند؟ و آیا شما که توجّه بمبده را ممنوع و محال میدانید: ظهور و تجلی را چگونه تفسیر میکنید؟ و حقیقت مرآتیت و مظهریت را چگونه فهمیده اید؟ آیا باب و بهاء از افراد بشر نبودند، پس چگونه برای ایشان سبیل توجّه مقطوع نبوده است؟ و آیا مرآت و مجلی بودن بدون تحقق توجّه و ارتباط صورت میگیرد؟ (۱) و آیا مرایا و مظاهر حق از مظهر بودن خودشان غافل و مرآت بودن خودشان را نفهمیده اند.

(۱) مرآت بمعنی آئینه است، و آئینه چون در مقابل چیزی واقع شود: صورت آنرا قبول کرده و در خود نشان میدهد. یعنی آن چیز در ظاهر آئینه جلوه گرو دیده میشود. در مرآت حق هم لازمست که با حق در اثر توجّه باطنی و حضور روحانی و قلبی مقابله شده و مظهر و مجلی آن واقع گردد، و البتّه فهم حقیقت این معنی تنها در اثر قوت ایمان و شدت صفا و روحانیت و بعد از تزکیه قلب حاصل خواهد شد. و بهر صورت تعقیق مرآتیت محتاج به توجّه کامل بعق است که بمقام حضور کامل و فناء نامیده میشود.

و شاید پاسخ ایشان از این قرار باشد که : مرابا از مقام پرستش و عبادت بالاترند ، مر آیت خود عبادت و برتر از مرتبه عبادت است ، و قبول عرفای حق شناس - فَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ أَنْتَبِتَ الْيَقِينَ - و چون بمقام یقین واصل شدند : لافرقَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ .

آری معذرت میخواهم ، و من از فصل گذشته و از کلمات باب و بهاء که در چند صفحه پیش نوشته شد غفلت نمودم ، جناب بهاء خود رَبِّ الْأَرْبابِ وَاللَّهِ الْإِلَهَةُ وَخَدَايَ قَرْنِ نُوْزُدْهُمْ وَهُبْطِلْ شَرَابِعَ وَپَرُورِدْ كَارِ كُوْ سَفَنْدَانِ بِيَجَاهِ وَ سَادَه لَوْحِ اسْتِ ، و مقام الوهیت و ربوبیت با این حرفهای ظاهری که زائیده فکر بشر است : نمی سازد .

پروردگار محبوب در اینجا يك مرتبه قسمتی از اشکال گذشته
سید بساب برای نویسنده حل شده ، و از خود نوشته های
جناب بهاء : خدای سید باب و محبوب و
مقصود او را پیدا کردیم ، و معلوم میشود سید باب در همه طاعات و عبادات
و امور و شئون خود ، بجناب بهاء متوجه میشده ، و او را قیله حاجات و
عبادات خود قرار میداده است .

و طوریکه گفتم : این مطالب را از پیش خود نمی نویسم ، بلکه طبق
شرح و نوشته خود جناب بهاء است .

و البته پیروان بهاء کلمات نازل و آسمانی جناب بهاء را تصدیق
خواهند نمود ، دیگران هم خود میدانند ، تصدیق کنند یا تکذیب .

آری جناب بهاء در کتاب بدیع (ص ۳۵۲ س ۴) از قول سید باب
عبارتهای ذیل را نقل میکنند :

و بشنوند قول نقطه اولی را در کَرَّهِ اِخْرَى اِزْ لِسَانِ اَبْدَعِ اُبْهَى واز

ضجیح و ناله و حنین آن حضرت شرم نمایند ... و هذه صُورَةٌ مَا نَزَلَ مِنْ
جَبْرُوتِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الْأَقْدَسِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى هَذَا كِتَابُ نُقْطَةِ الْأَوَّلَى
الِی الَّذِیْنَهُمْ آمَنُوا بِاللَّهِ الْوَاحِدِ الْفَرْدِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَ فِیْهِ یُخَاطَبُ الَّذِیْنَهُمْ
تَوَقَّفُوا فِی هَذَا الْأَمْرِ مِنْ مَلَأَ الْبِیَّانِیْنَ - این آیاتی است از قول سید باب که
جناب بهاء ساخته است (این خطاب هشت صفحه میباشد) و سید در این
کلمات اهل بیان را مخاطب قرار داده و آنان را نسبت بایمان ببهاء
تحریر کرده و مقام ایشان را معرفی میکند .

در صفحه (۳۵۴) گوید : فَوَعْمَرِی لَوْ ذَكَرْتُ ذِكْرَ الرَّبُّوبِيَّةِ مَا أَرَدْتُ
الْاِرْبُوبِيَّةَ عَلَيَّ كَلَّ الْأَشْيَاءِ وَإِنْ جَرِي مِنْ قَلَمِي ذِكْرُ الْاَلُوْهِيَّةِ مَا كَانَ مَقْصُودِي
الْاَلَهُ الْعَالَمِينَ وَإِنْ جَرِي مِنْ قَلَمِي ذِكْرُ الْمَقْصُودِ فَهُوَ كَانَ مَقْصُودِي وَكَذَلِكَ
فِي الْمَحْبُوبِ أَنَّهُ قَدْ كَانَ مَحْبُوبِي وَ مَحْبُوبَ الْعَارِفِينَ وَإِنْ ذَكَرْتُ ذِكْرَ
السَّجُودِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا السَّجُودَ لَوْجْهَ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ وَإِنْ أَنْتَبْتُ
نَفْسًا مَا كَانَ مَقْصُودَ قَلْبِي إِلَّا أَنْتَاءَ نَفْسِهِ وَإِنْ أَمَرْتُ النَّاسَ بِعَمَلٍ مَا أَرَدْتُ إِلَّا
الْعَمَلَ فِي رِضَائِهِ فِي يَوْمِ ظَهْرِهِ ... الخ - قسم بجان خودم که در هر جایی
که کلمه ربوبیت را بزبان آوردم مقصودم ربوبیت جناب بهاء است بر جمیع
اشیاء و اگر کلمه الوهیت از قلم من جاری شد منظور من بهمان ایشان
بوده است که اله جهانیان است و اگر کلمه محبوب و یا مقصودی ذکر
کردم جناب بهاء مقصود و محبوب من است و هم محبوب عارفین است و اگر
موضوع سجود بمیان آمد قصد نکردم مگر اینکه در مقابل وجه متعالی
و عزیز و منیع او سجده بشود و اگر کسیرا توصیف و ثناء بنمایم مقصودم
ثناء و مدح او بوده است و اگر کسیرا بعملی دعوت کردم اراده نکردم
مگر اینکه آن عمل برضای او انجام بگیرد .

وامثال این جملات در کتابها و نوشته‌های بهاء زیاد دیده میشود، و ما نتیجه از نقل آنها بجز سیاه کردن صفحات سفید قلوب خوانندگان محترم نمی بینیم.

خدای مقصود باز متذکر شدم از یادداشت‌هاییکه داشتم، و یادم میرزا بهاء آمد که: خود جناب بهاء خدای مقصود و مطلوب خویشرا نیز معین نموده، و اشکال گذشته را در هشتاد سال پیش از اینکه ما بتوجه باشکال باشیم، حل کرده است.

جناب بهاء در موارد زیادی بعنوان ربّ و اله و مقصود و محبوب و امثال آنها: بسید باب خطاب نموده است.

و مسلم است که: بهاء هر چه از سید باب تجلیل و تعظیم کند، باز نتوانسته است آنطور بیکه باید حق خدمت و استاد بودن او را تأدیه نموده و در مقابل احسان و نیکوئیهای او تشکر و سپاسگزاری کند.

آری سر رشته را سید بدست بهاء سپرده است، و گله و اغنام الپیرا سید تحویل بهاء داده است، و خصوصیات آئین سازیرا سید بی‌بهاء آموخته است، و سدّ بزرگ حقیقت و اسلام را سید از میان برداشته است، و راههای بافندگی و حیل و تزویر و خطا را سید فتح نموده است.

اینستکه بهاء در کتاب بدیع از صفحه ۲۳۲ تا چهار صفحه دیگر زبان به تهنای سید گشوده و میگوید: در این مقام از جبروت ابوی این کلمات ابدع اهل فی المناجات مع الله العلی الاعلی نازل - عليك يا بهاء الله محبوب البهاء ۲۳۳ - وانهم يا الهی تَبَدُّوا احكامك عن ورائهم و نسوا اما فصحتهم به فی الواحك ۲۳۴ - و بكت يبكائي عيون الذين كرمتمهم من بريتك واصطفيتهم من بين خلقك وجعلتهم مهابط و حيك و مخازن علمك و مظاهر

امرك و مطالع قدرتك و مكامن الهامك ... يا من بيدك جبروت الآيات و كل ذلك و رد علي بعد الذي دعوتهم الي شطر مواهبك و الطافك و عرفتهم مناهج امرك و رضائك و امرتهم بالخضوع لذي باب رحمانيتك و الورود علي فناء عز فردانيتك ۲۳۵ - فوضت امری اليك و توكلت عليك و انت حسبي و معيني و ناصرى و بك اکتفيت عن الخلاق اجمعين و الحمد لك اذ انك انت معبودى و معبود من فى العالمين - و ايكس مهلت میدادند که جمال ربّ العالمين بشناه الله ذکره مشغول شود.

آری میرزا بهاء حق دارد که: در مقابل سید باب خضوع و عبودیت و خشوع و بندگی کرده، و او را خدای خود بداند، زیرا اگر او با کلمات سراپا خرافات و بی‌معنی و مهمل خود اذهان مردم را مشوش و آلوده نمیکرد، اگر او مردم را پس از دوازده قرن (از تشعشع توحید و ریکتا پرستی و حقیقت جوئی، و صراط حق و عدالت و علم و معرفت) بسوی بت پرستی و شهوت‌ترانی و خرافات و جهل و نادانی دعوت نمی نمود، چگونه میرزا بهاء زمینه را برای الوهیت و ربوبیت خود هموار کرده، و یکمشت مردم خرافی پرست و جاهل و احمق و شهوت پرست را پدور خود میتوانست جمع بنماید.

آری سید باب از هر جهت زمینه خدا سازی و دعوی نبوت دروغی و خرافات پرستی و شهوت‌ترانی و جهالت را در میان مردم رواج داده و میرزا بهاء بانهايت مهارت و زیرکی توانست از این آب گل آلوده ماهی بگیرد و در محیط تاریک جهل و بی‌دینی کوسفندانرا بدو شد.

سید باب حقوق زیادی بگردن بهاء دارد: و اگر سید راه منحرف مسلک جدید را باز نمیکرد: بطور مسلم ابواب استفاده سوء برای بهاء مفتوح نمیشد، چنانکه اگر سید درستی مردم را بمهمات و خرافات و سخنان

پوچ خود (از قبیل شمردن اسامی محله‌ها و کوچه‌ها و موگلین شهر جاپلقا و جا برسا در شرح قصیده و هزاران امثال آن) سر درگم و خرافی پرست نمیکرد، و یک قسمت عقائد سست و باطل را (از قبیل اعتقاد بر کن رابع) در میان پیروان عوام خود ترویج نمی نمود: راهی برای استفاده سید باب گشوده نمیشد.

و باز میرزا بهاء در مقابل معترض ازلی در کتاب بدیع (ص ۴۳ س ۱۲) میگوید: از این کلمه معلوم میشود که شما ربّ اعلیٰ نمیدانید و یا تقیه نموده‌اید مثل مرشدین شما که در بعضی مواضع انکار مینمایند (مقصود صبح ازل برادر بهاء است) و باطراف پشته پشته کتب مجعوله در اثبات حقیقت خود میفرستند شما و کلّ من فی السموات والأرض جمیعاً بدانید بآنا کنا موقیناً معترفاً مدّعیناً بأعلیٰ الصوت بانه هو ربّ الأعلیٰ و سدره المنتهی و شجرة القصوری و ملکوت العلی و جبروت العما و لاهوت البقا و روح البها و سر الأعظم و کلمة الأتمّ و مظهر القدم و هیکل الأکرم و رمز المنمنم و ربّ الأمم و البحر الملتئم و کلمة العلیا و ذرة الاولی و صحيفة المکنون و کتاب المخزون جمال الأحدیة و مظهر الهویة و مطلع الصمدیة لولاه ما ظهر الوجود و ما عرف المقصود و ما برز جمال المعبود ... الخ .

جناب بهاء (خدای بهائیان) در این جملات مقام مبشّر خود باب را معرفی میکند که: او بلندترین خدا و لاهوت بقاء و خدای اتمّها و جمال احدیّت و مظهر هویت است، و اگر جناب باب نبود وجود و مقصود ظاهر نمیشد و جمال معبود آشکارا نمیکشت .

بنده که نصف کلمات جناب بهاء را اصلاً نتوانستم ترجمه کنم، و نصف باقی را ترجمه کردم ولی متأسفانه معانی آنها را نفهمیدم، آری

فهمیدن کلمات خدا (آن هم خدای قرن اتم) بسیار مشکل است، آری جناب بهاء این کتاب را در ایام جوانی الوهیت که هنوز بخته نشده و در سش را حفظ نکرده بود، نوشته است، و از این نظر است که در این چند سطر بالا بیست غلط ادبی موجود است.

مگر اینکه شما بگوئید: در این ظهور (طوریکه باب هم میگفت) قیود و حدود الفاظ برداشته شده، و تقیّد بقواعد علوم ادبی (صرف و نحو) لازم نیست.

بهاء در کتاب اقتدارات (ص ۱۹۶ س ۴) در پاسخ اعتراض حاجی کریمخان میگوید: *إنّها نزلت علی لسان القوم لأعلیٰ قواعدک المَجعولة یألیها المعرض المریب* - کلمات من روی لسان قوم نازل شده است نه روی قواعد مجعوله.

ولی در اینصورت پاسخ میگوئیم که: معلوم میشود علوم و معارفی که از مقام بالا بجناب بهاء، اشراق و الهام میشود، همه مانند همین الفاظ و جملات غلط و برخلاف حقیقت و صواب است، زیرا جناب بهاء طبق اظهارات خود درسی نخوانده و هر چه میگوید یا میداند بطریق وحی و الهام است. و در اینصورت: چطور میشود که در بسیاری از موارد، قواعد ادبی مراعات شده و در برخی از آیات نازل مراعات نمیشود؟ آیا اختلاف سبک و طرز سخن دلیل اختلاف و تعدّد الهام کننده نیست؟ و آیا در صورت بهم خوردن قوانین و قواعد لفظی میتوانیم بمراد و مقصود گوینده آگاه بشویم؟ و ما روی کدام قاعده و سبکی میتوانیم اطمینان پیدا کنیم که فاعل فعل یا مفعول یا صفت یا مضاف یا حال کدام یکی است؟ شاید مقصود گوینده از کلمه ماضی مضارع و از لفظ مضارع ماضی باشد؟ پس در اینصورت تکلیف

وامری برای مردم قطعی و منجز نخواهد شد.

و گذشته از این، قواعد از همان لسان قوم (لسانیکه صحیح و فصیح و بی غلط است) گرفته شده است، و میزان تطابق با لسان قوم همان قواعد متخذ است که جناب بهاء آنها را مجعوله تصور نموده است. آری اینها نمونه بود از مقام خداشناسی و توحید و معرفت پیشوایان بهائیت، و بیش از این مقتضی برسیاه کردن کاغذهای سفید نیست.

اصل پنجم - عبادات توفیقی است

هنگامیکه پروردگار توانای جهان را شناختیم، و بر عجز و احتیاج و بندگی خود پی بردیم: قهراً در مقابل پروردگار متعال خضوع و خشوع نموده، و آن طوریکه مقتضای مرحله عبودیت و نیازمندی است؛ رفتار خواهیم کرد.

و آداب و وظائف عبودیت: بوسیله انبیائیکه از جانب پروردگار جهان مبعوث میشوند، معین و مقرر شده، و قسمت اعظم و أهم ادیان الهی از این جهت تشکیل میشود.

و بطوریکه شخص خدمتگزار و نوکر نمیتواند وظائف مخصوصه خود را روی فهم و فکر و سلیقه خود تشخیص داده، و بدون تصویب و تقریر مولای خویش، انجام وظیفه بدهد: همچنین ما نمیتوانیم وظائف عبودیت و آداب بندگی خود را نسبت به پروردگار متعال، روی تشخیص و نظر و سلیقه شخصی خویش معین نموده، و طبق همان سلیقه عبادت و اطاعت کنیم. اینستکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در کتاب احتجاج در پاسخ بیت پرستان عرب میفرماید: شما از کجا فهمیدید که پروردگار جهان باین عبادت (که

در مقابل بتها بخاطر تقرب بخدا خضوع میکنید) راضی است؟ و از کجا تشخیص دادید که این عمل موجب قرب به پیشگاه احدیت است؟ آیا خداوند چنین دستوری را بشما داده است؟ آیا احتمال نمیدهید که پروردگار جهان از این رفتار شما کاملاً ناراضی و غضبناک باشد؟

پس ما باید بدانیم که: عبادت و اطاعت هنگامی پسندیده و مطلوب واقع میشود که مطابق میل و درخواست و تقاضای مولی باشد، و ممکن است کارگری بیست و چهار ساعت با نهایت صمیمیت و جدیت روی تشخیص و نظر شخصی خود مشغول کار و خدمتی باشد، و از کار او بجز زحمت و خسارت و ضرر مولی عایدی حاصل نگردد، و اگر بیکار می نشست: مطلوبتر و پسندیده تر و نافضتر بود.

اینستکه بزرگان و متخصصین در علوم حقوق و فقه گفته اند: عبادات توفیقی است، و کسی نتواند طبق میل و روی خواهش نفس خویش عبادتی را جعل کرده، و مطابق سلیقه خود خدای جهان را پرستش نماید. ولی این معنی در آئین جدید قرن نوزدهم الغاء گردیده است.

سید باب سید باب در سال (۱۲۶۰) هجری مبعوث شده، و در سال و عبادات (۱۲۶۶) در تبریز فوت کرده است، و کتاب بیان او که محتوی احکام جدید و قوانین و تکالیف مخصوصی است: در او خرنزدگانی او نوشته شده، و در میان خصیصین از باییه منتشر شده است، و در تواریخ باییه مینویسند که: تألیف بیان در حبس ما کو و در سال (۱۲۶۴) صورت گرفته است. و این مطلب اگر درست باشد: بطور مسلم در آن سال بدست اصحاب خاص نیز نرسیده است.

ما اگر بدقت تاریخ و گزارشات دشت بدشت و قلعه طبرسی (در

اوائل سال ۱۲۶۵ خاتمه یافته است) را بررسی کنیم: خواهیم دید که اثری از کتاب بیان در آن میان نبوده و معضنی از مطالب آن کتاب در میان اصحاب مخصوص سید مذاکره نمیشد، حتی در جریان حادثه زنجان (که در اوائل سال ۱۲۶۶ خاتمه یافته است) نیز اثری از این کتاب دیده نمیشود. سید باب در اوائل امر خود تفسیر یوسف و کوثر را نوشته، و سپس در سال اقامت خود در اصفهان تفسیر والعصر را تألیف نموده، و این سه کتاب تا اواخر زندگی سید در میان اصحاب او مشهور و متداول و منتشر بوده است.

سید باب در این سه کتاب در اصول و فروع کلیه دین مقدس اسلام کوچکترین تصرفی ننموده، و قوانین و قواعد اسلام را بنحو کامل رعایت کرده و عقائد مسلمین را در توحید و نبوت و امامت و معاد امضاء و تصدیق نموده است. اینست که اصحاب مخصوص و سران بایه که در سالهای اخیر از منویات و اسرار دل سید باب آگاه شدند: بنای مخالفت با اسلام گذاشته و علناً قوانین مقدسه اسلام را نقض کرده، و هر یکی مطابق فهم و عقل وهوی و هوس خود جعل حکم مینمود.

در کواکب دریه (ص ۱۲۹) میگوید: سپس در موضوع احکام فروعیه سخن رفت (در دشت بدشت) بعضی را عقیده این بود که هر ظهور لاحق اعظم از سابق است و هر خلفی اکبر از سلف و بر این قیاس نقطه اولی اعظم از انبیای سلف و مختار است در تغییر احکام فروعیه، بعضی دیگر معتقد شدند که در شریعت اسلامیّه تصرف جایز نیست و حضرت باب هر چه و مصلح آن خواهد بود، و قره العین از قسم اول بوده اصرار داشت که باید بعموم اخطار شود و همه بفهمند که قائم دارای مقام شاریت است و حتی

شروع شود ببعضی تصرفات و تغییرات از قبیل افطار صوم رمضان و امثالها و اگر چه قدوس هم مخالف نبود ولی جرئت نداشت این رأی را تصویب نماید ... الخ .

در صفحه (۱۳۰) گوید: و در مجلسی که قدوس و بهاء نبود قره العین پرده برداشت (برده حجاب خود) و حقیقت مقصود را (منسوخ شدن احکام دین اسلام) گوشزد اصحاب نمود، همه در میان اصحاب افتاد بعضی تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند و نزد قدوس رفته شکایت نمودند قدوس بچرب زبانی و مهربانی ایشانرا ساکت کرد ... اما با وجود این باز همه و دهمه فرونشست و حتی بعضی از آن سرزمین رخت بر بستند و چنان رفتند که دیگر برنگشتند ... الخ .

در کتاب تاریخ سید علی محمد (ترجمه مذاهب ملل از مسیونیکلا فرانسوی که روی ترویج بایه و تنقید آئین مقدس اسلام نوشته شده است. ص ۲۹۷) میگوید: پس از آن تمام متفق الرأی شدند که سید علی محمد پیغمبر جدیدی است برتر و بزرگتر از پیغمبران ما قبل خود ... و خداوند ظهور نموده و مذهب قبل منسوخ شد و قوانین قدیم از ریشه در آمده اند و باید نهال قوانین تازه را در میان مردم کاشت ... قدوس اظهار کرد که پروران این مذهب همه مسلمانانی هستند صادق و ما هم بواسطه مواعظ خود همان تعصبات آنها را بیشتر بهیجان آورده ایم و البته این اظهارات فعلاً خطرناک است و نمیتوان آنها را از اشتباه در آورد .

از این کلمات بطور صراحت فهمیده میشود که: تا آنروز کسی تصور نمیکرد که احکام اسلام تغییر یافته و منسوخ گردد، و حتی اینکه منسوخ بودن قوانین اسلام را سران اصحاب باب در دشت بدشت در میان

خودشان تصویب نموده و بدیگران گوشزد کرده اند، و ممکن است خود سید باب هم تا آنروز (سال ۱۳۶۴) چنین فکری را نکرده و احتمال هم نمیداد که اینمعنی عملی بشود.

و در عبارتهای گذشته تصریح شده است که: *قُرَّةُ الْعَيْنِ* در مرتبه اول قانون حجاب و حکم صوم را نسخ کرده است!

آری *قُرَّةُ الْعَيْنِ* عقل منفصل سید باب بوده، و خدمات شایان و فعالیتهای قابل توجهی در ترویج مسلك سید باب نموده است، اینستکه سید در تفسیر سوره یوسف در هر صفحه از صفحات آن کتاب چندین آیه مخصوص *قُرَّةُ الْعَيْنِ* نازل کرده است.

و ما اگر این اندازه علاقه و محبت سید باب را نسبت به *قُرَّةُ الْعَيْنِ* بجاهای دیگری حمل نکنیم: بطور مسلم کاشف از نهایت زیرکی و فطانت او بوده است، برای اینکه از استعداد و فعالیت و فداکاری *قُرَّةُ الْعَيْنِ* مطلع بوده است.

و در جلد سوم ظهور الحق (ص ۳۲۵-۳۲۹) مینویسد: و ندای مرتفع آنجناب و آثار و اشعار و عقایدش که از آن جمله راجع بکشف حجاب نسوان و خرق تقالید اوهم بود از عراق شروع شد و در نقاط ایران همی بسوی اوج رفت (چون *قُرَّةُ الْعَيْنِ* در ابتدای ظهور باب در کربلا و بغداد بود و در سال ۱۲۶۳ ع زیارت بایران نمود) تا در ایام قزوین و طهران، خصوصاً در ایام بدشت بذروه ارتفاع رسید، مکرراً چنین حکایت شده که در ایام بدشت حضرت قدس (حاجی محمد علی که بهمراهی ملا حسین بشری در قلعه طبرسی متحصن شده بودند) که در اوقات فریضه سجاده گسترده و مشغول آدای فریضه و نافله بود، ناگهان جناب طاهره شمشیر برهنه

در دست حاضر و میگفت این بساط را درهم پیچ دور آورد و سجاده سپری شد و باید بمیدان عشق و فداء آماده گشت، و نیز در یومی از آن ایام بی پرده و نقاب براسی سوار و کلیجه ترمه که جمال آبهی (میرزا بهاء) برایش فرستاده بود در بر و شمشیر برهنه در دست میگفت - *أَيْنَ سَعِيدِ الْعُلَمَاءِ وَ أَتْبَاعِهِ؟ وَ حَاضِرِينَ بَيْكِ صَدَا مَيِّكَفْتُنْدُ: كَلِّمُوهُمَا تَوَا. بَسَاز مَيِّكَفْتُ: أَيْنَ شَقِيَّ الْأَشْقِيَاءِ وَأَشْيَاعِهِ؟ وَ آئِنَان مَيِّكَفْتُنْدُ: كَلِّمُوهُمَا فَاتَوَا.*

و در صفحه (۳۳۱) از قول سید باب نقل میکند: *وَأَمَّا مَا سَأَلْتِ عَنِ الطَّاهِرَةِ هِيَ الَّتِي آمَنْتِ بِرَبِّهَا وَ خَالَفْتِ مِنْ نَفْسِهَا وَ خَشِيتِ مِنْ عَدْلِ رَبِّهَا وَ رَاعَتْ يَوْمَ لِقَاءِ بَارِئِهَا وَ كَلَّمَا اسْتَنْبَطْتُ فِي أَحْكَامِ أَهْلِ الْبَيَانِ وَ اسْتَدَلَّتْ عَلَيْهَا بآيَاتِ الْقُرْآنِ وَأَخْبَارِ شَمُوسِ الْإِمْكَانِ وَأَقْمَارِ الْأَكْوَانِ وَ آتَارِ أَهْلِ الْعِيَانِ فَهُوَ مِنَّا وَ يَرْجِعُ إِلَيْنَا وَ إِنِّي أَنَا مَا أَحَبُّ أَنْ يُنْكَرَهَا أَحَدٌ وَ إِن سَمِعُوا مِنْهَا شَيْئًا لَا يَبْلُغُ بِهِ عَقُولَهُمْ وَ مَا يُدْرِكُهُ نَفْسُهُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ - وَ أَمَّا أَنِجْهِ أَزْقرَةُ الْعَيْنِ مَبِيرِ سَيْدِ: بَدَانِيْدِكْهُ اَوْ بِخَدَايِ خُودِ اِيْمَانِ اُوْرْدَه وَ بَا نَفْسِ خُودِ مَخَالَفَتِ كَرْدَه وَ اَزْ عَدْلِ خُدَا خَائِفِ اسْتِ وَ اَزْ رُوزِ لِقَاءِ رَبِّ رِعَايَتِ مَيِّكَفْتُنْدُ بَسْ هَرْ چِه اَزْ اسْتَنْبَاطِ كَرْدَه اسْتِ اَزْ آيَاتِ وَ اَخْبَارِ وَ آتَارِ اَزْ جَانِبِ مَا اسْتِ وَ دُوسْتِ نَدَارْمُ كَسِي اُوْرَا اِنْكَارِ كُنْدِ اِگَرْ چِه سَخْنَهَايِ اُو اَزْ عَقُولِ شِمَا دُور بَاشَد.*

پس معلوم میشود *قُرَّةُ الْعَيْنِ* از جانب سید باب اطمینان خاطر و سکون نفس داشته، و میدانست که: هر عملی را انجام بدهد و هر گونه تصرفی در مسلك سید باب بنماید و هر قدمیکه بنام سید باب بردارد مورد اعتراض واقع نخواهد شد.

و چون اسمی از *قُرَّةُ الْعَيْنِ* برده شد: بسیار بمورد است که بنحو

اختصار شرح حال او را از کتب خودشان در اینجا ذکر کنیم .
 قرّة العین در قزوین چهار برادر بودند (ملاّ تّجّ تّقی شهید ،
 کیست ؟ ملاّ تّجّ صالح ، شیخ جواد ، ملاّ علی) و هر چهار نفر
 از اهل فضل و دانش محسوب میشدند ، مخصوصاً

برادر بزرگتر ملاّ تّجّ تّقی و کوچکتر از آن که ملاّ تّجّ صالح بود : هر دو
 از علمای و فقهای درجه اول شهر قزوین شمرده میشدند .

ملاّ تّجّ صالح دختری داشت (متوالده در سال ۱۲۳۰ هجری) بنام
 امّ سلمه یا طاهره یا زرین تاج که از کوچکی آثار استعداد مانند
 جمال چهره اش از ناصیه اش پیدا و از محضر عمّ و پدرش پیوسته استفاده
 مینمود .

این دختر با پسر عموی بزرگ خود که ملاّ تّجّ امام جمعه باشد
 ازدواج نموده ، سه اولاد از همین ملاّ تّجّ بوجود آمد .

و چون ملاّ علی عموی کوچک او از تلامذه احساساتی و از مریدان سید
 رشتی بود : طاهره نیز طریقه او را پسندیده ، و پیوسته کتب شیخ و سید را
 مطالعه مینمود .

و اخیراً هم با سید رشتی بمکاتبه و مراسله پرداخته ، و چون
 بملاقات او اشتیاق پیدا کرده بود : از شوهر و بچه هایش دست کشیده در
 سال (۱۲۵۹) عازم عتبات گردید .

تصادفاً در همین ایام سید رشتی فوت کرده : و طاهره بملاقات سید
 موفق نشده ، و ناچار در کربلا اقامت نمود تا تکلیف نائب سید و شیعه
 کامل معلوم شود .

آری طاهره در کربلا بوسیله چند نفر از مؤمنین باب (حروف حی)

بامید باب مربوط شده ، و بنای مکاتبه و سؤال و جواب گذاشتند .
 سید باب هنگام نوشتن احسن القصص علاقه مفراطی بقرة العین
 داشته ، و در اغلب سوره های آن کتاب چند آیه بی اختیار در حق او نوشته
 است ، و این علاقه از کجا آمده است : ما نمیتوانیم در این موضوع قضاوت
 کامل کنیم .

درسوره (۲۵) گوید : یا قرّة العین قل ان الله قد جعل حکم السابقین
 فی خاتم من العقیقه الحمره و المؤمنین فی خاتم من الدرّة الصفراء و المشرکین
 فی خاتم من الحدیده الخضراء و قد جعل الله حکمه فی ایدیک علی الحق
 بالحق فاصبر فیه کما تشاء بما تشاء و ان الله قد کان عالماً بالحق محیطاً . یا قرّة
 العین انک الفجر بعد اللیل فی عشر من الشهر الحرام عاشوراء و انک الوتر
 بعد الرکعتین من الشفع بما قد قدر الله فی ام الكتاب مسطوراً .

و درسوره (۲۳) گوید : یا قرّة العین اننا قد شرحنّا صدک فی الامر
 من کلّ شیء علی الحق بالحق بدیعاً و اننا نحن قد ارفعنا ذکک فی الباب
 لیعلم الناس قدرتنا بان الله هو الاجل عن وصف العالمین .

و درسوره (۲۲) گوید : یا قرّة العین ان الله قد جعل العینین فی ایدیک
 هذه عین الکافر حول الماء مسطوراً و هذه ماء الطهور من الکونر المسجور
 حول النار مسطوراً فأحی الناس بالمائین و ما شئت کما شئتنا .

و درسوره (۲۸) گوید : یا قرّة العین فات ذا القرّبی من اهل العمه
 حظّهنّ علی سطر السیر المستسر المقنع بالسر حول النار مسطوراً و أعط
 للمسکین اهل لجة المحبّة علی الحق الاکبر قطرة من الماء الموشحة من
 کاس الذهب الطریة باذن الله الحکیم علی سبیل الحکمة .

و طوریکه از خطابات و کلمات سوره (۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴) که در

پیرامون آیات مربوطه بحضرت یوسف وزلیخا است ، معلوم میشود ، این استکه : سیدبقره العین علاقه و محبت مفرطی هم داشته است ، و بعید نیست که این کتابرا بعنوان خطابات به قره العین و بهانه تفسیر سوره یوسف نوشته باشد .

درسوره (۳۲) گوید : یا اهل العماء لا تقولوا للذین یریدون الله و یاتونه من بابہ اولئک یتراودون فئی ملیحاً عربیاً لیشفقون بنفسه عن انفسهم .

و درسوره (۳۱) گوید : یا قره العین لا تجعل یدک مغلوله علی السر فی نفسک ولا تبسطها کل البسط فی امرک فیکعد الناس حول الباب بالحق العلی ممحو علی السر محسورا .

و ممکن است این جمله بعد از نامه قره العین و اظهار محبت او بوده است که سید او را امر باعتدال میکند ، البته این مطلب باید باشواهد خارجی و تاریخی روشن شود .

و درسوره (۵۸) گوید : ولعمری انک المحبوب لدى الحق و الخلق و الاحول و لا قوة الا بالله و کفی بالله مولیک منتقماً .

و درسوره (۷۶) گوید : یا قره العین ان الله قد اخنارک لنفسی فاستمع لیا یوحی الیک من قبل الله العلی .

و درسوره (۷۸) گوید : یا قره العین قل انی انا الانسان فی ام الكتاب قد کنت مذکوراً و قل انی انا الماء فی کأس الظهور قد کنت کافوراً .

و درسوره (۹۱) گوید : یا قره العین فانطق علی لحن الحیب تحت قعر الحیب من امر مولاک القديم بدیعاً .

و درسوره (۹۳) گوید : یا قره العین فانطق علی لحن الحیب عند

العرش واقص علی الکلمات قمیص النسمات .

و ما این جمله ها را ترجمه نکردیم که خوانندگان محترم روی صفاء و نورانیت قلب و با کمال بیطرفی ، مقصود و منظور سید را درک کرده ، و در فهمیدن معانی آنها آزاد باشند .

این بود اندازه بسط و آزادی در عبادات در مرام باییت ، و اما آزادی آن در مسلک بهائیت :

میرزا بهاء این پیغمبر چون در قرن نوزدهم مبعوث میشود ، و در و تکالیف این قرن اساس استبداد و پایه سلطنت در ممالک مختلفه جهان متزلزل بوده ، و مردم جهان روی اقتضای زمان و شیوع تظاهرات مادی ، خواهان مجلس بین الملل و مجلس شوری و مجلس سنا بودند : میرزا نیز بمقتضای جریان روز ، بیت العدلی تأسیس نموده و احکام غیر مذکوره و فروعات دینی و وظائف بندگان خود را بمجلس بیت العدل واگذار میکند .

میرزا از این نکته غفلت ورزیده بود که : پایه این مجالس روی اکثریت نهاده شده ، و رأی اکثریت در این مجالس نافذ و معتبر و حاکم شناخته می شود .

در صورتیکه اکثریت هیچگونه از حقیقت و صلاح کشف نکرده ، و در بسیاری از موارد نظر اکثریت خطا و غلط بوده ، و رأی اقلیت صائب و صحیح میباشد . و ان تطع اکثر فی الارض یضلک عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن ، و لکن اکثرهم للحق کارهون ، و ما یتبع اکثرهم الاظن . و لکن اکثرهم یجهلون .

معلوم است که : اکثر مردم بحکم طبیعت روی تمایلات نفسانی

وشهوات مادی و هوسهای طبیعی زندگی داشته و امرار معاش می کنند ،
و هر چه از اینمر حله دورتر شده و باصفات زهد و تقوی و نیکو کاری و قیودات
پسندیده دیگر متصف شوند دایره کوچکتز خواهد شد .

و ما باید پیوسته از نظر صائب و رأی دقیق و فکر خالص و عقیده
بلك و حکمیکه روی تحقیق و اطلاع و تقوی و عدالت استوار گردیده است
پیروی کنیم ، اگر چه تمام اهل جهان مخالف باشند ، پس نقطه ا نگاه
ما لازمست فقط و فقط همان حقیقت و علم و تقوی باشد و بس .

و دیگر اینکه میرزا بهاء بجز قوانین معینه و احکام چندی ، چیزی
نگفته ، و باندازه هزار يك احکام مقدسه اسلام ، قانونی جعل نکرده
است ، و اگر بنا بود بیت العدل روی اقتضای و مصالح وقت ، جعل قانون
نماید : این بعثت برای چه بوده ؟ و جناب میرزا از جانب خدا برای چه
برانگیخته میشده است ؟

در اقدس (ص ۹۹) میگوید : قد کتب الله علی کل مدینه ان يجعلوا
فیها بیت العدل و یجتمع فیہ النفوس علی عدد البهائ و ان از ادلا بأسم
الخ - خداوند فرض کرده است که در هر شهری بیت العدلی تشکیل داده
و بعدد بهاء (۹) هیئت رئیسه انتخاب بشود و اگر زیادتر شد مانعی ندارد .
و بموجب این دستور مصالح و تکالیف و وظائف بندگان از همان
مجلس تصویب شده ، و بیت العدل هر شهر و هر محلی بمقتضای آن محیط
و بتناسب و ضعیات (اوضاع طبیعی ، اوضاع سیاسی ، و اوضاع داخلی و
خارجی) آن محل ، جعل حکم و قانون خواهد کرد .

و روی این نقشه میرزا خود را راحت کرده ، و تمایلات نفسانی
و شهوات و خواهشهای پیروان خود را تأمین میکند .

عبدالبهائ در مکاتیب اول (ص ۴۵۵ س ۱۷) میگوید : قسمتی از
آئین تعلق بجسم دارد ، آن بمقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر درجه از
سن تبدیل و تغیر یابد و در این کور عظیم و دور جدید تفرعات جسمانی
اکثر به بیت عدل راجع چه که این کور را امتداد عظیم است .

احکامیکه در کتابهای بهاء مذکور شده است ، بسیار ناقص و کوتاه
و غیر کافی است ، و هزاران احکام و متفرعاتی است که باید تعیین و روشن
شود ، و در صورتیکه ترتیب و تعیین آنها راجع به بیت عدل گردد : چگونه
میتوانیم مردم را در مقابل آنها ملزم بعمل کردن نموده ، و بنام آسمانی
بودن والهی بودن آنها را با فراد بشر تحمیل کنیم ؟

احکامیکه بیت عدل تصویب میکند ، و سپس بموجب اختلاف
از من و مقتضیات روز و امکانه در آنها تجدید نظر مینماید ؛ آیا بجز و احکام
دینی و آسمانی قرار میگیرد ؛ آیا قوانین مصوبه بیت عدل را میتوانیم
بقوانین مصوبه مجلس شورای بك مملکت (که در تحت نظر صدها نفر از
سران و اشخاص برجسته ملت تصویب شده است) ترجیح داده ، و آنها را
آسمانی و اینها را برخلاف حق و واقع فرض کنیم ؛ آیا این بیغیر عکا
نمیدانست که مردم جهان باین حرفهای پوچ و بیمعنی خواهند خندید ؛

پس شما خوانندگان گرامی میتوانید از همین فصل نهایت مستی
و موهون بودن پایه عبادات این دو مسلك ساختگی را خوب تشخیص
داده و راه قرب و کمال را که آخرین هدف و مقصود نهائی بشر است از
نظر باب و بهاء به بینید و متوجه باشید که : بندگان الهی را چگونه از
صراط حقیقت منحرف ساخته و از خداوند دور میکنند .

اصل ششم - قیامت و حشر و نشر

قیامت یکی از اصول اولیه دین مقدس اسلام است .
 قیامت عبارتست از عود روح ببدن (معاد) وزنده شدن پس از
 مردن و حشر مردم برای دیدن نتیجه اعمال خوب و بدیکه در این جهان
 بیجا آورده اند .

خداوند متعال در آیه (۴۷) از سوره واقعه میفرماید : وَكَانُوا يَقُولُونَ
 أَيُّدَامِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوْ بَأْدُنَا الْأُولُونَ قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ
 وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ - دوزخیان میگویند آیا
 ما پس از مردن و خاک شدن دوباره برانگیخته میشویم و آیا پدران گذشته
 ما محشور میشوند؟ بگوی که همه مردم از گذشتگان و آیندگان در
 وقت معلوم و روز موعود در صحرای محشر جمع خواهند شد .

و در آیه (۵۱) از سوره مبارکه یس میفرماید : وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا
 هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا
 مَا وَعَدَنَا الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ - چون نفخه صور دمیده شد مردم
 از قبرهای خودشان بسوی پروردگار متعال حرکت میکنند و میگویند
 ای وای باد بر ما کیست که ما را از مرقدها و قبرها برانگیخت سپس
 متوجه شده و گویند این همان است که پروردگار جهان و پیغمبران او
 خبر میدادند و آنان راستگویان بودند .

و در آیه (۴) از سوره مطففین میفرماید : الْأَبْطَرُ أَوْلَٰئِكَ أَنَّهُمْ
 مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ
 لَهِيَ سَجِّينٌ - آیا خیانتکاران تصور نمیکنند که مبعوث گشته و بر ای روز

بزرگی برانگیخته خواهند شد روزیکه همه بسوی پروردگار جهانیان
 خواهند شتافت و در آن روز سرنوشت بدکاران سنجین خواهد بود .

و در آیه (۶) از سوره زلزله میفرماید : يَوْمَئِذٍ يُصْدِرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا
 لِيُرَوَّاْ أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا
 يَرَهُ - در آن روز مردم از مرقد خودشان بیرون آمده و متفرق میشوند تا
 هر کسی هر چه عمل کرده است نتیجه آنرا مشاهده نموده و جزای آنرا
 دریابد . ما اگر بخواهیم آیات مربوطه بقیامت و معاد را بنویسیم : کتاب
 مستقل و مفصلی خواهد بود ، چنانکه در این موضوع کتابهای مستقلی
 تألیف نموده اند .

و مرحوم شیخ احمد احسانی (مبشر باب و بهاء بقول خودشان) در
 جلد اول جوامع الکلیم صفحه (۹) گوید : و واجب است ایمان آوردن
 باینکه ارواح پس از مردن دوباره باجساد عود خواهند کرد ، و اینمعنی
 امر ممکن و مقدر است برای خداوند متعال ، و هم پروردگار جهان و رسول
 او از این امر خبر داده اند و البته فرمایش آنان صحیح و راست است ، و در
 آن روز عدل و فضل خدا ظاهر شود ، و مردم بجزای اعمال خودشان
 میرسند ، و مسلمانان بر این عقیده اجماع کرده اند ، و این یکی از اصول
 عقائد اسلام است ، و کسیکه بمعاد معتقد نباشد مسلمان نیست ، و منکر
 معاد کافر خواهد بود .

آری این معنی باندازه روشن است که : بیش از این احتیاجی بشرح
 و توضیح نخواهد داشت .

قیامت و حالا در پیرامون این اصل بزرگ (قیامت) بکلمات باب
 گفتار باب و بهاء مراجعه فرموده ، و خودتان محاکمه نمایید

آری بخوانید و محاکمه کنید!

و ما برای آگاه شدن خوانندگان محترم، چند جمله از کلمات ایشانرا در اینجا نقل میکنیم.

سید باب در باب سابع از واحد نانی بیان میگوید: مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمیشود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت (پیغمبر) در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت که جزاء داد هر کس که مؤمن بموسی بود... و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اول آن بعد از دو ساعت و بازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه (۱۲۶۰) اول یوم قیامت قرآن بود... الخ.

سید باب در برخی از کلمات عرفاء یا تأویلات اسمعیلیه و دیگران یا در تعبیرات مجازیّه بعضی از روایات شریفه، باین معنی (تأویل قیامت بقیامت) برخورد کرده است، ولی متوجه نشده است که تأویل و مجاز گوئی و تشبیه غیر از حقیقت است.

اگر حافظ میگوید که:

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی شرح جمال حور ز روت روایتی
یا اگر سعدی میگوید که:

این که تو داری قیامت است نه قیامت زین نه تبسم که معجز است و کرامت

در عقاید باب و بهاء

منظور ایشان بهشت حقیقی و حور حقیقی و قیامت حقیقی نیست، و امثال این اطلاعات و تعبیرات در همه زبانها و در میان تمام ملل و طوائف متداول و مرسوم است.

سید باب پیش از اینکه آیات مربوطه بقیامت را مختصر بررسی کرده، و اقلاً در یکی از صدها آیات قرآن مجید که در موضوع قیامت وارد شده است، تحقیق و تدبیر نماید: بنوشتن این جملات و مطالب سست میادرت کرده، و با کمال غرور و روی نهایت غفلت و بی اطلاعی خود میگوید که: احدی از شیعه تا بحال این مطلب را نفهمیده است.

قیامت در میرزا بهاء نیز از سید باب در این تحقیق سست و بی اساس بهائیت تقلید کرده، و بسا قیامت خود قیامت اهل بیانرا بر پا می کند.

آری قیامت اهل بیان برپا میشود، و اگر هنوز بجهنم وارد نشده بودند این مرتبه تا بقعر جحیم میرسند.

بهاء در الواح بعد اقدس (ص ۱۰۲ س ۳) گوید: یا ائمتی اسمعی ندائی من شطر سجنی إذ احاطنی أعدائی الذین انکروا القیمه و آثارها والساعه و اشرطها الا انهم من الصائغین - ای کنیز من بشنو ندای مرا از جانب زندان که دشمنان مرا احاطه کرده اند آن کسانی که بقیامت و آثار آن و بساعت و علاتهای آن منکر هستند و آنان از کسانی هستند که بذلت راضی شده اند.

که منظورش از قیامت: قیامت خودش میباشد برای مقام نبوت، و همچنین از ساعت اراده کرده است: ساعت بعثت خود را، و روی این عقیده آیات قرآن را بخودش تأویل مینماید.

و در مکاتیب عبدالبهاء است (ص ۳۳س ۱۵) تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْآخِرَةِ
وَالْأُولَى قَدْ نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةَ الْإُولَى وَانصَعَقَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ
الْعُلْمَى فَتَبَعَتْهَا نَفْخَةٌ أُخْرَى نَفْخَةُ الْحَيَاةِ وَقَامَتِ الْأَمْوَاتُ مِنْ مَرَاقِدِ الْإِنْيَاءِ
وَامْتَدَّتْ الصِّرَاطُ السَّوِيَّ بَيْنَ الْوَرَى وَنُصِبَ الْمِيزَانُ الْأَوْفَى وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ
الْمَأْوَى وَتَسَعَّرَتِ نَارُ اللَّطَى فَضَجَّتِ النُّفُوسُ بِالنِّدَاءِ قَدِ قَامَتِ الْقِيَامَةُ الْكُبْرَى
وظَهَرَتِ الطَّامَّةُ الْعُظْمَى وَحُشِرَ مَنْ فِي الْإِنشَاءِ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا -
متبارك است پروردگار اول و آخر نفخ شد در صور در مرتبه اول و مردم
زمین و آسمانها بیهوش و مدهوش گشتند سپس نفخه دوم زده شد که نفخه
زندگی بود و این مرتبه مردگان از جاهای خود برخاستند و در این موقع
صراط مستقیم در میان مخلوقات کشیده شد و میزان کامل و درست منصوب
گردید و بهشت نزدیک گردید برای پرهیزکاران و آتش سوزنده شعله ور
شد و نفوس بناله آمده و فریاد زدند که قیامت کبری برپا شد و طامه
عظمی ظاهر گردید و مخلوقات محسوس شدند و پروردگار جهان و صفوف
ملائکه آمدند .

اگر قیامت و بهشت و جهنم و رحمت و عذاب همین باشد : خوشا
به حال کسانی که باین مطالب و باین بهشت و جهنم معتقد نبوده ، و خود را
بزیار بار تکلیف و زحمت و هزاران دستورهای دینی نبوده ، وبالذات و
مشتهیات و تمایلات نفسانی زندگی دنیوی خود را بسر بردند .

اگر صراط عبارت از صراطیست که جناب بهاء معین میکند و میزان
عبارت از مقام و اعمال و افکار ایشان است ، و اگر منظور از قیامت قیام
ایشان است ، و اگر مقصود از آمدن پروردگار و ملائکه برخاستن و ظهور
جناب ایشان و پیروان آن جناب است : بنده بصراحت لهجه میگوید

که کوچکترین اعتقاد و ایمانی باین حرفها ندارم ، و کمترین ارزشی
برای این موضوعات قائل نیستم .

آری میگویم ، و از عهده میآیم بیرون ؛ من خودم فاقد هر گونه
فضیلتی هستم ولی درعین حال از هر جهتی که حساب نمائید بر جناب بهاء
برتری دارم ، من از نوشته های جناب بهاء طوریکه فهمیده ام : از مقام
روحانیت و از معارف حقه عاری بوده ام ، و از علوم مُصطلحه آن طوریکه
باید نصیبی نداشته است ، و مقام تقوی و زهد و صلاح ایشان برای من
ثابت نشده و بلکه اعمال و حرکات زیادی برخلاف تقوی و صحت عمل
و وفاء و درستی از ایشان بشبوت رسید ، من جناب بهاء را از جهت مراتب
اخلاقی نمیتوانم تهنیب و تقدیس و تزکیه کنم ، زیرا آثار خود خواهی
و فریفتگی بخود و غفلت از نواقص و عیوب خود از نوشته های او کاملاً
ساطع و ظاهر است .

آری نویسنده آن طوریکه باید فنون مختلفه علوم عقلی و نقلی را
تحصیل نکرده ، و برای تحصیل مقام صفا و طهارت نفس بر ریاضتها و زحمات
طاعت فرسا متحمل نشده است ، ولی امروز که نوشته های جناب میرزا
مورد مطالعه من قرار گرفته است : نه تنها کوچکترین استفاده علمی
و اخلاقی و ادبی و روحانی از آنها نمیبرم بلکه بشهادت پروردگار متعال
و بشهادت وجدان صاف خود نهایت درجه سستی و ضعف و انحطاط اخلاقی
و ادبی را در خلال کلمات و تعبیرات او مشاهده میکنم که در کمتر نوشته ای
نظیر آنها را دیده ام .

و خدا را شاهد میگیرم که : در این سخن تحت تأثیر تعصب دینی و
عادات و سائر مقتضیات محیط واقع نشده ام .

آری جناب بهاء میگوید: همه ادیان الهی و انبیاء و رسل و کتابهای آسمانی بخاطر من بودند، و من یگانه مظهر رحمن و مالک جبروت و قطب امکان و مشرق انوار هستم، و منظور از قیامت و بهشت و صراط و میزان برخاستن و بعثت و لقاء و محبت و اعمال و گفته‌ها و رفتار من است، و من در قوانین و احکام اجتماعی و انفرادی و در تکالیف شما تخفیف کلی داده‌ام، و تمام علوم و حقائق و معارف در نوشته‌های من مندرج است، و برای اغلب معاصی و اعمال دیه‌هایی معین کردم که با دادن آن دیه‌ها میتوانید مرتکب آن اعمال بشوید.

بهاء میگوید اگر بایک زن اجنبی زنا کردید: نه مثقال طلا به بیعت عدل بدهید و راحت میشوید، و اگر با پسری نزدیک شدید: حکمی برای شما نگفته‌ام، اگر ضعیف هستید: از نماز و روزه و عبادت پروردگار مستثنی و معاف میشوید، ما همه نجاسات و ارجاس را تطهیر کردیم، و پس از این سگ و خوک و خون و بول و غائط و همه و همه پاک و طاهر شدند. من بیش از این چیزی نمیگویم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

و در صفحه (۳۳۸) از کتاب بدیع میگوید: قدری تفکر نما که چه قدر توهمات در مابین ملامت فرقان بود از ظهور قائم و ظهور قیامت و ظهور ساعت و بعد از ظهور نقطه اولی روح ماسویه فداء معلوم شد که جمیع خاطی بودند و بقطره از بحر علم مشروب نه.

معلوم میشود: مطالب فرقان و گفته‌های پیشوایان اسلام توهمات و خیالات بیهوده بوده، و مردم را بأمثال اینگونه خرافات (بعقیده بهاء) هشیول کرده بودند، و از ابتدای اسلام تا روز سید باب ده‌ها هزار از

روحانیین و دانشمندان و محققین و محدثین و فلاسفه اسلام همه روی موهومات سخن میگفتند.

من از این تعجب میکنم که: میرزا بهاء در یک جا بیغمیز اسلام و قرآن مجید و حضرات ائمه را تصدیق میکند، و باقوال و کلمات آنها استدلال و تمسک مینماید، ولی در مواردیکه بضرر او تمام میشود: کوچکترین توجه و التفاتی بمخالفت و تکذیب و طرح ورد آنها ندارد.

در اینجا ملاحظه میفرمائید که: بصراحت لهجه و بدون کوچکترین شرمندگی و عفت قلم میگوید: قیامت امر موهوم و خرافاتی بوده است، و مسلمانان آنرا درست کرده بودند.

امثال این کلمات است که: ما را به بیدینی و ماده پرستی میرزا هدایت کرده، و معتقد نبودن او را بمبدء و معاد ثابت میکند.

قیامتیکه صدها آیات صریحه و هزاران روایات و احادیث صحیحه در پیرامون آن وارد شده است: جناب میرزا امر خرافی و موهوم و مجعول تصور میکند، تفو بر این جهالت.

علائم قیامت و چون از مطالعه این کلمات فراغت یافته و از عقیده و بهائیت میرزا راجع بمعاد آگاه شدید: خوب است قسمتی از کلمات این طائفه را که در تأویل علائم و آیات قیامت ذکر نموده‌اند، در اینجا نقل و مورد بحث قرار بدهیم.

و خوانندگان محترم بدقت مطالعه کرده و محاکمه نمایند.

جناب میرزا در موارد زیادی موضوع قیامت و بعث و کتاب و حساب را تأویل کرده، و بطوریکه نقل کردیم بقیام قائم و بعثت رسول و جدائی اهل ایمان با مخالفین و جنت موافقت و لقاء و جحیم خلاف و بعد و کفر

معنی میکند

و در صفحه (۷۰) کتاب ایقان برای اینکه اشتباه و گمراهی خود را بر همه روشن کند، میگوید: وقتیکه سراج مقدی در مشكاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود، (حکم وقوعی و فعلی) این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزاء مفتوح گشت چنانچه از زبان روح الامین خبر داده و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الاسحار هيبين - اگر بگوییم باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هر آینه میگویند آنها تیکه کافر شده اند بخدا و آیات او نیست این مگر سحر ظاهر و آشکارا و هویدا. و در جای دیگر میفرماید: و ان تعجب فاعجب قولهم انذا كنا ترابا اننا لفي خلق جديد - اگر عجب میداری پس عجب است قول کافران و معرضان که میگویند آیا ما تراب بودیم و از روی استهزاء می گفتند که آیا ما ایم مبعوث شدگان.

جناب میرزا از این اشتباهات زیاد دارد (ولی اشتباه عمدی) و اگر نوشته های ایشان بدقت رسیدگی بشود: بیش از نصف مطالب ایشان مغالطه محسوس و یا مخالف قواعد مسلمة علمی و ادبی و فلسفی است، و ما در این کتاب نظری بآن قسمت نداشته و باب مستقلی تحت آن عنوان منعقد نکردیم، زیرا که این مطلب خود بحث مفصل و دفتر جدا گانه لازم دارد.

و در اینجا میگوییم: شما اگر مختصری از لغت عرب اطلاع دارید قرآن مجید را باز کرده و این دو آیه شریفه را که در سوره هود آیه (۷) و سوره رد آیه (۵) هستند، خوب ملاحظه فرمائید. و اگر هیچگونه

اطلاعی ندارید: از اشخاصیکه مختصر سواد عربی دارند بپرسید (که اگر حرف شرط داخل فعل شد دلالت بگذشته میکند یا آینده) و اگر کسی پیدا نکردید: يك جلد قرآن مترجم که ترجمه تحت اللفظ داشته باشد خریداری کرده و ترجمه تحت اللفظی این دو آیه شریفه را بخوانید، و اگر آنرا هم نمیتوانید پیدا کنید: کتابهای تاریخ را که در حالات حضرت رسول اکرم نوشته اند (از کتب مسلمین و یهود و نصاری) بدقت ملاحظه فرمائید: تا معنای دو آیه گذشته را فهمیده، و ضمناً از صدق و کذب نوشته میرزا آگاه باشید.

و پس از آن اگر اثری از این مطلب (تطبیق قیامت و حشر به بعثت پیغمبر) در کتابی پیدا کردید، و یا در حدیثی این معنی را (اظهار رسول اکرم که شما مبعوث شده اید) دیدید: بسیار خوب. و اگر نه: خود میدانید که درباره جناب میرزا چگونه محاکمه نمائید.

و عجب تر از قیامت اسلام: دو قیامت باب و بهاء است که در کلمات خودشان بآن اشاره میکنند، و در هر یکی از آن دو قیامت اشراف و اعلامات ساعت بر پا و واقع شده و ما بی خبر مانده ایم.

بهاء در الواح بعد اقدس (ص ۱۵۵ س ۱۱) گوید: لَعَمْرُ اللَّهِ قَدْ نَفَخْنَا فِي الصُّورِ وَ انصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْأَمِنْ شَاءَ اللَّهُ رَبِّكَ وَ رَبِّ آبَائِكَ الْأَوَّلِينَ بِهِ أَخَذَ الزَّلَازِلُ قِبَائِلَ الْأَرْضِ وَ اضْطَرَبَ كُلُّ عَالَمٍ وَ زَلَّ كُلُّ قَدَمٍ وَ نَاحَ كُلُّ حَكِيمٍ وَ اقشَعَرَ جِلْدُ كُلِّ أَمِيرٍ وَ تَحَيَّرَ كُلُّ عَارِفٍ وَ سَبَقَ كُلُّ قَاصِدٍ بِصِيرٍ - قسم بخداوند نفخ کردیم در صور و بیپوش شد آنچه در آسمانها و زمین است مگر کسیکه خدای تو و خدای پدران تو خواست و با آن گرفت زلزله ها قبائل زمین را و مضطرب شد هر دانشمند و لغزش کرد

معنی میکند

در صفحه (۷۰) کتاب ایقان برای اینکه اشتباه و گمراهی خود را بر همه روشن کند، میگوید: وقتیکه سراج نهدی در مشكاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعت وحشر و حیات و موت فرمود، (حکم وقوعی و فعلی) این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزاء مفتوح گشت چنانچه از زبان روح الامین خبر داده و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الاسحار هيبين - اگر بگوئی باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هر آینه میگویند آنها تیکه کافر شده اند بخدا و آیات از نیست این مگر سحر ظاهر و آشکارا و هویدا. و در جای دیگر میفرماید: و ان تعجب فاعجب قولهم انذا كنا ترابا اننا لفي خلق جديد - اگر عجب میداری پس عجب است قول کافران و معرضان که میگویند آیا ما تراب بودیم و از روی استهزاء می گفتند که آیا ما ایم مبعوث شدگان.

جناب میرزا از این اشتباهات زیاد دارد (ولی اشتباه عمدی) و اگر نوشته های ایشان بدقت رسیدگی بشود: بیش از نصف مطالب ایشان مقاله محسوس و یا مخالف قواعد مسلمة علمی و ادبی و فلسفی است، و ما در این کتاب نظری بآن قسمت نداشته و باب مستغلی تحت آن عنوان منعقد نکردیم، زیرا که این مطلب خود بحث مفصل و دفتر جدا گانه لازم دارد.

و در اینجا میگوئیم: شما اگر مختصری از لغت عرب اطلاع دارید قرآن مجید را باز کرده و این دو آیه شریفه را که در سوره هود آیه (۷) و سوره رعد آیه (۵) هستند، خوب ملاحظه فرمائید. و اگر هیچگونه

اطلاعی ندارید: از اشخاصیکه مختصر سواد عربی دارند بپرسید (که اگر حرف شرط داخل فعل شد دلالت بگذشته میکند یا آینده) و اگر کسی پیدا نکردید: يك جلد قرآن مترجم که ترجمه تحت اللفظ داشته باشد خریداری کرده و ترجمه تحت اللفظی این دو آیه شریفه را بخوانید، و اگر آنرا هم نمیتوانید پیدا کنید: کتابهای تاریخ را که در حالات حضرت رسول اکرم نوشته اند (از کتب مسلمین و یهود و نصاری) بدقت ملاحظه فرمائید: تا معنای دو آیه گذشته را فهمیده، و ضمناً از صدق و کذب نوشته میرزا آگاه باشید.

و پس از آن اگر اثری از این مطلب (تطبیق قیامت و حشر به بعت پیغمبر) در کتابی پیدا کردید، و یا در حدیثی این معنی را (اظهار رسول اکرم که شما مبعوث شده اید) دیدید: بسیار خوب. و اگر نه: خود میدانید که درباره جناب میرزا چگونه محاکمه نمائید.

و عجب تر از قیامت اسلام: دو قیامت باب و بهاء است که در کلمات خودشان بآن اشاره میکنند، و در هر یکی از آن دو قیامت اشرار و اعلامات ساعت بر پا و واقع شده و ما بی خبر مانده ایم.

بهاء در الواح بعد اقدس (ص ۱۵۵ س ۱۱) گوید: لَعَمْرَ اللَّهِ قَدْ نَفَخْنَا فِي الصُّورِ وَ انصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْأَمَنَ سَاءَ اللَّهُ رَبُّكَ وَ رَبُّ آبَائِكَ الْأَوَّلِينَ بِهِ أَخَذَ الزَّلَازِلُ قِبَائِلَ الْأَرْضِ وَ اضْطَرَبَ كُلُّ عَالَمٍ وَ زُلَّ كُلُّ قَدَمٍ وَ نَاحَ كُلُّ حَكِيمٍ وَ اقشَعَرَ جِلْدُ كُلِّ أَمِيرٍ وَ تَحَيَّرَ كُلُّ عَارِفٍ وَ سَبَقَ كُلُّ قَاصِدٍ بَصِيرٍ - قسم بخداوند نَفَخ کردیم در صور و بیهوش شد آنچه در آسمانها و زمین است مگر کسیکه خدای تو و خدای پدران تو خواست و با آن گرفت زلزله ها قبائل زمین را و مضطرب شد هر دانشمند و لغزش کرد

هر قدم و نحوه کرد هر شخص حکیم و لرزید پوست هر امیر و متحیر شد هر عارف و سبقت گرفت هر قاصد بصیر .

باز در ألواح بعد اقدس است (ص ۲۵۲ س ۹) قد أتى يوم القيام وقام فيه قيوم الأسماء يسُلطانِ أحاط من فى السموات والأرضين كما نَفَخَ فى الصور وقامت القيوم اضطرَبَ الناسُ منهم من تحيرَ ومنهم من انصَعَقَ ومنهم من طارَ شوقاً لظهورِ اللهِ رَبِّ العالمين قد أخذَ السرورُ من وجدَ عرفَ القميصِ والهمومُ كلَّ مغلٍ أنيمَ نعيمًا لَمَن نَبَذَ ما عندَ الناسِ وأخذَ كتابَ الله باسمه المهيمنِ القديرِ - روز قیام آمد و قیوم بر اشخاص و مظاهر الهی قیام کرد با سلطنتیکه محیط بر آسمانها و زمینهاست زهانیکه نفخ شد در صور بر پا شد قبرها و مضطرب شدند مردم بعضی از آنان متحیر شدند و برخی بیهوش و بیخود گشتند و بعضی شروع بطیران نمودند از نظر اشتیاقیکه بر رب العالمین داشتند و در این هنگام گرفت خوشحالی و سرور کسانی را که علامت و انزیر این را یافتند و گرفت غم و حزن آن کسیرا که مغلول و انیم است و نعمت و رحمت شامل کسی باد که کتاب خدایا گرفته و چیزهای دیگر را ترک کرد .

جناب میرزا میگوید : در هر بعثتی نفخ صور و حشر و نشر و عذار و نعمت بر پا میشود ، و منظور از در این دو مورد نفخ خود اوبود ، و با اعتقاد ایشان نفخ دیگری هم در قیام سید باب بر ممکنات دمیده شده است .

و در صفحه (۲۱) از کتاب ایقان بنفخ اسلام نیز اشاره کرده و میگوید : وَنُفِخَ فى الصورِ ذلكَ يومَ الوعيدِ وجاءت كلُّ نفسٍ معها سائقٌ وشهيدٌ - دمیده شد در صور و آنست یوم وعید که بنظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه ، و در مثل این مواقع یا

کلمه (اذا) را مقدر گرفته اند علمای اسلام و مفسرین و یا مُستدل شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوعست لهذا بفعل ماضی آدا شد که گویا گذشته است بلکه مقصود از صور صور تجلیست که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود بر امر الهی و غافلین را که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلت جدیده ایمانیه مُخلع فرمود و بحیات تازه بدیع زنده نمود .

باز در ألواح بعد اقدس گوید (ص ۸۱ س ۱) قد ارتفعت الصيحة وأتت الساعة وظهرت القارعة ولكن القوم فى حجاب غليظ - صیحه بلند شد و ساعت آمد و قارعه ظاهر شد و لکن مردم در حجاب غلیظ هستند .

و در مکاتیب ثانى عبدالبهاء در مقام اشاره به علامت قیامت باز گوید : (ص ۱۶۵ س ۱۱) في ظهورِ القيامة الكبرى والطامة العظمى وقيام الساعة الأمرُ الأدهى تتكورُ الشمسُ وتنتثرُ النجومُ وينشقُ القمرُ وهذا سرُّ من اسرار الحشر المُستمر والرمز المُستتر عن بصر كلِّ ذى نظر والكاشفُ له ظهورُ الجليل الأكبر الموعود المنتظر فاذا قامت القيامة وأتت الساعةُ وزلزلت الأرض زلزالها وانفطرت السماء بأطباقها ونسفت الجبال ... الخ - پس با ظهور قیامت کبری و طامه عظمی و با برپا شدن ساعتیکه تلخ و تارک است آفتابها گرفته میشود و ستارهها پراکنده گردد و ماه منشق میشود و این از اسرار حقیقت حشر بوده و رمز است مستور از اهل بصر و نظر و ظهور بزرگ موعود منتظر آنرا کشف کرده است پس چون قیامت برپا شده و ساعت معین پیش آمد کرده و زمین زلزله نموده و آسمان و طبقات آن شکافته شد و کوهها از هم جدا گشت .. الخ .

و ظاهراً جناب بهاء و عبدالبهاء این نقشه ها را در خواب میدیدند و پس از بیدار شدن نیز بلاز کرده و این کلمات را با این طمطراق مینوشتند

ولی چاهی شکفت و حیرت است که: بخواب آلوده و آشفته خود اطمینان پیدا کرده، و باندازه از مقام علم و دانش و از جهان وسیع بی خبر بودند که گول خضوع و تواضع يك مشت عوام نادان را خورده، و از مسخره و خنده دانشمندان جهان متأثر نمیشدند.

اینست که بانهایت بی حیائی میگوید: در این ظهور (ظهور جناب باب و بهاء) آفتابهای علم و دانش تیره شده و دانشمندان جهان همه سر زیر لحاف کرده و گرفته شدند، و کوهها شکفته شد و آسمان در هم پیچیده و بهشت و دوزخ نزدیک گردید، قیامت برپا شده و جهانیان بهم ریخته و ستارگان آسمان علم و معرفت همه تیره و تار و گرفته شدند.

ما هم بخاطر تصدیق دعوی ایشان، مجبوریم بگوئیم: آری از نوشته‌های سرابا غلط (غلط ادبی و فلسفی و حقوقی و اخلاقی) جناب باب و بهاء انصافا مقام علم و ادب و فضل منہبط و شکسته شده، و آسمان شرافت و فضیلت ایران و ایرانی بهم ریخته، و افراد غیور و حقیقت پرست سرفاکنده و شرمسار و اندوهناک گشتند، و از شدت حيله و رزی و اضلال او مقام نورانیت و روحانیت لکه دار شده، و مردم فریب خورده و نادان و احمق خود را با آتش سوزان جهنم نزدیک کردند.

آری از شنیدن آیه مبارکه (قَدْ انْقَمَسَتِ الْأَشْيَاءُ فِي بَحْرِ الطَّهَارَةِ) مردم پاکسخت و پاکدل جهان در دریای حیرت و تأثر فرو رفتند، از دیدن جمله شریفه (إِنَّا نَسْتَحْيِي أَنْ نَذْكَرَ حُكْمَ الْعُلَمَاءِ) اشخاص غیور و حقیقت پرست افراد ملل و اقوام شرمنده و شرمسار گشتند، از شنیدن دعوی الوهیت جناب باب (اللهانا) و زمزمه‌های جناب بهاء کوه‌ها و دریاها متأثر و بهیجان آمدند، از دعویهای دروغ و سخنها و لافهای وحشت آور

ایشان آفتاب حقیقت منکدر و گرفته شد.

یکی از دوستانم میگفت: آیا حیف نیست وقت خود را ضایع کرده: و کاغذ را بایک مشت حرفها و کلمات شرم آور و شکفت انگیز بیکه آدمی از تصور آنها شرمگین و منفعل است، سیاه میکنی؟

گفتم: فرمایش شما صحیح است، ولی تشخیص و حکم شما پس از این بود که از این سخنان آگاهی یافتید، متأسفانه از این مطالب دیگران آگاهی ندارند، و هر کسی نمیتواند از کتابهای این جمعیت مطلع باشد و تألیفات جناب باب و بهاء نه تنها در میان مردم کمیاب و نادر الوجود است بلکه نبود درصد از بیروان ایشان نیز از کتابهای آسمانی خودشان بی خبرند.

و منظور من در این کتاب نقل مطالب و جملات و احکام این طائفه است، تا همه (موافق و مخالف) از جزئیات مطالب آنها آگاهی یافته، و سپس خودشان حکومت کنند.

من در نوشتن این مطالب و در نقل کلمات این طائفه، از گفته جناب بهاء (لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْوَطْنَ بَلِ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْعَالَمَ) پیروی کرده و تنها بخاطر خدمت به افراد حقیقت خواه جهان، متحمل این رحمت و مشقت شده‌ام، تا مردم جهان ندیده و نفهمیده و نسفجیده از این صراط عبور نکنند، و البته پس از آگاه شدن خود میدانند.

و باز بهاء در مقابل متعرض ازلی بابی در کتاب بدیع (ص ۱۱۳ س ۳) میگوید: خود آن مشرکین خمسين الف سنة يوم قیامت را میدانستند که بیک ساعت منقضى شد بگو ای بی بصران همان معنی در اینجا جاری پنجاه هزار سنه در ساعتی منقضى شود حرفی ندارید و لکن اگر دو هزار

سال بوهم شما درسین معدوره منفی شود اعتراض مینمائید .

در این عبارت کلمات تصریح میکند باینکه : آن قیامتیکه مسلمانان مدت آنرا پنجاه هزار سال میدانستند در یک ساعت (ساعت قیام باب) متحقق و منقضی شد .

آری کسیکه پنجاه هزار سال را بیک سال تأویل کرده ، و تمام علامات و اشراط ساعت را بیک معنای عجیبی بر میگردداند چه مانعی دارد که مدت شریعت باب را که دو هزار و یک سال (بعدد کلمه مستغاث) از جانب باب تعیین شده بود : بیست و سه سال (ازدعوی باب) بدانند .

اینستکه بعقیده ما مبدء این مرام (بهائیت) از حرفهای سه پهلو و تاویلات بیمعنی و سخنهاى بوج احساساتی و رشتی سررشته گرفته ، و سپس بواسطه نوشته های باب محکم و عنوان پیدا کرده است .
از اینجا است که ملاحظه میفرمائید : سران اتباع باب و بهاء و بزرگان ایندسته همه از شیخیه بودند ، و اگر شخص دیگری باغواى آنان باین طریقه وارد شده است ، یا جاهل صرف بوده و یا هر چه زودتر بضالالت و کمراهی خود پی برده است .

علائم قیامت در اینجا برای اینکه برادران مسلمان من مشتبه نشده در قرآن تصور نکنند که کلمات قرآن در این موضوع قابل تأویل بوده است ! چند آیه از آیات شریفه قرآن مجید را که در این مورد نازل شده است ذکر میکنیم .

خداوند در آیه (۶۶) از سوره مبارکه مریم میفرماید : *وَبَقُولِ الْإِنسَانِ إِذَا مَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجَ حَيًّا أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكْ شَيْئًا فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا* .

آن شخص گوید آیا ما پس از اینکه مریم دوباره زنده خواهیم شد ؟ او فراموش کرده است آفرینش ابتدائی خود را که چیزی نبوده است و او را هستی دادیم ، و قسم به پروردگار جهان که همه را و همه شیاطین را محشور و زنده خواهیم کرد ، و همه را در اطراف جهنم حاضر خواهیم ساخت .

و در سوره حج میفرماید : *يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلَّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ* .
پرهیز کنید از عذاب خدا که زلزله و اضطراب قیامت بسی بزرگ است ، در آن روز مادران از بچه شیر خواره خود غفلت کرده وزن حامله جنین خود را سقط میکنند ، و مردم همه در حیرت و بهت فرو میروند ، و مانند اشخاص هست مدهوش و بیهوش گردند ، و عذاب خدا سخت آشکار میشود .

و در آیه (۶) میفرماید : *ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ* . خداوند حق است ، و او مردگان را زنده میکند ، و او بر هر امری قادر است ، و قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست ، و خداوند مرد مرا از قبرها برانگیخته خواهد کرد .

و در آیه (۱۵) از سوره مبارکه مؤمنون میفرماید : *فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ* . پس مبارك است احسن آفرینندگان و سپس شما مرده خواهید شد و پس از آن دوباره در روز قیامت برانگیخته میشوید .

و در آیه (۶۶) از سوره مبارکه نمل میفرماید : *بَلْ أَدَارِكُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا*

كُنَّا تُرَابًا وَّ آبَانًا أُمَّنَا لَمْ نُخْرِجُوْنَ - آنهانسبت بجهان آخرت جاهل هستند و بلکه در شك و تردیدند و با بکلی بی اطلاع و بیخبرند، و اشخاصیکه کافرند میگویند آیا ما و بدران ما پس از اینکه پوسیده و خاک شدیم دوباره زنده خواهیم شد .

پس در پیرامون این آیات شریفه بدقت ملاحظه فرموده، و سپس از جناب باب و بهاء پیرسید: آیا مردم هنگام قیام ایشان پس از اینکه مرده بودند زنده و محشور گشتند؟ آیا میلیونها نفوسیکه در هزار و دو بیست و شصت سال از دنیا رحلت کرده بودند همه مبعوث گشته و روز قیامت را درک نمودند؟ آیا این همه خطا باتیکه در موضوع قیامت و بعث وارد شده است متوجه چند صد یا چند هزار نفر، آن هم بعد از هزار و دو بیست و شصت سال بوده است؟

آیا پیروان باب و بهاء پس از اینکه پوسیده و خاک شده بودند قیامت را دیدند؟ آیا قیام باب و بهاء چه ربطی با مردم زمان رسول اکرم داشت که از این جهت در مورد طعن و مذمت آن حضرت واقع شوند (بل اذَّارِكْ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ)؟ آیا روز قیام باب و بهاء مردم جهان مضطرب و متزلزل شده و چنان متوحش گشتند که مادرها بچه‌های خود را فراموش کرده و زنهای حامله وضع حمل نمودند؟ آیا مردم جهان برای همیشه در جهنم معذب و در بهشت متنعم شدند؟

آری مردم جهان از این تاویلات خنده آور بایستی در عذاب باشند؟ (حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ - مومنون - ۷۷) مردم روشن فکر میباید از این بافندگیهای بوج و بیمغزیکه اثر نهایت انحطاط فکر بشر است؛ متأثر گردند.

و در اینجا برای آنکه حقیقت قیامت اینطایفه خوب روشن گشته و از خصوصیات آنان این قیام آگاه شوند مقتضی است مختصری از تاریخچه قیام سید باب و میرزا بهاء را نوشته خودشان بنویسیم .

بعثت باب طوریکه عبدالههء در مقاله سیاح (ص ۲۰-۲۰) و آواره در **یا قیامت** کواکب دژیّه (ص ۳۸ - ۵۰) و نویسندگان دیگر ایشان مینویسند: سید باب در سال (۱۲۵۸) از شیراز عازم کربلا شد، و بدرس سید کاظم رشتی حاضر میشد (گویا سبب آشنائی باب بارشتی شیخ عابد استاد و معلم باب بوده است و طوریکه در مقدمه نقطه الکاف از تاریخ جدید نقل میکند شیخ شخص فاضل و از شاگردهای شیخ احمد احسانی بوده است) و بفاصله یک سال سید رشتی فوت کرده، و باب بسوی شیراز مراجعت میکند .

و چون عقیده شیخیه بر این بود که: در هر زمانی وجود رکن رابع که عبارت دیگر شیعۀ کامل و باب و رابطه مابین مردم و امام غائب است لازم میباشد، و از طرف دیگر - جانشین رشتی معین نشده بود - پس از فوت او دوفتر دعوی نیابت و رکنیت و جانشینی کرده، و هر یک جمععی را از پیروان رشتی بدور خویش جمع نمودند. و آن دوفتر عبارات بودند از حاجی محمد کریمخان کرمانی و سیدعلی محمد شیرازی .

و نخستین کسیکه از شاگردان رشتی دعوی باییت باب را شنیده و تسلیم شد: ملاحسین خراسانی بشروئی بود

ملاحسین در پنجم جمادی الاولی از سال (۱۲۶۰) هجری در منزل باب دعوی باییت او را پذیرفته، و بقول باییهها - اول من آمن و ملقب بباب الباب شد، و در این موقع سیدعلی محمد در سن (۲۵) سالگی بود .

و بموجب نوشته کواکب (ص ۴۳) تا پنج ماه دیگر هیجده نفر از علمای شیخیه با او ایمان آورده، و بحروف حی (عذح - ی : هیجده است) موسوم شدند، و در ایمن فوق قره العین هم در کربلا بود، و بواسطه مکاتبه ایمان آورد.

و بطوریکه در مقدمه نقطه الکاف (ک) مینویسد: ادعای میرزا علی محمد شیرازی که وی باب و واسطه بین امام غائب و شیعیان است از نقطه نظر شیخیه چندان تازگی و غرابت نداشت، ولی طولی نکشید که او از این درجه قدم بالاتر گذاشته ادعا نمود که وی همان قائم موعود و امام نانی عشر و مهدی منتظر است.

آری سید باب در همین ایام (که دعوی باییت میکرد) تفسیر سوره یوسف را که موسوم باحسن القصص است، تالیف نموده، و در آن کتاب در صفحه اول ادعای میکند که کتاب او از جانب امام دوازدهم علیه السلام نازل شده است، و میگوید: *اللَّهُ قَدَقَدَّرَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابُ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقَصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ... الخ.*

و در سوره (۹) گوید: *وَلَا تَقُولُوا كَيْفَ بُكِّمُوا عَنْ اللَّهِ مِنْ كَلَانٍ فِي السَّجِينِ عَلَى الْحَقِّ خَمْسَةً وَعَشْرًا نَا سَمِعُوا فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ أَنْتَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ عِنْدِ بَقِيَّةِ اللَّهِ الْمُنْتَظَرِ بِأَمَامِكُمْ ... الخ.*

و در سوره (۸۶) گوید: *وَيَقُولُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَا كُنْتَ عَلَى الْأَمْرِ مِنْ عِنْدِ الْإِمَامِ حُجَّةً اللَّهُ الْحَقُّ قُلْ كَفَى اللَّهُ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَإِنَّ الْحُجَّةَ شَاهِدٌ عَلَيَّ بِالْحَقِّ الْأَكْبَرِ ... الخ.*

و در موارد زیادی از آن کتاب باین قسمت اشاره میکند.

و چون این مطلب قابل انکار نبوده است، عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح (ص ۲) بانهایت درجه رکاکت مینویسد: از کلمه باییت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده عزتست و دارنده کمالات بیحصر و حد بار اده او متحرکم و بحبل ولایت متمسک و در نخستین کتابیکه در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده در جمیع مواضع آن خطابهایی بآن شخص غائب که از او مستفیض و مستفید بوده نموده (۱).

واقعا جای بسی حیرت است که انسان بواسطه مال و منال و عنوان چند روزه دنیا، چنان پای روی حقایق گذاشته، و از صراط حقیقت و شرافت و حریت و صداقت منحرف گردد که: ناز را از نور و سراب را از آب تشخیص نداده، و از دروغ گویی و تزویر و اغوای يك مشت بیچاره گان عوام نهراسد.

و کسی هم نیست که از این نویسنده جنایتکار پیرسد: آیا اسم میرزا بهاء محمد بن الحسن بن علی بود؟ آیا میرزا بهاء امام منتظر و حجة دوازدهم بود؟ آیا در سالهای نخست که باب کتاب احسن القصص را مینوشت کوچکترین رابطه و شناسایی در میان او و میرزا وجود داشت؟ آیا بهاء در آن ایام باب را میشناخت که افاضاتی کرده و اشراقاتی بیاب بنماید؟ مگر بموجب نوشته خودتان میرزا بهاء سالهای متمکد شب و روز در ترویج و تبلیغ سخنان باب نمیکوشید؟ آیا باب نمیتوانست اسمی از میرزا بهاء در این کتاب ببرد چنانکه در صدها جا اسم قره العین را برده است؟ آیا خود بهاء در مقابل باب خضوع نمی کرد بعدیکه او را خدای خود

(۱) از این مطلب در صفحه (۳۷) نیز بحث و تحقیق شده، مراجعه شود.

میخوانده است (رجوع شود بصفحه ۸۰)؟

پس این ظهور باین وصف یکی از قیامتها بود که: بقول حضرات بهائیهها جهانیان متزلزل و مضطرب شدند، آسمان شکافته گردید، آفتاب منکسف شد، مردم از آغاز اسلام تا آن روز همه بجزای اعمال خود رسیدند، صراط و میزان و بهشت و دوزخ برپا گردید.

بهشت بهاء و اما قیامت دومیکه بواسطه بعثت میرزا حسین علی یا قیامت نوری مازندرانی برپا شده است: میرزا حسینعلی فرزند میرزا عباس نوری مازندرانی (میرزا بزرگ) است که بقول مورخین و نویسندگان یکی از منشیان و کارمندان دولت بوده است، ولی عبدالبهاء در مفادضات (ص ۲۱) مینویسد: پدرشان از وزراء بود نه از علماء. و در مقاله سیاح نیز (ص ۸۰) مینویسد: جوانی بود از خاندان وزارت و از ساله نجات از هر جهت آراسته.

و ظاهراً وزارت میرزا بزرگ هم مانند نبوت میرزا حسینعلی پسرش در عالم خواب و خیال بوده است.

میرزا حسینعلی در روز دوم محرم از سال (۱۲۳۳) هجری در تهران متولد شده است، و بطوریکه عبدالبهاء در مقاله سیاح (ص ۸۲) مینویسد: پس از شیوع مسئله باب آثار میلان از اظاهر گشته، در بدایت خویش و پیوند و کودک و از چمنند سلسله خویشرا دلالت نمود، و بعد روز و شبانه همت خود را بدعوت دوست و بیگانه گماشت و باستقامت عظیم برخاست. و در کواکب دُرّیّه (ص ۲۳۶ - ۲۶۰) گوید: ابتدای طلوع و دعوت سرّی بهاء در زندان طهران در سال (۱۲۶۹) بوده است، زیرا او در آخر شوال (۱۲۶۸) محبوس شده و چهار ماه در حبس بود، و این بود مصداق

بیان باب که: وفي سنة التسع كل خير تدركون. و سپس از حبس آزاد شده و ببغداد وارد شد، و آزادی او بمدد دست قونسول روس بوده است و در سال (۱۲۷۹) که سال نوزدهم ظهور باب میشود: ظهور خویش را علنی نمود،

و چون بهاء مدت يك سال در بغداد ماند (ص ۳۴۲) ناگهان غایب شده و يك سر بسلیمانیه رفت، و در آنجا بالبأس درویشی بر سر تکیه شاه نقش بند نزول کرده، و تا دو سال بر احاب و اصحاب و اهل حرم پوشیده بود که ایشان کجا هستند.

و سلیمانیه از شهرهای کردستان و از قدیم الایام مرکز آکراد و علمای اهل سنت و مرشد و اقطاب از عرفاء و صوفیه بوده، و تکیه شاه نقش بند در آنجا است که دارای اطاقهای متعدد و منزلگاه در اویش و عرفاء و همواره محلّ درس و تدریس بعضی از علماء و عرفاء بوده، و بهاء خود را بنام درویش محمد ایرانی معرفی کرد، و در همان اوقات رساله هفت وادیرا نوشتند، و سپس بکوه سر گلوی که در نزدیکی سلیمانیه بود رفته و در مغاره مفصل آن انزواء و منزل گرفته و گاهی بسلیمانیه آمده و سر به منزل خویش که در تکیه داشتند میزدند و مراجعت بکوه مینمودند، و بعد از دو سال ببغداد برگشت، و کتاب ایقانرا در این موقع نوشته است.

و در سال (۱۲۸۰) بموجب فرمان صادر از اسلامبول، بهاء و پیروانش را از بغداد کهنه نقل مکان داده و در بغداد تازه در باغ نجیب پاشا که از باغهای بزرگ دولتی بود، جای دادند که از آنجا بسوی اسلامبول تبعید نمایند، و بهاء در آن باغ در حضور جمعی از اشراف عرب و عجم لسان گشوده و دعوی خویش را برابر از نمود (کواکب ص ۳۵۹) و خود را مظهر

تامة الهیة و مبعوث من عند الله و مربی نوع بشر معرفی نمود، و چون دوازده روز در آن باغ اقامت داشتند: این دوازده روز که ابتدای آن از روز سی و دوم نوروز تا روز چهل و چهارم میشود بعید اعظم و رضوان نامیده شد و هم عید گل گفته میشود که در آن باغ و بوستان صورت گرفته است.

پس خوانندگان محترم از این عبارتها موضوع قیامت دوم را فهمیده و لازم است آن آثار و اشراط و علامتیرا که در گذشته از قرآن مجید نقل کردیم باین مورد تطبیق کرده و مستخره بودن این قیامت را بفهمند.

و بلکه لازم است آن آثار و علامتها را که (زلزلۀ ارض و انشقاق سما و اضطراب مردم و انقلاب جهان و خورد شدن کوهها و پراکنده گشتن سنگها و غیر آنها) در گذشته از کلمات خود بهاء و عبدالبهاء نقل کردیم: باین قیامت که در حقیقت قیامت دین باب است تطبیق نمایند، و خودشان قضاوت کنند.

چیزیکه سبب تأثر و اندوه میشود آنستکه: دین باب روز خوشی بروی خود ندید و تا پیروان او فراغت و آرامش و اطمینانی پیدا کنند: قیامت بر پا شد و احکام باب که بزحمت در گوشۀ زندان تدوین کرده بود بمرحله عمل نرسید و سخنان او پیش از موقع اجراء منسوخ گردید و عددهای طویل او (مستغاث) برخلاف درآمد.

و البته درباره مسافرت جناب بهاء بسایمانیه و محسور شدن او با درویش و عرفای نقشبندیه و منزل گرفتن او در تکیه شاه نقش بند و اشتها او با سم درویش محمد و تألیف کتاب هفت وادی: بایسواد و امی بودن او و بادعوی نبوت و الوهیت هر طوریکه میفهمید قضاوت خواهید نمود.

دشت بدشت و موضوع دیگریکه نقل آن در اینجا بسیار مناسب است: قضیه بدشت میباشد، و طوریکه در کواکب (ص ۱۳۰) مینویسد: پس از مصاحبه و گفتگوهای

اصحاب بدشت (در میان شاهرود و خراسان و مازندران و نزدیکی هزار جریب) قرار بر این شد که قره العین منسوخ شدن احکام اسلام و شروع در تصرفات و تغییرات قوانین گذشته را گوشزد اصحاب کند، و او برده برداشته و حقیقت مقصود را گوشزد اصحاب نمود، و همه در میان اصحاب و اختلاف پدیدار گشت، و حتی بعضی از آن سرزمین رخت بر بستند و رفتند، و بالأخره امر را از اقدام بهاء الله آرامشی حاصل شد، زیرا ایشان قرآن مجید را طلبیده سوره اذا وقعت را (که راجع بمعاد است) گشوده و طوری تفسیر نمودند که قلوب اکثری بیارمید.

آری بطوریکه از کتب تواریخ و از نوشته های خود بهائیان استفاده میشود: قره العین در دشت بدشت حجاب از چهره برداشته، و در مقابل جمعیت زیاد شروع بخطابه نموده، و گفت: آئین اسلام و احکام و مقررات آن دین منسوخ شد، و قوانین و احکام جدیدی هم در دست ما نیست (زیرا در آن موقع هنوز بیان تدوین نشده بود) و روی این قاعده: فعلاً تکلیفی برای ما متوجه نبوده، و ما بجز فداکاری و کوشش کردن و فعالیت در ترویج مرام جدید، تکلیفی نداریم.

و بطوریکه در جلد سوم اظهار الحق (ص ۳۲۵) میگوید: مکرراً به حاجی محمد علی قدوس خطاب میکرد که - ایام او را در سجاده سپری شد و این بساط را درهم پیچ و برای فداکاری مهیا باش.

و از این معنی اشخاصیکه روی اشتباه و بخیال حقیقت پرستی و قرب

بخدا جز و ایندسته شده بودند، بخود آمده، و راه ادب را برقرار اختیار کرده و بر پشت سر خویش نگاه نکردند. ولی کسانی که در بی هوی برستی و رفع تکلیف و شهوترانی بودند. بی نهایت مسرور و خرم و خندان گشته، و از راههای مختلف و بزبان و رفتار و گفتار و رنگهای گوناگون از گفته قرآلهین تأیید نمودند.

اینست که جناب بهاء نیز باین حیلۀ عجیب و مغالطه واضح متوسل شده، و برای برافروختن شعله این آتش دامن زده؛ و برای کمراهی و سر درگم شدن یکمشت مردم نادان قدم برداشت.

و ما چند آیه از همان سوره اذا وقعت را در اینجا نقل و ترجمه میکنیم تا خوانندگان محترم خود قضاوت کرده، و در حق میرزا بهاء هر چه میخواهند اظهار عقیده کنند.

اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ، اِذَا رَجَّتِ الْاَرْضُ رَجًا وَبَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا وَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا، وَكُنْتُمْ اَزْوَاجًا نُلَّةً فَاَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا اَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَاَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا اَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ، نُلَّةٌ مِنَ الْاُولَئِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْاٰخِرِينَ عَلٰى سُرُرٍ مَوْضُوْنَةٍ مُّتَّكِنِيْنَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِيْنَ، يَطُوْفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُوْنَ بِاَكْوَابٍ وَاَبَارِيْقٍ وَكَأْسٍ مِنْ نَعِيْمٍ، لَا يُصَدَّقُوْنَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُوْنَ وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُوْنَ وَاَحْمٍ طَيِّبٍ مِّمَّا يَشْتَهُوْنَ وَحُوْرٍ عِيْنٍ كَاَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُوْنِ ... الخ .

زمانیکه آن حادثه حتمی و آن واقعه معلوم که جز و اصول و از ارکان عقائد همه ملل و ادیان آسمانی (معاد) است واقع میشود؛ در آن روز کسی نتواند آنرا تکذیب کند و مخالفی نخواهد داشت، در این واقعه مراتب معنوی و مقامات اشخاص روشن و ظاهر خواهد شد: در

آنروز زمین سخت تکان خواهد خورد، و کوهها از جای خود کنده میشود، سنگهای بزرگ و کوههای محکم چون ذرات غبار در فضاء منتشر و پراکنده گردد، مردم همه محشور و از قبرها برانگیخته شده و بر سه دسته منسحب میشوند، اصحاب یمن و اصحاب شمال و سابقین، سابقین از همه نزدیکتر و به بیشگاه پروردگار مقربتر خواهند بود، اینها در بهشت هائیکه سراسر نعمت و خوشی است زندگانی خواهند کرد، سابقین از ملل و اقوام گذشته بر اسلام و از متأخرین انتخاب خواهند شد، سابقین در روی تختها و جایگاههای زیبا برقرار میشوند، و برای همیشه خدمت کاران جوان که در دست بیاله و کاسه دارند (مملو از آب و مشروبات لذیذ) در اطراف آنها منتظر خدمت هستند، کوچکترین سر درد و خستگی و افسردگی عارض آنان نخواهد شد، هر گونه میوههای لذیذ و مطابق دلخواه ایشان حاضر است، گوشتهای لذیذ طیور مهیاست، حورالعین مانند جواهر براق و درخشنده آماده خدمت آنان خواهند بود... الخ .
علاماتی که در این آیات شریفه ذکر شده است، کوچکترین تناسب

و کمترین تطابقی با ظهور سید باب ندارد. آری ممکن است بگوئیم: چون در دشت بدشت خود قرآلهین (که از جهت جمال در نهایت زیبایی و خوشروئی بود) رفع تکلیف و نسخ حدود و قیود کرد، و جناب بهاء هم آنروز از سران آن جمعیت محسوب و در سن سی سالگی بوده و منسوخ بودن احکام و قوانین دینی را می پسندید، قهرآلود در همین دشت و ولدان حورالعین را حاضر و مهیا بخدمت دیده، و از بر آوردن مشتهیات نفسانی بهر نحویکه دل مبارکش میخواست مانع و رادعی در میان ندیده، و خود را از سابقین بیرون باب و از مقربین درگاه اودانسته، و دشت بدشت را بهشت

برین میدید .

و ممکن است روی همین نظر بود که چون خودش قیامت را نانیاً برپا کرد : فرمود - *إِنَّا نَسْتَحْيِي أَنْ نَذْكَرَ حُكْمَ الْغُلَّامِ* ، و همچنین از ذنهایز تنها امهات آباء را (آن هم ممکن است برای خودش باشد در مقابل فرزندانش) تحریم نمود .

و برادران بهائی من تصور نکنند که : نویسنده نظر توهین و یاسوء ادبی دارد ، بلکه بایست متوجه باشند که : مقتضای اعتقاد جناب بهاء همین بوده است ، زیرا وقتیکه ایشان دردشت بدشت قیامت را برپا کرده و خود را از سابقین دانسته و بآیات شریفه اذ اوقعت استدلال و تمسک نمودند : قهر آمیبايد تاهست باغلمان باشد و برای همیشه همدم حورالعین و در بهشت برین قرار گیرد ، و این معنی با تحریم حورالعین و غلمان هیچگونه سازگار نخواهد بود .

اصل هفتم - تحصیل هلم و نبوت

مقام نبوت امریست موهبتی الهی .

فضائل شخصی نبی باید از جانب پروردگار جهان اعطاء شود نه از راه ریاضت و تحصیل .

اظهارات پیغمبر میباید روی وحی و الهام بوده ، و هیچگونه متکی به تحصیل و فکر و نظر شخصی نباشد .

وجود پیغمبر خود مظهر اعجاز و خرق عادت بوده ، و حیازت این مقام از عهده دیگران بیرون است .

اینستکه خداوند متعال درباره رسول اکرم *وَاللَّهُ وَجَّهَ مِيقَاتِهِ* میفرماید : *هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ* - خداوندیکه برانگیزخته است در میان مردم

بیسواد و تحصیل نکرده پیغمبر بر اکه از خود آنان و مانند ایشان بیسواد بوده است :

و این معنی یکی از اصول مسلمه ایست که هیچگونه قابل اختلاف و تردید نباشد .

این است که پیروان باب و بهاء و خود آنها مجبور شده اند این اصل مسلم را تصحیح نموده ، و بهر وسیله آباشد بیسوادی و امی بودن باب و بهاء را ثابت کنند .

امی بودن بهائیان در این موضوع سخنهاى متناقض و متضاد دارند :

جناب بهاء در يك جامیگویند - بهاء بمدرسه نرفته و تحصیل علمی

نکرده بود ، و در جای دیگر مینویسند : بهاء دردشت

بدشت قرآن را بدست گرفته ، و طوری سوره اذ اوقعت الواقعة را تفسیر

نمودند که همه مطیع شدند . و باز مینویسند : بهاء دو سال تمام در تکیه

شاه نقش بندیه سلیمانیه حجره گرفته و بنام درویش محمد با عرفای نقش

بندیه مانوس بوده است . و باز مینویسند : (مقاله سیاح ص ۸۳) و چون

در طهران این اسامرا استوار نمود همان ندران شتافت در آنجا در محافل

و مساجد و منازل و مجالس و مدارس بیان و تبیینی عظیم آشکار نمود و جمع

غفیر از غنی و فقیر و علمای نحریر بمنجذب تقریر او گشتند .

و در مقابل اینها خود میرزا بهاء در کتاب اقدس (ص ۴۶ س ۱۹)

میگوید : *يَا مَلَأَ الْبَيَانَ إِنَّا دَخَلْنَا مَكْتَبَ اللَّهِ إِذْ أَنْتُمْ نَائِمُونَ تَالَهُ الْحَقُّ قَدْ*

قَرَنَاهُ قَبْلَ نُزُولِهِ وَأَنْتُمْ غَافِلُونَ - ای پیروان بیان ما بمکتب خدا داخل

شدیم زمانیکه شما در خواب بودید و لوجرا ملاحظه کردیم آن موقعی

که شما میداد نبودید قسم بخدای حقی ما لوجرا پیش از نزول آن خوانده ایم

و شما در غفلت بودید.

و در الواح بعد اقدس (ص ۱۸۷ س ۱۴) گوید: **وَأَنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّا مَا قَرَرْنَا كُتِبَ الْقَوْمَ وَمَا أَطَّلَعْنَا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعُلُومِ كُلَّمَا أَرَدْنَا أَنْ نَذْكَرَ بَيِّنَاتِ الْعُلَمَاءِ وَالْحُكَمَاءِ يَظْهَرُ مَا ظَهَرَ فِي الْعَالَمِ وَمَا فِي الْكُتُبِ وَالزُّبُرِ أَمَامَ وَجْهِ رَبِّكَ نَرَىٰ وَنَكْتُبُ إِنَّهُ أَحَاطَ بِعِلْمِهِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ -** و تو میدانی که ما کتابهای دیگرانرا نخوانده ایم و مطلع نشده ایم بعلوم میرا که پیش آنان است و هر موقعیکه بخواهیم بیانات و مطالب علماء و حکماء را ذکر کنیم آنچه در کتابها و صحیفهها و در عالم هست در مقابل من (وجه رب) ظاهر می شود و ما می بینیم و مینویسیم همین طور احاطه کرده است علم او با آسمانها و زمینها.

پس اگر مقصد ایشان اینستکه: اصلاً کتابی نخوانده و تحصیلی نکرده و از علوم و فنون مطلع نیستند، در اینجا بنده فکرم کوتاه و نمیتوانم بمقام ایشان جسارتی کرده، و ایشانرا تکذیب نموده و با حرفهای مسخره آمیز پاسخ ایشانرا بدهم.

خوبست حکومت این مطلبرا بدیگران واگذاریم.

ولی اعتراضیکه بنده دارم اینستکه: اگر مطالب و علوم و قضایای غیبی و علمی و خارجی جهان در مقابل چهره مبارک ایشان مجسم میشده و ایشان شهود داشتند، پس چرا بجای آن همه دعویها و این طرف و آن طرف زدن، صریحاً اعلان ننمودند که: من رسول آسمانی هستم، هر چه شما پیرسید پاسخ میگویم، من از اعمال و نیات و کارهای جهانیان آگاه هستم، من از معارف و علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و ادبی مطلع بوده، و همه آنها را در مقابل چشم خود می بینم.

من یقین دارم که در این صورت هر روز هزاران نفر بایشان ایمان آورده، و جاهل و عالم از اطراف جهان بسوی ایشان متوجه شده، و مقام ایشان را تصدیق میکردند.

و بسیار تعجب میکنم که: بجای ابن سخن، و باین فضل و علم و احاطه و بینائی، در صفحه ۳۴ و سطر ۴ - اقدس میگوید: **حُرِّمَ عَلَيْكُمْ السُّؤَالُ فِي الْبَيِّنَاتِ عَفَا اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ لِمَسْئَلُوا مَا تَحْتَاجُ بِهِ أَنْفُسُكُمْ لِأَمَاتِكُمْ بِه رِجَالٌ قَبْلَكُمْ -** پرسش کردن از مطالب در کتاب بیان تحریم شده است ولی خداوند از این حرمت درگذشت تا شما از آنچه احتیاج دارید پیرسید البته از آنچه مربوط بخود شماست نه از آن مطالب و علومیکه متقدمین بحث و گفتگو کرده اند. و در پیرامون این موضوع در آینده سخن خواهیم گفت.

و دیگر اینکه: جمله (دَخَلْنَا مَكْتَبَ اللَّهِ) مبهم است، زیرا مکتب بمعنای محل کتابت و نوشتن است و خدا مکتبی ندارد و همچنین جمله (قَرَأْنَا قَبْلَ نَزُولِهِ) زیرا پیش از اینکه جناب باب بیانات را بنویسد، چگونه جناب بهاء آنرا خوانده بود.

اگر در اینموقع نبوت داشته است، و بیان برایشان نازل شده بود: پس چرا جناب باب بخودش نسبت داده است؟ و چرا ایشان از جناب باب پیروی کرده و اطاعت میکردند؟ و اگر قبل از نوشتن بیان با همدیگر مشاوره و مذاکره می نمودند: اینکه نبوت و نزول کتاب آسمانی نمیشود؟ و اگر از جای دیگر تلقین میشد: آنها باز مبهم و برای ماه جهول میشود. و باز باشکل دیگری برمی خوریم، که اگر جناب میرزا تحصیل علم نکرده و امی و بیسواد بوده است: چگونه توانسته است کتاب ایقان

وهفت وادیرا که سراسر آنها اصطلاحات و مطالب علمی و عرفانی است، تألیف نماید.

و اگر در آیات تألیف این دو کتاب نیز مانند آیات بعد از دعوی پیغمبری، مطالب علمی بر قلب او الهام میشده است (يَظْهَرُ مَا فِي الْكُتُبِ وَالزُّبُرِ أَمَامَ وَجْهِ رَبِّكَ نَرَى وَنَكْتُبُ) و آراء و عقائد دیگران را در مقابل چشم خود بدون مطالعه و مراجعه کردن میدیده است؛ پس چرا اظهار رسالت و پیغمبری نمیکرد؟ و چرا در کتاب ایقان از سید باب و از شریعت او ترویج مینمود؟ و چرا در کتاب هفت وادی اسمی از خود و حتی از سید باب هم نمیبرد؟ و آیا دیگران اعتراض نمیکردند که این آدم امی و بیسواد که اظهار مقامی هم نمیکند چگونه تا این اندازه بمطالب علمی و اشعار شعراء و اقوال عرفاء و علماء مسلط است؟ و آیا پیغمبری که هر مطلب و حقیقت را بخواید در مقابل چشمش حاضر می بیند؛ احتیاجی بگوهرهای سلیمانیه و تکیه شاه نقش بندیه خواهد داشت؟

و باز میرزا بهاء در کتاب اقدس (ص ۲۹) میگوید: إنا ما دَخَلْنَا الْمَدَائِرَ وَمَا طَالَعْنَا الْمَبَاحِثَ إِسْمَعُوا مَا يَدْعُوكُمْ بِهِ هَذَا الْأُمِّيُّ إِلَى اللَّهِ الْأَبْدِيِّ إِنَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا كُنْتُمْ فِي الْأَرْضِ لَوْ أَنْتُمْ تَفْقَهُونَ - ما بمدرسه ها داخل نشده ایسم و مباحث علمی را مطالعه نکرده ام گوش بدهید آنچه را که این امی بواسطه آن شما را از آنچه ذخیره شده است در زیر زمین میخواند و آن بهتر است شما را از آنچه ذخیره شده است در زیر زمین اگر بفهمید.

پس اگر منظور او این باشد که در علوم عقلیه و نقلیه (فلسفه، ریاضیات، حقوق، ادبیات، طبیعیات) تحصیل کافی نکرده ام؛ صحیح

است، و از نوشته های ایشان پیدا است، و اگر مقصد ایشان بیسواد بودن و جاهل بودن صرف است؛ در نهایت کم لطفی و برخلاف حقیقت خواهد بود، زیرا از تمام نوشته های ایشان پیدا است که: در مباحث فلسفه و عرفان (بالخصوص روی مبادی و مبانی علمی شیخیه) مستحضر بوده است، و کلیات مطالب عرفان را (طوری که باب هم مستحضر بود) خوب حاضر کرده بود، مثلاً در کتاب بدیع صفحه (۱۲۱) میگوید: عجب است که تو خود را عارف میدانی و از کلمات عرفاء هم اطلاع نداری و الا در این مقام اعتراض نمینمودی چه که عرفاء بر آنند که اسماء الهی در کلّ حین مؤثر چه که تعطیل جایز نه و لذا گفته اند اسم مُمیت در کلّ حین کُلّ موجودات را از وجود اضافی بدم اضافی راجع مینماید و همچنین اسم مُحیی و مُبعث ... الخ.

و در صفحه (۲۸۳) گوید: و در الحد اختلاف نموده اند بعضی بر آنند که مُلحد نفوسی هستند که خدا را با سامی مینامند که اذن داده نشده اند در کتاب الهی، و بعضی بر آنند که مُلحد نفوسی هستند که از اسمای الهی اسمائی اشتقاق نموده اند و بآن اسماء عا کفند من دون الله چنانچه لفظ منات را از منان و عزّی را از عزیز و لات را از الله اخذ نموده اند و بآن اسماء ساجد عا کفند و بعضی بر آنند ... الخ.

و صدها امثال اینها از مطالبیکه متوقف بتحصیل و کسب و مطالعه و تعلم میباشد.

و در صفحه (۲۸۷) از قول معترض (که بابی صبیح ازلی است) نقل میکند: کسیکه بیست سال در این دوره پرورش یافته و بیست سال هم در دوره عرفا، چهار کلمه بل هزار کلمه مطالب عرفان و صورت آیات

بنویسد کسبیه چه مدخلیت دارد تا فطرت .

و جناب میرزا در پاسخ او میگوید: اگر بعضی از عرفاء به بیت میآمدند (در زمان پدرش) و ملاقات واقع میشد چه دخلی بتعلیم و تعلم داشته است، و در دوره بیان با که معاشر بوده هر نفسی که بین یدی حاضر میشد کسب معارف الهیه و شئون حکمت ربانیه مینمود، و ابدأ در حضور آنحضرت اقدس نفسی قادر بر تکلم نبود تا چه رسد بآنکه از او چیزی اخذ فرمایند.

جناب میرزا در این پاسخ غفلت کرده اند از اینکه: اگر ایشان در بیست سال دوره بیان پیوسته مورد استفادۀ دیگران واقع شده و همه از محضر ایشان کسب معارف الهیه و حکمت ربانیه مینمودند: پس چگونه ایشان اُمّی و بیسواد بودند، آیا در آن بیست سال پیغمبر بودند؟ آیا در آن موقع این شئون حکمت ربانیه و معارف الهیه را از کجا حاضر کرده بودند؟ و آیا ایشان کتاب ایقانه را که چندین سال قبل از دعوی پیغمبری نوشته اند، چگونه نوشته اند؟

مثلاً در صفحه پنجم گوید، چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره ثبت شده، و البته بنظر عالی رسیده یا میرسد.

پس معلوم میشود جناب میرزا اکثر کتب مشهوره را مطالعه کرده و دیده بودند که این مطلب را بآنها نسبت داده اند.

و در صفحه (۸) سطر (۱۴) گوید: و علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است.

و در صفحه (۱۱) سطر (۶) گوید: چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود.

و در صفحه (۲۰) سطر (۶) گوید: اینستکه در روایات و احادیث

جمیع این مضامین هست.

پس جناب میرزا اکثر کتب متداوله را دیده و مخصوصاً از اخبار و روایات و احادیث آگاه بوده است.

و در صفحه (۷۳) گوید: و در جمیع کتب و الواح و صحائف ... چنانچه در مقام دیگر در انجیل مسطور است .

از امثال این عبارت نیز معلوم میشود که: جناب میرزا از کتب دینی گذشته (کتب عهد جدید و عتیق و کتب پارسیان و دیگران) اطلاع داشته، و همه آنها را مطالعه کرده است .

و در صفحه (۸۴) گوید: اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند لیکن بر مقصود ... الخ .

معلوم میشود جناب میرزا این کتب تفسیر هم مراجعه نموده و در این قسمت نیز اطلاعاتی بدست آورده بود.

و در صفحه (۹۷) گوید: مثلاً در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه بیوست محفوظ بماند در مدت هفتاد سنه بمقام ذهبی میرسد اگر چه بعضی خود نحاس را ذهب میدانند که بواسطه غلبه بیوست مریض شده و بمقام خود نرسیده .

معلوم میشود جناب میرزا (طوریکه بعضیها هم نوشته اند) از علوم کیمیا نیز اطلاعاتی بدست آورده بود .

و در صفحه (۱۱۲) گوید: باری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی بارشادالعوام است در این بلد یافت میشود این کتاب را طلب نموده چند روز معدود نزد بنده بود گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا مرتبه ثانی جایی آمد که

حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد که قریب بیست علم او ازید شرط معرفت معراج نوشته اند .

نمیدانم جناب میرزا که پیش از دعوی مقام نبوت کتاب ارشاد العوام را (آنهم بقصد تحقیق و انتقاد) مطالعه مینمود، چگونه یک مرتبه همه آنها را فراموش کرده و میگوید: من درسی نخوانده و بمدرسه نرفته و تحصیل علمی نکرده و امی هستم!

و شگفت انگیز تر عبارت عبدالبهاء است (مفاوضات ص ۲۱ س ۶) که میگوید: پدرشان از وزراء بود نه از علماء و در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه علمی نیاموختند و با علماء و فضلاء معاشرت نمودند. اولاً از این جناب وزیر اسامی در قاموس و زرای ایران برده نشده است و البته باید گفت این قسمت تقصیر و کوتاهی مورخین است و ثانیاً آقا زاده جناب وزیر چطور شده است که درسی نخوانده و تحصیل علم و کمالی ننموده است و ثالثاً چطور می باشد که جناب وزیر هیچگونه بافضلاء و دانشمندان معاشرت و رفت و آمدی نداشته است و رابعاً اگر قول اهالی ایران (نویسندگان و مورخین و دیگران) را می بزرید: همه میگویند جناب میرزا پیوسته بافضلاء و عرفاء و دانشمندان نشست و برخاست میکرد ما بیطرف هستیم، شما میدانید و آنها .

و در نقطة الکاف (ص ۲۳۹ س ۱۱) میگوید: اخوی حضرت ازل آدمی هستند با کمال و در علم توحید در نهایت مسلط و صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده ملقب بلقب بهاء .

از این عبارات که نوشته یکی از معاصرین و دوستان میرزا است، معلوم میشود که: ایشان در علم عرفان و توحید مسلط بودند .

و بهاء در مین (ص ۸۹ س ۱۴) گوید: ما قرئت ما عند الناس من العلوم وما دخلت المدارس فاسئل المدينة التي كنت فيها لتوقن بانى لست من الكاذبين - من پیش کسی از مردم تحصیل علم نکرده و بمدرسه نرفتم سؤال کنید از مردم آن شهریکه در آنجا بودم تا بدانید که من دروغگو نیستم .

متأسفانه ما بواسطه فاصله و تأخیر زمان نمیتوانیم این موضوع را از معاصرین و هموطنان جناب میرزا تحقیق کنیم، ولی این اندازه از نوشته های خود میرزا و پیروانش می فهمیم که: ایشان در آن ایامیکه بایبی شدند میتوانستند بنویسند و بخوانند و هم در نتیجه معاشرت و مصاحبت با عرفاء و فضلاء مطالب کلی از فلسفه و عرفان و علوم ادیان را بخوبی یاد گرفته بودند، و پس از بایبی شدن هم چون پیوسته با سران و دانشمندان شیخیه و بابیه مانوس و مصاحب شده است: بکلیات مطالب شیخیه و تأویلات و بافندگیهای سید باب خوب آشنا شده، و حتی در عداد مبلغین و مروّجین مسلک سید باب بشمار آمده است .

آری میرزا با اندازه آدر فرا گرفتن مطالب باب جدیت و اهتمام نموده است که در مدت قلیل توانسته است سوره اذا وقت را برای رفع اختلاف در بدست خوانده و طبق دلخواه و مسلک آنروز خود تفسیر و تأویل نموده و حاضرین را ساکت و ملزم نماید .

و سپس که خود را بیش از پیش نیازمند و محتاج بفرآ گرفتن علوم متداوله و مخصوصاً علم عرفان دیده، بسوی سلیمانیه حرکت کرده و بنام درویش محمد دو سال تمام با کمال مراقبت مطالب کلی عرفانرا فرا گرفته و بیفقدار مراجعت نموده و کتاب ابقان را روی همان اطلاعات فرا گرفته

خود تألیف نموده است .

و مخصوصاً از کتاب ايقان معلوم است که : ميرزا هنگام تألیف اين کتاب هيچگونه از ادبيات عرب (نه صرف و معانی و بيان) اطلاعی نداشته و در هر کجای آن که جمله عربی نوشته است : مفلوط و مخالف قواعد عربیست اينستکه در چاپهای بعد آن مجبور شده اند که آن اغلاط را تصحيح و جملات عربی آنرا بکلمی تغيير و تعويض نمایند ، و اين قسمت را در آخر کتاب (تحت عنوان ايقان) ملاحظه خواهيد فرمود .

و مخصوصاً اين تصحيح و تغيير عبارات عربی : برهان بزرگ و دليل مهمی است بر اشتباه و خطاهای ميرزا که خودشان هم متوجه شده و نتوانسته اند پرده روی آنها بکشند .

آری ما ميگوئيم : اگر دعوت سري و نبوت باطنی ميرزا در سال (۱۲۶۹) بوده است : پس کتاب ايقان را در زمان نبوت نوشته است ، و چون طبق اظهار خودش تحصیل نکرده بود : قهراً کلمات ايقان و مخصوصاً جملات عربی آن که بصورت آیات نوشته شده است از جانب خدای متعال است ، و در اين صورت چگونه توانسته اند در چاپهای متأخر آن جملات عربی را طبق قواعد ادبی تغيير و تصحيح نمایند .

و ظاهراً هنوز موفق نشده اند که : کتاب بدیع را نیز در مرتبه دوم چاپ کرده ، و اغلاط بيشمار آنرا نیز تصحيح و تغيير بدهند .

و ما بيش از اين اندازه اطلاعی در دست نداشته ، و در پيرامون تحصيلات جناب ميرزا نمیتوانيم چیزی بنويسيم .

جناب ميرزا نسبت به علوم ظاهری دعوی بیسوادی و بی اطلاعی میکند ، ولی نسبت به معارف و علوم باطنی دعوی اعلميت و برتری کرده

است . و ما برای اینکه اينقسمت نیز روشن شود بطور اجمال در اطراف آن بحث ميکنيم .

بهاء و دعوی در اقدس (ص ۲۹ س ۵) ميگويد : يا معشر العلماء عرفان و كشف هل يقدر احد منكم ان يستن معي في ميدان المکاشفة و العرفان او يجوز في مضمار الحكمة و التبيان لا وريي الرحمن كل من عليها فان و هذا وجه ربكم العزيز المحبوب . اي جماعت دانشمندان آيا کسی ميتواند با من در ميدان كشف حقايق و معرفت بمعبده راه برود و يا در راه حکمت و بيان حقايق همقدم باشد قسم بخداوند که نمیتواند و همه فانی و معدوم ميشوند ، و اينست وجه خدای شما که عزيز و محبوب است .

كشف حقايق و معرفت و حکمت قابل مشاهده نبوده و با اين حواس ظاهری درک نميشود ، ولی از آثار و اعمال و اقوال انسان روشن ميشود . متأسفانه جناب بهاء موضوع حقايق و معارف را از هميان برداشته ، و مطلبی باقی نگذاشته است که انسان در پيرامون آن بحث و تحقيق بنمايد .

در مقام الوهيت و توحيد که : جناب ميرزا رب الأرباب است .

در مقام رسالت و نبوت : بازيشان هر ميل رسل و اکمل انبياء است .

در مقام اسماء و صفات هم : ايشان مظهر اتم و اکمل هستند .

در خصوص قيامت : قيام ايشان بعث و قيامت است .

پس تمام معارف و حقايق در وجود خود ميرزا جمع شده است ،

و او مظهر اکمل معارف است ، و شناختن او انسانرا از هر گونه علوم و

حقايق بی نیاز میکند .

و برای هر يك از اين مباحث فصل جدا گانه در اين کتاب منعقد شده

است ، و باید بآن فصول مراجعه شود .

و در اینجا نمونه‌ای از مقام معرفت و خداشناسی جناب میرزا را از کتاب ایقان (صفحه ۷۷) نقل می‌کنیم .

جناب میرزا برای اینکه موضوع سلطنت قائم را بسطنت معنوی و روحانی تعبیر کند ، می‌گوید : پس در حقّ ربّ العزّة که مسلماً سلطنت با اسم اوست و جمیع بعظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت (سلطنت ظاهری) صادق نمی‌آید چنانچه مشاهده مینمائی که اکثر ارض در تصرف دشمنان اوست و جمیع بر خلاف رضای او حرکت مینمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه بآن امر فرموده ... الخ .

جناب میرزا باندازه‌ی آظهار بین و سطحی است که سلطنت و حکومت و نفوذ آفریننده‌ی جهان و جهانیان را در موجودات باندازه‌ی سلطنت چند روزی و خیالی بکنفر سلطان نمی‌بیند ، و با این حال توقع دارد اشخاص منور الفکر و روشن ضمیر و با معرفت از جناب ایشان بیروی کرده ، و در مقابل دعوی الوهیت و نبوت ایشان خضوع و خشوع نمایند . آری یادم آمد : مقصود میرزا از ربّ العزّة خود جمال ابوی ربّ الأرباب قرن نوزدهم است که بیوسه مَقهور و مسجون و در تحت سلاسل و اغلال (بقول خودش) مقید بوده است ، و روی این نظر حقّ دارد که سلطنت و نفوذ ظاهری را از خداوند سلب و نفی کند .

حالا شما ملاحظه بفرمائید که : خداوند در قرآن مجید چگونه موضوع سلطنت و نفوذ خود را بیان می‌فرماید - قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِّزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُنْزِلُ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران ۲۵) - بگوی

ای پروردگار من که تو مالک جهان هستی ، از سلطنت و ملک خود عطا می‌کنی هر که را که بخواهی و قبض می‌کنی از آنکه بخواهی ، و عزیز و ذلیل می‌کنی آنکه را که خواستی ، و خیر و خوبی بدست توانای تو میباشد .

و در سوره اعراف (۱۸۲) می‌فرماید : قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ - بگوی که من نتوانم اختیار نفع و ضرر خود را داشته باشم ، مگر بآن اندازه و حدودیکه خدا بخواهد ؛ و اگر عالم و مسلط بغیب بودم هر آینه جلب خیر نموده و نمی‌گذاشتم ضرری بمن برسد و در سوره شعراء (۷۷) می‌فرماید : الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ - پروردگاریکه مرا آفریده و سپس براههای صلاح هدایت میکند و او را طعام و شراب میدهد و چون مریض شدم مرا شفا عینیت فرماید ، و حیوة و مرگ من بدست قدرت اوست .

جناب میرزا موضوع ایمان و کفر مردم را بحساب سلطنت و نفوذ خدا آورده ، و خیال کرده است که : نتیجه‌ی حکومت و سلطنت پروردگار متعال هدایت و ایمان مردم است . و ایشان غفلت کرده‌اند که این موضوع در اختیار مردم گذاشته شده ، و آنان در این قسمت مختار شده‌اند . و خداوند جهان را شاید (بنا بعقیده معتزله) که مردم را با ایمان و یا کفر مجبور بنماید .

اینست اندازه‌ی علم و معرفت جناب میرزا که هنوز معنای حکومت و سلطنت پروردگار متعال را متوجه نشده ، و هنوز مراحل تکوین را از تشریح و قانون گذاری جدا نکرده ، و هنوز نفهمیده است که جماعت معتزله باصدها برهان و دلیل در مقابل جبریّه و اشعریّه (که قائل بنفوذ

وسلطنت خدا هستند در تشریحات) اثبات اختیار برای مردم و بندگان خدا کرده اند.

اُمّی بودن و اما اُمّی بودن سید علی محمد باب: در این قسمت نیز سید بساب تا ممکن بود اهتمام و کوشش نموده، و خواسته اند اُمّی بودن و بیسوادی او را اثبات کرده، و سخنها و نوشته های او را آسمانی و از جانب خداوند متعال بدانند.

عبدالبهاء در مقاله سیّاح (ص ۶) گوید: و چون در میان مردم مشهور بعدم تعلیم و تعلم بوده و در نظر ناس این قضیه خارق العاده جلوه کرده بعضی ناس با او گریزند.

و در مفاوضات (ص ۱۹ س ۲۳) گوید: در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که ابداً حضرت (سید باب) در هیچ مدرسه تحصیلی نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز گواهی میدهند با وجود این بمنتهای فضل بفته در میان خلق ظاهر شدند و با آنکه تاجر بودند جمیع علمای ایران را عاجز فرمودند.

و در کواکب دُرّیه (ص ۳۰) اصل تحصیل سید را نتوانسته انکار نماید و مینویسد: حاجی سید جواد که از تلامذه سید رشتی بود میگوید در خانه خال سید علی محمد بودم که وی را ملاقات نمودم و او از مکتب آمده و مشتی کاغذ در دست داشت، پرسیدم این کاغذها چیست؟ گفت اینها صفحات مشق من است، و چون بخطوط او نگریستم نهایت حیران شدم از خوبی و متانت خط که کسی را باور نمیافتا که خطی بدین خوشی و مطالبی بدین دلکشی از کودکی هشت نه ساله باشد، و آنچه مسلم است محلّ تحصیل ایشان مکتب شیخ عابد بوده.

در صفحه (۲۴) گوید: و با اینکه تحصیلات ایشان منحصر بود به همان تحصیلات مختصر بیکه در مدرّس شیخ عابد کرده بود معذک عبارات راتقه و کلمات لائقه از قلم وی جاری شد.

و در صفحه (۳۹) مینویسد: چون ملاحسین بشروئی سید باب را در محضر سید رشتی دیده و استعاراتی از سید در هر موضوع شنیده بود و فقط برای تزهد و تعبد دوستی او ارادت مختصری بنقطه اولی داشت لهذا در شیراز بیش از همه ایشان را زیارت میکرد.

آری آنچه مسلم است: سید باب تا در شیراز و بوشهر بود، خواندن و نوشتن را بنحو کامل یاد گرفته، و بواسطه مصاحبت و استیانتس او با تلامذه و اصحاب احسانی (مخصوصاً شیخ عابد معلّم که از تلامذه شیخ بود) کلیات مطالب و مبانی شیخیه را درست داشته، و روی همین علاقه هم بعقاید مسافرت کرده و مدتی در درس سید رشتی حاضر شد.

و چون علاقه مفراطی هم معلوم غریبه (کیمیا و حروف و ریاضت و تسخیر) داشته، و بیوسته در این رشته هم زحمت میکشید، از این لحاظ نیز طرف توجه و مورد عنایت و علاقه جماعت شیخیه واقع گردید (۱).

و مرحوم تنکابنی در قصص العلماء (ص ۵۰) مینویسد: فرقه دیگر از متابعان شیخ احمد بابیه میباشند و رئیس ایشان میرزا علی محمد شیرازی است که او دعوی بابیت میکرد و میگفت من نائب خاص حضرت صاحب

(۱) شیخ احمد احسانی و اصحاب او اظهار علاقه معلوم غریبه نموده و در تحصیل و فرا گرفتن آنها کمال اهتمام را داشتند، و چنانکه از نوشته و گفته های بکایک آنان ظاهر میشود: علوم غریبه را در عرض علوم شرعی دیگر بر خود لازم دانسته، و ریاضت و عدد و جفر و سائر علوم غریبه را در فهم احکام و حقائق مؤثر و مؤید میدیدند.

الزمان هستم و او در نزد حاجی سید کاظم تلمذ مینمود و در همان زمانیکه مؤلف کتاب در عقبات مشرف بودم و چند وقتی بدرس حاجی سید کاظم میرفتم میرعلی نخل هم بدرس او میآمد و قلم و دواتی بهمراه داشت و هر چه سید کاظم از رطب و یابس میگفت از در همان مجلس درس مینوشت.

و این قسمت هم مسلم است که: دعوی سید باب در مرتبه اول و همچنین توجه اصحاب شیخ و سید رشتی باو، از نظر رکن رابع و شیعه کامل بودن و وساطت در میان شیعه و امام بوده است.

اینستکه اصحاب سید رشتی پس از فوت او، متفرق و پراکنده شده و شب و روز در جستجوی شیعه کامل و تعیین رکن رابع بوده، و جمعی از حاجی خان کرمانی و جمعی از میرزا حسن گوهر و عده ای از سید باب و جماعتی از شیخ باقر پیروی کردند.

در جلد سوم اظهار الحق (مربوط به ص ۲۶۳) کلیشه از خط سید باب چاپ کرده، و در آن نامه که پیش از اظهار بایت بیکی از دوستانش نوشته است، میگوید: شرح احوال بنهج عریضه قبل است که مع کتاب شرح الزیارة (شرح زیارة احسانی) انفاذ گشته و از قطع عروج سید جلیل اعلی الله مقامه که اشاره فرموده بودید جمیع ارکان وجود قمیص حزن پوشانیده اقی علی عیش الدهر بعهده آه نم آه من صعوده الی الملائع الی لم یر الدهر فی أنفس الشیعة نفس مثله قط... الخ.

و در صفحه (۱۱۶) در ضمن شرح حال ملاحسین بشری مینویسد: جناب ملاحسین بکر بلا عودت کرده و از انتقال سید بجهان بالا خبر یافته بغایت متأثر و محزون گردید و چون دانست که در کربلا و بلاد دیگر ایران حاجی نخل کربمخان و عده از اعظام علماء شیخیه بساط دعوت و

ریاست گسترده اند و هر يك جمعی را بتبعیت و اطاعت خود آوردند با وجود اینکه خود احاطه بأسرار و مقاصد شیخ و سید داشت باخضوع و اخلاص تمام قدم همت و دقت در طریق تجسس احوال و آزمایش مدعیان نهاد و رنج سفر بر خود هموار نموده بتفحص و طلب من که الحق بانفاق بعضی یاران راه فارس پیش گرفت و مقدم بر کت در شیراز بمحضر حضرت باب رسیده فاتر بأعلی المقام گردید و بدرجه رفیعه اول من آمن و حرف حی نخست و باب الباب نائل گردید.

و در نقطه الکاف (ص ۱۰۶ س ۳) میگوید: جواب فرمودند (سید باب) که طلعت محبوب خود را بچه ترتیب شناسی؟ عرض نمود (بشری) بنقطه علم که در وجه کمالش ظاهر بوده باشد پس آن صاحب گنج علوم ربانی تفسیری بر حدیث جاریه نوشته بودند اظهار فرمودند که ملاحظه فرمائید که صاحب این بیان را بوئی از مطلوب شما در بر هست چونکه آن تشنه آب حیات نظرش بآن چشمه حیات افتاد چهره منظور را در مرآت نظر اول ناظر گردید.

پس معلوم میشود جناب سید باب دعوی خود را مستند بتألیف رساله که در شرح حدیث جاریه بوده است، نموده، و هم ملاحسین بشری که اولین مؤمن از حروف حی است، از نقطه نظر علم و دانش بلا گردیده، و از دیدن شرح حدیث جاریه منظورش تأمین شده است.

و ما از مطالعه این کلمات (نوشته های خود این جماعت) باقطع نظر از دلائل خارجی و گفته های دیگران، می فهمیم که، سید باب و میرزا بهاء بهمان اندازه که تظاهر علمی داشته و آثاری از خود باقی گذاشته اند همین قدر نیز تحصیل علم و کسب دانش نموده اند.

وما آثار دقیق و مطالب برجسته در نوشته های باب و بهاء ندیده ایم تا محتاج باثبات فضل و دانش بیشتری برای آنها باشیم.

باز در جلد سوم ظهور الحق (ص ۱۴۷) میگوید: و همه اهتمام و اصرار داریم که بتحصیل علوم پرداخته سبب سرفرازی خاندان ما گردد و ایشانات نمی پذیرند. آخوند گفت (مقصود آخوند ملا محمد صادق خراسانی است که در کربلا از تلامذه سید رشتی بود) اگر ویرا بشیراز نبرید ملتزم میشوم که مأمول شمارا قبول فرموده بتحصیل مشغول گردد و خال مسرور گشته چنین گفت با اینکه مفارقت ایشان بر کل بستگان خصوصاً بر والده شان بسی صعب و دشوار است بموجب تعهد شما راضی شده تنها بشیر از بر میگردد و پس از چند روز بشیر از رفت و آن بزرگوار در کربلا ماند.

و از این عبارات نیز معلوم میشود که: سید باب در اوائل اقامت خود در کربلا از ملا محمد صادق استفاده کرده و پیش از تحصیل علم مینمود و سپس که بمذاق و مطالب سید رشتی آشنا گشته است بحوزه درس او هم حاضر میشده است.

و این قسمت هم معلوم باشد که: تحصیلات شیخیه مانند اخباریین در نهایت سادگی بوده، و چون محتاج بمقدمات دیگر نبوده، در مدت کمی صورت میگرفته است، و مخصوصاً شیخیه که تحصیلاتشان منحصر بدانستن مطالب مخصوصه شیخ احسانی و سید رشتی بوده است.

(اصل هشتم - نبوت و درستی)

بعثت نبی برای معرفی کردن مراتب صدق و حق است.

بپای مردم را بسوی راستی و درستی و حقیقت دعوت کرده، و از راههای تزویر و تقلب و تدلیس و دروغ نهی میکند.

وجود نبی میباید مظهر صفا و صدق و حقیقت بوده، و کوچکترین انحراف و حیل و رزی و عوام فریبی و مکر و خودستایی در رفتار و گفتار و کردار او دیده نشود.

آنکس که خود گم است که راه رهبری کند.

ما باید از کسی پیروی کرده، و در پیشگاه شخصی خاضع و خاشع باشیم که: سراسر اعمال و اقوال او درستی و حقیقت باشد.

آری انسان در مقابل حقیقت خواه و نخواه خضوع می کند، مخصوصاً اگر پیرایه نبوت هم داشته، و از جانب خداوند متعال برای تزکیه و تربیت افراد بشر نیز برانگیخته شود.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ (سوره صف - ۹) -
پروردگاری که رسول خود را روی صراط هدایت و طریق حقیقت و درستی فرستاده است.

و این معنی یکی از موازین و علائم صحت دعوی هر دعوی کننده میباشد، خواه دعوی مقام نبوت کند یا مقامات دیگر.

و ما اگر از همین راه بسوی شناسایی سید باب و میرزا بهاء قدم برداشته و در حرکات و گفته های آنان بررسی و تحقیق نماییم؛ البته آنچه بایست بفهمیم خواهیم فهمید.

سید باب و تزویر و تقلب
که اصحاب او تمام شیخیه در جستجوی شخص رکن

رابع و باب بودند) دعوی بایست و ذکریت نموده، و در

نوشته های اولیه خود (مانند تفسیر کوثر و احسن القصص) بجز این مقام مرتبه دیگری را ادعای نمی نماید، و حتی اینکه: در ابتدای کتاب احسن القصص میگوید: **اللَّهُ قَدَّ رَانَ يَخْرُجُ ذَلِكَ الْكِتَابُ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقِصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ...** علی علیه ایكون حجّة الله من عند الذكر. ولی پس از اینکه مقام بایست و رکن رابع را احراز کرده، و جمع کنیری را از شیخیه و عدّه از مردم ساده لوح را مطیع و در حیات خود می بیند: زمزمه قائمیت و دعوی مقام منتظر موعود و مهدویت مینماید.

و چون مجبور بوده است که: مهدی موعود و قائم منتظر را از عنوان شخصی بودن بمعنای نوعی برگردانیده و بر شخص خود تطبیق نماید، در اینصورت منافاتی با دعوی نبوت ندیده، و خود را واسطه بین خلق و خالق دیده، و شروع میکند به ترتیب دادن احکام جدید و قوانین و فروع مبتدعه و احکام مقدسه اسلام را بکلی منسوخ میداند.

در باب سابع از واحد نانی بیان میگوید: و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه (۱۲۶۰) که سنه (۱۲۷۰) بعثت میشود، اول یوم قیامت قرآن بوده ... چنانکه ظهور قائم آل محمد بعینه همان ظهور رسول الله است ظاهر نمیشود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنی که در آئینه مردم غرس فرموده نماید، و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان با او و تصدیق با او ... الخ.

و چون تاویلات بیمعنی و عرفان بافیهای خود را در قلوب پیروان خود مؤثر و مورد قبول می بیند: دعوی مظهریت تامه و الوهیت و ربوبیت

نموده، و لاف اینی انا الله میزند.

در رساله للثمره (ص ۴) خطاب بصبح ازل میگوید: ان یا اسم الأزل (ازل از جهت عدد بایحیی مساوی بوده و شماره هر دو ۳۸ میباشد) فاشهد علی أنه لا اله الا انا العزیز المحبوب ... الخ.

و از طرف دیگر: برای اینکه در مقابل اینهمه دعوهای بزرگ، دستش از همه جا کوتاه، و دلیل و برهان و معجزه آبرای اثبات مدعی خویش نداشته است: میگوید - من آیات و جملاتی مانند آیات قرآن مجید نازل میکنم:

در باب ثامن از واحد سادس گوید: فی آن من استدل بغير کتاب الله و آیات البیان و عجز الكل عن الإیمان بمثلها فلا دلیل له و من یروی معجزه بغيرها فلا حجّة له ... الخ.

و چون آیات و جملات و نوشته های او سراسر مغلوط و برخلاف قواعد علوم لغت و صرف و نحو و معانی و بیان بوده است: یکمرتبه برای دفع اعتراضات مخالفین میگوید - رعایت قواعد ادبی در مقام جمله بندی لازم نبوده، و من این گونه قیودات لفظی و ادبی را برداشته ام.

در اواخر باب اول از واحد نانی میگوید: و اگر نکته گیری در اعراب قرائت یا قواعد عربیه میشود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم بآنها را از خود نموده ... الخ.

و چون خواسته است تفوق بیان خود را بر قرآن مجید اثبات کند ناچار در مقام معرفی کردن مقام اعجاز آیات خود، خود را کم کرده و بدون تأمل و اندیشه کردن، بکلامیکه بسی مستخره آمیز و خنده آور

است تکلم مینماید .

درسوره (۵۲) از احسن القصص گوید : **وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ عَبْدِنَا هَذَا فَأْتُوا بِأَحْرَفٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا الَّذِينَ قَدْ رَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ ذِكْرِ اللَّهِ** - اگر در نوشته های باب شك دارید چند حرف مانند حروف کتابهای آنرا بیاورید .

و چون خود را در مقام بحث و احتجاج و معارضه با دانشمندان و علمای زمان عاجز میدید : تنها چاره خود را در این دیده است که محو کتابهای علمی و فلسفی را لازم دانسته و تدریس و تحصیل علوم متنوعه و مطالعه کتب غیر بیان را تحریم کند ، و از این راه چشم و گوش گوسفندان ساده لوح خود را بسته ، و شش دانگ دل های آنرا بتصرف خود آورد .
درسوره (۲۷) از احسن القصص میگوید : **يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذَا الْكِتَابِ التَّدْرِيسَ فِي غَيْرِهِ** .

و در باب سادس از واحد سادس بیان گوید : **فِي حُكْمِ مَحْوِ كُلِّ الْكُتُبِ كُلِّهَا إِلَّا مَا أَنْشَأَتْ أَوْ تَنْشَأُ فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ ... الخ** - در اینستکه همه کتابها باید محو بشود مگر آنچه در پیرامون دین باب نوشته میشود .

و بالاتر از این ، جناب سید برای اینکه پیروان خود را تطمیع کرده و مخالفین را ارعاب و تخویف و انذار نماید : جان و مال و دارائی غیر اهل بیان را در اختیار اهل بیان گذاشته ، و در باب خامس از واحد خامس بیان میگوید : **فِي بَيَانِ حُكْمِ اخْتِيارِ الْأَمْوَالِ الَّذِينَ لَا يَدِينُونَ بِالْبَيَانِ وَ حُكْمِ رَدِّهِ إِنْ دَخَلُوا فِي الدِّينِ ... الخ** - در اینستکه باید اموال کسانی که با دین بیان متدین نیستند اخذ بشود و اگر زود داخل این دین شدند بخودشان مرجوع میشود ... الخ .

پس شما بدقت در آیات و جملات مذکوره تدبّر نموده و به بینید آیا بیغمبری که مبعوث میشود ممکن است حرفهای متناقض و اظهارات متخالفی داشته باشد ؟ آیا نماینده که از جانب سلطانی برانگیخته میشود میتواند در روزهای اول خود را بعنوان نماینده کی معرفی کرده و پس از استقرار و پابرجاشدن اظهار نماید که من خود همان سلطانم ؟ آیا نویسنده عاقل یا شاعریکه دیوان شعری دارد ممکن است بگوید که تمام شعراء اگر اتفاق نموده و پشت به پشت هم بدهند نخواهند توانست نظیر چند حرف یا چند کلمه از کتاب مرا بنویسند و یا بگویند ؟ و آیا این سخن در مورد سخره و خنده قرار نخواهد گرفت ؟ و آیا شخصیکه میخواهد جمعیتی را تربیت و اصلاح نماید جایز است بگوید که شما لازمست در مرتبه اول همه کتابخانهها و مجموعه های علمی و ملی و دینی خود را بسوزانید و آنرا علمی خود را محو و نابود سازید و از علوم و دانشهای متداوله جهان اعراض نمائید و تنها بحرهای من گوش بدهید ؟ آیا بیغمبری که از جانب پروردگار جهان مبعوث میشود میتواند بندگان خدا را از هر گونه حقوق و اموال و دارائی محروم نموده و مالکیت و اختیار و زندگی را مخصوص پیروان خود قرار بدهد ؟ .

اینست سخنان نادرست و باطل سید باب .

میرزا بهاء جناب میرزا در این راه قدم بسی فراتر نهاده ، و آنچه و نادرستی او میتوانست در این قسمت مضایقه و کوتاهی نموده ، و گذشته از تقریر و تشییت سخنان سید باب : اعمال بسی ناحق و اقوال ناصواب و سخنان برخلاف حقیقت و راستی اظهار داشته است .

آری میرزا در ابتدای امر از پیروان گرم و باخترارت سیدباب بوده ،
 و پس از فوت سید : پیوسته از برادر خود صبح ازل ترویج و حمایت نموده
 و بموجب توصیة سیدباب اورا جانشین و وصی باب میدانست ، و پس از چند
 سال که خود را برای حیازت این مقام لایقتر دید : با برادر خود مخالفت
 نموده و بطور استقلال دعوی ظهور جدیدی کرد .

ما با دعاوی کلی او (دعوی الوهیت ، دعوی نبوت ، دعوی نزول
 آیات غریبه ، دعوی جعل احکام عجیبه ، دعوی معرفت و عرفان و علم)
 کاری نداشته ، و متعرض صدق و کذب آنها نمیشویم ، و در اینجا تنها
 بچند مورد جزئی از نوشته های او اشاره میکنیم .

میرزا در کتاب ایقان (ص ۴۷) در مقام استدلال و ذکر بشارت از
 قرآن مجید برای ظهور سید باب میگوید : و این مضمونات در قرآن
 هم نازل شده چنانچه میفرماید : *يَوْمَ يَأْتِي اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ* و
 علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل
 نموده اند گرفته اند که مضمون آن اینست که روزیکه میآید خدای در
 سایه ازابر ... الخ .

این آیه شریفه در سوره بقره آیه (۲۱۰) است و در مقام مذمت
 اشخاصی که منتظر بملاقات و مشاهده پروردگار متعال هستند نازل شده
 است ، و اصل آیه را در قرآن مجید ملاحظه فرمائید : *هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ
 يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ* - آیا منتظرند که خدا را در سایه ابر مشاهده
 نمایند و هرگز نخواهند توانست ، و با اصطلاح ادبی استفهامیکه در این
 مورد میشود در مقام انکار است .

پس ملاحظه مینمائید که : جناب میرزا بخاطر اثبات دعوی خود

تا چه اندازه مرتکب خیانت و تقلب شده ، و آیه قرآن مجید را از جهت
 لفظ و معنی تعریف نموده است .

و چون پیروان ایشان متوجه شده اند که : این تعریف موجب آبرو
 ریزی و قابل هیچگونه عذرخواهی و تاویل نیست ، در چاپ دوم این کتاب
 (طبع مصر سنه ۱۳۱۸) در صفحه (۶۳) آیه شریفه را تصحیح نموده ، و
 برای اینکه استدلال میرزا ازین نرود در ترجمه آن باز مهارت و حیلۀ
 دیگری بکار برده و میگویند : آیا انتظار میکشند مگر اینکه بیاید آنها
 را خدا در سایه ابر .

باز در صفحه (۱۵۵) همین کتاب میگوید : *فِي الْبَحَارِ إِنَّ فِي قَائِمِنَا
 أَرْبَعَ عَلَامَاتٍ مِنْ أَرْبَعَةِ نَبِيِّ مُوسَى وَعِيسَى وَيُوسُفَ وَنَحْنُ وَالْعَلَامَةُ
 مِنْ نَحْنُ يَظْهَرُ بِأَنْوَاعٍ مِثْلَ قُرْآن ... الخ .*

شما بجلد سیزدهم بحار الانوار چاپ کمپانی (ص ۵۷) چاپ دوم
 (ص ۶۰) مراجعه نموده ، و اصل روایت را ملاحظه کنید که گذشته از
 تحریفات دیگر ، در قسمت آخر حدیث شریف ، جناب میرزا بجای جمله
 (وَأَمَّا مِنْ نَحْنُ فَالْقِيَامُ بِسِرِّهِ وَتَبْيِينُ آفَاتِهِ ثُمَّ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ
 نَمَانِيَةً أَشْهُرًا) که سراسر بضرر و برخلاف مدعای ایشان بوده است : جمله
 مزبوره را ذکر میکند ، و اقلاً جمله صحیحی هم ذکر نمیکند ، و باید
 بگوید : *بِأَنْوَاعٍ مِثْلَ الْقُرْآن* .

و عجب در اینجا است که : پیروان فهمیده جناب میرزا بصددها امثال
 این خیانت و تحریف و تقلب متوجه نشده ، و جناب میرزا را مرد الهی و
 شخصی آسمانی میدانند .

و باز در صفحه (۱۴۹) در مقام ذکر بشارت و تعریف سیدباب میگوید :

چنانکه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید :
 علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائهم فی زمانه و تهادی
 رؤسهم . چنانکه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی
 ایشان را اسیر نموده و بولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را
 سوختند ... الخ.

شما در کافی و دروافی (باب النصوص الواردة علیهم) و در اکمال الدین
 صدوق (ص ۱۷۹) اصل روایت را بدقت ملاحظه نمائید تا چگونگی تقلب
 و چشم بندی جناب میرزا را مشاهده کنید .

جناب میرزا آغاز جمله را (أَخْرَجَ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَالْخَازِنَ
 لِعِلْمِي الْحَسَنَ ثُمَّ أَكْمَلَ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى) که
 تصریح باسم پدر قائم شده است ، حذف نموده ؛ و سپس ذلت دوستان
 و مقتول و محروق و مغلوب و خائف بودن آنانرا که در زمان پیش از ظهور
 آن حضرت واقع میشود : بزمان ظهور زده و به اصحاب سیدباب تطبیق
 نموده است .

آفرین بر این زیرکی و چشم بندی .

جناب بهاء در تمام احادیث و روایاتی که در کتاب ابقان نقل میکند
 تقلب و تصرف نموده است ؛ یا از اول حدیث که برخلاف منظور او بوده است
 حذف نموده ؛ و یا از آخر حدیث ؛ و یا جمله و یا کلمه را که مخالف مدعای
 او است تبدیل بکلمه دیگر نموده است .

و ما بیش از این بجزئیات نادرستی و حیلہ گری او نمی پردازیم .

عباس افندی ما اگر در خلال نوشته های خود جسارتی یا قهراً سوء
 و نادرستی او تعبیری بنمائیم: خدا را شاهد میگیریم که کوچکترین

غرض و مرض و عداوتی با کسی نداریم ، و وظیفه ما تاریخ نوشتن است
 و بس ، و البته شخص مورخ میباید مطالب را طوریکه هست و انمود کرده ،
 و در تحت تأثیر عقائد موافقین و مخالفین قرار نگیرد .

مانه با سیدباب دشمنی داریم و نه بامیرزا بهاء و نه با عباس افندی ،
 ولی رفتار و کردار ناپسند ایشان ما را بر انتقاد علمی واداشته ، و مسئولیت
 نویسندگی ایجاب میکند که : مطالب را آنطوریکه هست ضبط نمائیم .
 خیانتهای عبدالبهاء بی شمار و از حد افزون است ، و ما اگر بخواهیم
 یکایک آنها را بنویسیم : حتی یک کتاب هم کافی نخواهد بود .

عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح (ص ۱۱) میگوید : و همچو گمان
 بود که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب زمان علیه السلام است بعد معلوم
 و واضح شد که مقصودش (مقصود سیدباب در کلمات خود) بابت مدینه
 دیگر است و وساطت فیوضات از شخص دیگر ... الخ

جناب عباس افندی اولاً در تألیف و جمع آوری این کتاب حیلہ
 بزرگی بکار برده است : زیرا در صفحه دوم مینویسد : آنچه تعلق بتاریخ
 این کیفیت دارد در اوقات سیاحت در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک
 بمنتهای تدقیق از خارج و داخل و آشنا و بیگانه جستجو شده و متفق علیه
 بی غرضان بوده باختصار مرقوم میگردد .

پس عبدالبهاء این کتابرا که بر ازا کاذب و دعویهای باطل است بنام
 یک سیاح بی طرف تألیف نموده است .

و ثانیاً خود سید باب در تفسیر گوئر و در احسن القصص در موارد
 متعدده باسم و رسم و القاب حضرت حجّة (سلام الله علیه) تصریح میکند
 و عبدالبهاء برخلاف تصریح خود باب با کمال جرئت مرتکب چنین خیانت

تاریخی شده و میگوید: مقصود باب شخص دیگری (میرزا بهاء) بوده است .

وثالثاً هنگامی که سید باب (در زمان ادعای بابت و موقع تألیف احسن القصص) در کلمات و آیات خود دعوی وساطت نموده و میگفت آیات و کلمات من از جانب حضرت حجّة نازل میشود، آیا ممکن است منظور او میرزا بهاء باشد؟ آیا مردم بر این سخن باطل نمی خندند؟ آیا میرزا بهاء خودش در آن روز افتخار پیروی باب را (اگر در آن روز بایی شده بود) نداشت؟

باز در صفحه (۳۰) گوید: در مجلس تبریز علماء از سید باب برهان طلبیدند بدون تأمل تلاوت عبارات نمود که این برهان باقی اعظم است نکته دعوی گرفتند احتجاج بقرآن نمود ... الخ .

اولاً اعتراف میکنند که سید برهانی بجز آیات نداشته و آیات را هم که خوانده مغلوط بوده است و ادعاه کرده است که در آیات قرآن نیز جمالات بر خلاف قواعد ادبی موجود است، و متوجه نشده است که گوینده قرآن خود یکی از آن افراد است که قواعد ادبی عرب از گفته های امثال او استنباط میشود .

وثانیاً این نوشته مخالف نوشته های همه است، حتی اینکه در کتاب ظهور الحق مربوط بصفحه (۱۱) کلیشه از خط ناصرالدین شاه که جریان مجلس تبریز را به پدرش غل شاه مینویسد: چاپ کرده، و در همان کلیشه ناصرالدین شاه مینویسد: اول حاجی ملامحمود پرسید که مسموع میشود که تو میگوئی من نائب امام هستم و باهم بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری است گفت بلی حبیب من و قبله من نائب

امام هستم و باب هستم و آنچه گفته ام و شنیده اید راست است اطاعت من بر شما لازمست بدلیل اَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَلیکن این کلمات را من نگفته ام آنکه گفته است گفته است پرسیدند گوینده کیست جواب داد آنکه بکوه طور تجلی کرد، روا باشد انا الحق از درختی، چرا نبود روا از نیکی بختی! منی در میان نیست اینها را خدا گفته است بنده بمنزل شجر طور هستم آنوقت در او خلق میشد و الآن در من خلق میشود و بخدا قسم کسی که از صدر اسلام تا اکنون انتظار او را میکشید منم آنکه چهل هزار از علماء منکر او خواهند شد منم پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است گفت اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست ... جناب آخوند ملاخل گفت از معجزات و کرامات چه داری گفت اعجاز من اینست که از برای عصای خود آیه نازل میکنم و شروع کرد بخواندن این فقره بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله القدوس السبوح الذي خلق السموات والأرض كما خلق هذه العصا آية من آياته، اعراب کلمات را بقاعده نحو غلط خواند امیر اصلا نخوان عرض کرد اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد منمم توانم تلفیق کرد: الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصباح والمساء. باب بسیار خجّل شد ... بعد از آن مسائلی چند از فقه و سایر علوم پرسیدند جواب گفتن نتوانست حتی در مسائل مذهبی فقه از قبیل شك و سهو سؤال نمودند ندانست و سر بزرگ افکند ... الخ .

اکنون شما این جریان را که نوشته خود ناصرالدین شاه (که در مجلس تبریز حضور داشته و عین جریان مجلس را بپدرش مینویسد) است، و همچنین نوشته نقطه الکاف (ص ۱۳۴ - ۱۳۶) که قریب به حین مضمونست، با نوشته عبدالبهاء مطابقت نموده، و خیانت او را در ضبط قضایای

تاریخی مشاهده کنید .

عبدالبهاء در این کتاب تمام کن بود قضایای تاریخی را بصورت افسانه‌های تبلیغی نقل کرده است . مثلاً در (ص ۸۰) مینویسد : جوانی بود (میرزا بهاء) از خاندان وزارت و از سلا . له نجات از هر جهت آراسته و اسلافش در ایران مشاهیر رجال و محط رحال بودند .

و در صفحه (۸۴) پس از اینکه تحصیل نکردن ویسوادى اورا نوشته است میگوید : از جمله روزی چهار عالم فاضل از مجتهدین نور در محضرش حاضر شدند چنان بیان نمود که هر چهار بی اختیار شده استدعای قبول در خدمت نمودند .

و همچنین است مطالب دیگر این کتاب تا آخر .

و ضمناً معلوم میشود که : نور که یکی از قراء مازندران است در آنروز دارالعلم بوده و بیش از چهار مجتهد در آنجا بودند .

و در صفحه (۲۱) مفاوضات میگوید : جمال مبارک پدرشان از وزراء بود نه از علماء و در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه علمی نیاموختند و با علماء و فضلاء معاشرت نمودند .

اولاً - خوب بود سال وزارت و محل وزارت اورا معین میکرد که کی بود و در کجا بود ؟ و اگر منظور از کلمه وزارت معنای مجازی دیگری است خوب بود بگوید : نوکر دولت یا یکی از حقه بازها بود . و ثانیاً - عبدالبهاء از باب اینکه دروغگو حافظه ندارد ، نوشته خود را در مقاله سیاح (ص ۸۱) فراموش کرده است که مینویسد : در عنفوان جوانی چون در مجالس مباحث مسائل الهی و دقائق حکمت نامتناهی حاضر گشتی و در محضر جمع غفیر علماء و فضلاء زبان گشودی کل حاضرین

حیران میشدند .

و در صفحه (۲۷) مفاوضات میگوید : جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلم و مدرسی نداشتند و در مکتبی وارد نشدند ولی فصاحت و بلاغت بیان مبارک در زبان عرب و الواح عربی العبارة محیر عقول فصحاء و بلغای عرب بود و کل مقرر و معتزفند که مثل و مانند‌ی ندارد .

عبدالبهاء اگر در مقاله سیاح مطالبی نوشته است که بدیهی البطلان و مسخره آمیز و خنده آور است ، چندان محذوری ندارد ، چون تألیف آنرا بشخص سیاحی نسبت داده است ، ولی جای بسی شگفت است که در این کتاب که بنام خود او منتشر شده است ، چگونه توانسته است امثال این مطالب شرم آور را بنویسد .

اگر جناب میرزا در زبان عرب تسلط داشت : خوب بود جملات عربی کتاب ایقان و بدیع را که در ادوات امر خود ساخته و بافته بود ، صحیح و درست ترکیب میکرد .

درست است هنگامیکه بدستور عبدالبهاء کتاب مفاوضات بچاپ میرسید (در سال ۱۳۲۵) هفت سال از زمان تصحیح اغلاط عبارات کتاب ایقان (که با مر عبدالبهاء در سال ۱۳۱۸ طبع شد در مرتبه دوم) میگذشت ، ولی متأسفانه کتاب بدیع را هنوز موفق باصلاح و تصحیح نشده اند ، و مقام فصاحت و بلاغت و استادی میرزا از همین کتاب روشن و واضح میشود که انصافاً در مهمل گوئی و غلط بافی نظیر و مثلی ندارد .

پیروان بهاء شاید در مسلک بهائیت این عمل (تقلب و خیانت در در خیانت مطالب علمی و تاریخی) جایز باشد ، و روی این اصل پیروان جناب بهاء هیچگونه اذاتکاب خیانت و پشت

ورود کردن مطالب تاریخی و علمی باکی ندارند، ولی نویسنده حکمی که مجوز این امر باشد، در کتب بهاء و باب ندیده‌ام، اگرچه خود عمل بزرگترین برهان و دلیل جواز است.

اینستکه نویسندگان بهائی در نوشته‌ها و گفته‌های خودشان هیچگونه رعایت موضوع امانت و درستی و عفت قلم را ننموده، قضایای علمی و تاریخی را تا توانسته‌اند بنفع خودشان و برای اثبات مدعای نادرست خودشان تحریف نموده‌اند.

میرزا ابوالفضل کلپایگانی در کتاب فرائد (ص ۴۶۰) گوید: امروز آن مقدار از فصاحت و بلاغت و لطف و جزالت که این عبد و امثال او در کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدسه مشاهده مینمایند و آوردن يك آیه مثل آنرا خارج از قوه بشر می‌شمارند ... الخ.

آری یکی از آیات ایقان (ص ۳۸ طبع اول) اینست: و كذلك نرش عليك من انوار شمس الحكمة والعرفان ليطمئن بها قلبك وتكون من الذين هم كانوا جناحين الايقان في هواء العلم مطيورا.

که سراسر از جهت لفظ و تعبیر و معنی (نرش، شمس الحكمة جناحين، هواء العلم، مطيورا) مفلوط است.

وبسی خوشوقت هستیم که: در چاپ دوم کتاب ایقان خود اهل ایقان و عبدالبهاء متوجه باغلاط این آیه معجز آسا (با صدها جملات دیگر) شده، و بکلی عبارت مزبور را عوض کردند.

در صفحه (۵۲) چاپ مصر (سال ۱۳۱۸) آن کتاب ملاحظه فرمائید: كذلك نورنا أفق سماء البيان من أنوار شمس الحكمة والعرفان ... طاروا بأجنحة الايقان في هواء محبة الرحمن.

و اگر این تصحیح از خود آنان صورت نمی‌گرفت: بطور مسلم وقوع این اغلاط را نیز یکی از معجزات و خوارق عادات میرزا می‌شمردند چنانکه امروز در باره اغلاط عبارات دیگر سید باب و میرزا بهاء همین حرف را می‌زنند.

و میرزا حیدرعلی اصفهانی بزرگترین مبلغ بهائیت در کتاب بهجت الصدور (ص ۳۹۹) می‌گوید: حضرت بهاء الله آسمانیستکه از آفاقش شمس انبیاء و مرسلین اشراق نموده مرسل رسل و منزل کتب و رب الارباب و سلطان مبداء و مآب است و بقدریک صندوق نوشتجات و صحف و الواح و آیات از حضرت احدیثش موجود و منتشر است و جمیع را کتب آسمانی و صحف ربانی و تورات صمدانی و انجیل رحمانی و قرآن یزدانی و بیان جلیل و واجب الاتباع میدانیم و در همه بیانات مبارکش صریحست که آیاتش تاویل و باطن و باطن ندارد و ظاهرش مقصود و مأهوبه است.

در این عبارات هم خوانندگان گرامی خودشان حکومت نمایند: زیرا بودن جناب میرزا مرسل رسل و رب الارباب و سلطان مبداء و مآب از آن مطالبی است که از نظر علم و فلسفه بجز مسخره و خرافی بودن مفهومی پیدا نمیکند، و همچنین داشتن يك صندوق صحف و آیات و الواح، زیرا اگر این صحف و آیات از جانب آسمان بوده است، پس چرا در میان مردم منتشر نموده است؟ و چطور شده است که مردم حتی خود بهائیان از آنها بی‌اطلاعند.

و اما مقصود بودن ظواهر کلمات میرزا: اگر همینطور است؟ پس چرا کلمات او را بهزاج و تاویل مینمایند؟ آیا ظاهر و صریح دعوی اتی

أَنَا اللهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، چیست؟ آیا رَبُّ الْأَرْبَابِ و سلطان مَبْدَه و مآب میتوانند برخلاف تمام شرایع گذشته، سخنانی بگویند؟ اگر انبیای گذشته را جناب میرزا فرستاده است: پس چگونه احکام و گفته‌های آنانرا تکذیب و نفی میکند؟

و باز در کتاب دلائل العرفان (ص ۶۱) میگوید: و سبب و سبزه نفر از اطراف عالم از نقباء و نجباء حولش مجتمع میشوند این در شیخ طبرسی که طبرستان است جمع شدند و بخونشان شهادت دادند أَنَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَ مَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ.

اولاً روایاتی که در این موضوع وارد شده است، همه تصریح دارند که چون امام دوازدهم در مکه ظهور کرد سبب و سبزه نفر اصحاب مخصوص آن حضرت از اطراف جهان در اطراف ایشان حاضر شده و انجام مأموریت میدهند.

رجوع کنید بجلد سیزدهم بحار الأنوار (طبع ۱۳۳۲ هجری) صفحه (۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲) و بکتاب غیبت طوسی (ص ۲۹۹) و بکتاب غیبت نعمانی (ص ۱۳۰) تا از خیانت و تحریف بزرگترین و فاضلترین مرد این جمعیت آگاه شوید.

در غیبت طوسی مینویسد: حضرت باقر علیه السلام فرمود: بیعت میکند قائم علیه السلام را در میان رکن و مقام سبب و چند نفر بشماره اهل بدر که در میان آنها نجباء از اهل مصر و ابدال از اهل شام و اخیار از اهل عراق خواهند بود.

و در غیبت نعمانی مینویسد: اصحاب آن حضرت بموجب دلالت روایات شریفه سبب و سبزه نفر هستند که از جانب قائم علیه السلام برای ولایات

عامل و نماینده و حاکم معین میشوند، و بوسیله آنان شرق و غرب زمین فتح میشود.

پس بطوریکه از روایات شریفه مستفاد میشود: ۱ - قائم پسربلا واسطه حضرت امام عسکری است، ۲ - در مکه ظهور خواهد کرد نه در شیراز ۳ - در همان موقع سبب و سبزه نفر از اطراف جهان که برگزیده مردم هستند در مکه حاضر شده و با آنحضرت بیعت میکنند ۴ - این جمعیت از جانب آنحضرت در شهرها و ممالک جهان سمت نمایندگی و مأموریت پیدا کرده و باقی خواهند بود، ۵ - اینها با مخالفین مبارزه کرده و غالب و فاتح میشوند نه اینکه در قلعه طبرسی از ترس نظامیان متحصن شده و بالأخره پس از چند مرتبه دفاع و حمله کردن همه مغلوب و مقتول گردند.

این سخن بسیار شبیه است بحرف آن شخصیکه میگفت: حضرت اسماعیل را در مصر بالای گل دسته شیر خورد، ظرفی پاسخ داد: حضرت اسماعیل نبود یوسف بود، مصر نبود کنعان بود شیر نبود گرس بود، گل دسته نبود چاه بود، در چاه هم نبود در بیابان بود، تازه خوردن گرس هم دروغ بود.

شما اگر بدقت در گفته‌های این جماعت مطالعه نمایید: همه را همین طور خواهید دید.

لائی گویی و برای مزید اطلاع خوانندگان محترم، قسمتی از لاف بهائیان گوئی و دروغ پرانیهای این جماعت را نیز در اینجا نقل میکنیم، تا بخوبی از خصوصیات گفته‌ها و نوشته‌ها و دعویهای برخلاف حقیقت و درستی این طائفه آگاه باشید.

عبدالبهاء در مکاتیب دوم (ص ۲۰۵ س ۳) میگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ

آوازه امرالله شرق و غرب را احاطه نموده و صیت عظمت جمال ابی جنوب و شمال را بحرکت آورده آهنگ تقدیس است که از اقلیم آمریکا بلند است و نعره یابها، الابهی است که از دور و نزدیک متواصل بملأ اعلیٰ شرق منور است غرب معطر است جهان معنبر است نفحات بقعه مبارک مشك اذفر است .

برای تصحیح نوشته ایشان باید بگوئیم : منظور عبدالبهاء شرق و غرب خانه مسکونی و شمال و جنوب اطاقهای عمارت مخصوص خویش است ، و همچنین مقصد او از شرق و غرب که منور و معطر شده است : شرق و غرب بقعه مبارک (مقبره جناب بهاء که در عکا است) میباشد ، و اما آهنگ تقدیس و نعره یابها را که از آمریکا بلند شده است : هر چه بخبر گزاری (رادیو و مجله و روزنامه) آمریکا مراجعه و گوش میدهم ؛ چیزی نمیشنویم و ممکن است در اثر نعره زدن زیاد آمریکاییها صدایشان گرفته شده است .

باز در مکاتیب دوم (ص ۱۷۶ س ۹) میگوید : در را بگشود و صلای عام داد جمیع فضلاء و علمای ملل هجوم آوردند و با اعتراض و جدال برخواستند و شبهات القاء نمودند و مسائل غامضه و مطالب معضله سؤال کردند و جواب شافی کافی استماع نمودند بقسمیکه کُل اذعان نمودند و اقرار بعلم بی پایان کردند .

جای بسی شگفت است که : در میان اصحاب ساده لوح ایشان کسی تا بحال پیدا نشده است که در این مورد بیرسد : خوب بود بجای این الفاظ و این همه دعویهای بالا و بلند نام یکی از آن علمای ملل و فضلاء را برده و شرح یکی از مباحثات و گفتگوهای آنان را نقل میکرد ؟ و کسی تا بحال

اعتراض نکرده است که : پس از این همه پرسش و اقرار بفضل و اعتراف بعلم و اذعان بمقام جناب بهاء چگونه یکی از آن فضلاء و علماء دعوت او را قبول نکرده و دعوی او را تصدیق ننموده است !

باز در مکاتیب دوم (ص ۲۲۹ س ۳) گوید : در ایران ملل متعدده موجود ، مسلمان و مسیحی و یهود و زردشتی ، و مذاهب متعدده نیز موفور ، بقوت تعالیم بهاء الله چنان تألیف و محبت در میان این ملل و امام حاصل گردید که حال مانند برادر و یا پدر و پسر و مادر و دختر بایکدیگر متحد و متفق و آمیزش مینمایند ، چون در محفل اجتماع کنند اگر شخصی وارد گردد از شدت الفت و محبت آنان حیران ماند .

اگر منظور ایشان چند نفر از بهائیان است که در اصل مسلمان و مسیحی و یهودی و زردشتی بودند ، و چون در محفل بهائیت حاضر و اجتماع میکنند ، اظهار محبت و دوستی مینمایند : این معنی ربطی بدین و درستی و نادرستی و حق و باطل ندارد ، هر مسلك و مرامی در دنیا همینطور است . امروز افرادی که تحت مسلك ماتریالیسم یا نازیسم یا کمونیسم تشریک مساعی میکنند ، هزاران مرتبه از بهائیان گرمتر و با وفاتر هستند ، و همچنین است جمعیت افراد احزاب و دسته های دیگر جهان .

و اگر مقصود ایشان اینست که اهالی ایران و مردم این مملکت از مسلمان و مسیحی و یهودی و زردشتی در اثر تعالیم جناب بهاء باهمدیگر مهربان و رفیق و متحد شده اند ؛ در پاسخ این کلام فقط لازمست بفکر و استدلال و سخن و هوش او بپردازیم ،

و ممکن است خوشحالی و سرور ایشان از این جهت باشد که : امروز در اثر شیوع بیدینی و سستی عقیده و ضعف دین (بطور کلی) افراد مذاهب

وادیان مختلف جهان با همدیگر يك رنگ و يکخوی وهم آهنك وهمساز هستند (البته در سینماها و آثارها و کافه‌های عمومی و مجالس رقص و محافل مخصوص) در این صورت پیشگویی ایشان درست خواهد شد.

باز در مکاتیب دوم (ص ۲۶۱ س ۳) گوید: این عبد پی ناصر و معین فریداً و حیدراً در حالت اسیری و بی‌مُجیری مسجون در قلعهٔ عکّا بود با وجود این الحمد لله بقرهٔ محبت الله چنان فتوحی حاصل شد که در زیر زنجیر تسخیر کشور آمریکا گشت و در زندان تارک و تنک علم در ممالک فرنگ بلند شد، حال اگر چه معلوم نیست ولی بانك این دهل بامداد معلوم میشود.

میگویند و مشهور است که: شب عاشق بیدل بلند باشد، ولی نه باین درازی و بلندی، الآن بیش از پنجاه سال است که هنوز بامداد نشده است تا علامت و آثار این فتوح (فتح آمریکا و فرنگ) معلوم گردد، بیچاره عبدالبهاء در این شب بلند تیره جان سپرد، و بجز در رؤیای کاذب بوصول بامداد فتوح نرسید.

آرزو و رؤیای عبدالبهاء شبیه به آرزو و پیشگویی حاجی محمد علی قدس است که پیوسته در آن قلعهٔ شیخ طبرسی مازندران مردم را امر بصبر و تحمل و استقامت کرده، و میگفت: ایران و ممالک جهان را تسخیر خواهیم کرد. و سلاطین جهان گیر را اسیر و دستگیر خواهیم نمود. باز در مکاتیب اول (ص ۲۶۸ س ۱) گوید: کون بحرکت آمد امکان مسرت یافت حقائق اشیاء معانی الهی جست ذرات کائنات دلیز ربّانی یافت شرق مطلع انوار شد و غرب افق اشراف گشت زمین آسمان شد و خاک تیره تا بانك گشت.

آنچه ما اطلاع داریم: از آن سال ساعت بساعت بر فجايع و بدبختی و گمراهی مردم افزوده شده، و تمایلات نفسانی و شهوات و هوی پرستی و ستمگری و اختلال امور و ناراحتی و هرج و مرج شدت پیدا میکند، امن و خوشی و اطمینان و اتحاد و برابری و روحانیت و حقیقت پرستی و درستی از میان ملل و اقوام جهان رخت بر بسته است، امروز مردم جهان چنان بسوی هوی پرستی و تظاهرات بیمعنی و راههای خطرناک میشتابند که: از مراحل حقیقت و تقوی و خدا پرستی بجز نام اثری نمانده است.

و شاید این اشراق در محیط دیگری بوده، و این نورانیت و روحانیت و سرور کائنات در عالم خارجی پدیدار گشته است؛ و اگر در روی همین زمین بوده است: بطور مسلم در عالم خواب بوده است، و این قسمت نیز یکی از رؤیاهای شریفهٔ عبدالبهاء میباشد.

و خود بهاء در ایقان (ص ۴۹ س ۲) گوید: و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی .. الخ.

در حدود صد سال است (یک قرن) که از عمر این مرام و مسلک میگذرد و بجای اینکه در یک قرن پیشرفت و توسعه‌ای پیدا شده، و اشخاص دانشمند و فهمیده باین مسلک گرویده بشوند: افراد عالم و دانشمندان دورهٔ اول و دوم این مسلک نیز از بین رفته (یا از جهان بهمان حال نادانی و گمراهی رفتند و یا متنبه شده و برگشتند) و بجز عدهٔ معدودی که آسامی آنها در دفاتر ثبت است (آنهم روی تقلید و تبعیت مسلک آباء و اجداد یا روی بیدینی) باقی نمانده‌اند.

و کسی از این باقیماندگان نادان و بیچاره نمیپرسد: شما که میگوئید

و اما چگونگی استدلال بهائیه بجملة گذشته از کتاب دانیال :
 عبدالبهاء در مفاضات (ص ۲۴) میگوید - بدایت این تاریخ قمری از بوم
 اعلان نبوت حضرت محمد است بر عموم اقلیم حجاز و آن سه سال بعد از
 بعثت بود زیرا در بدایت نبوت حضرت مستور بود و کسی جز خدیجه و
 ابن نوفل اطلاع نداشت بعد از سه سال اعلان گردید و جمال مبارک (بهاء)
 در سنه هزار و دو بستم و تود اعلان نبوت حضرت محمد اعلان ظهور فرمودند .
 و در باروقی همین صفحه میگوید : سال (۱۲۹۰) از اعلان نبوت
 حضرت محمد مطابق است با سنه (۱۲۸۰) از هجرت در این سال جمال مبارک
 در حین حرکت از بغداد بطرف اسلامبول در باغ رضوان که در بیرون شهر
 واقع است دوازده روز اقامت نمودند و در آنجا اعلان ظهور خود را
 بخواص اصحاب خود فرمودند .

در این استدلال مغالطه ها و چشم بندیهایی شده است :

۱ - باینکه در خود کتاب دانیال تصریح شده است بابتدای تاریخ
 این پیشگویی (و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن
 رجاست و برانی) که از روز تسخیر بیت المقدس و دستگیری و اسیری
 و محکومیت بنی اسرائیل بدست بخت نصر است : جناب عبدالبهاء بدون
 کوچکترین تناسب و ارتباط و بانهایت استادی و بی پروائی آغاز آنرا
 بوم اعلان نبوت خاتم النبیین گرفته است .

۲ - بوم اعلان نبوت همان روز بعثت است که : رسول اکرم صلی الله علیه و آله
 از همان روز مأموریت پیدا کرد برای ابلاغ و اعلان نبوت خود ، و البته
 موضوع تبلیغ مانند موضوعات دیگر شدت و ضعف و وسعت و ضیق داشته
 و باختلاف زمان و مکان و مقتضیات دیگر مختلف میشود ، و دائره تبلیغات

رسول اکرم صلی الله علیه و آله روز بروز روی بافرونی و وسعت گذاشته ، و تشکیلات
 آنحضرت هر دم نیر و مندتر و مجهز تر میشد ، و اگر نه : برای سه سال اول
 هیچگونه امتیاز و خصوصیتی نبوده است . و اینسخن برخلاف نوشته های
 همه مورخین جهان و قرآن است .

۳ - مبداء تاریخ (در صورتیکه معین و تصریح بآن نشود) یا از حین
 تکلم و سخن است ، و یا جاری بتاریخ معمولی خارجی است ، و اگر نه :
 هر کسی میتواند برای اثبات مرام و مطلوب حق یا باطل خود بأمثال
 اینجملات تمسک نموده ، و از پیش خود مبداء تاریخی (از تولد سلطانی ،
 سلطنت پادشاهی ، فوت حاکمی ، از حدوث امر مهمی) درست کرده ، و
 بمرام خود تطبیق بدهد .

۴ - خنده آورتر اینستکه : چون در سال هزار و سیصد و سی و پنج
 قمری حادثه قابل توجهی در امر بهائیت رخ نداده ، و کوچکترین پیشرفت
 و قوت و توسعه در اینمسلك پیدا نگردید : جناب شوقی افندی بدون
 اینکه از سستی و بطلان و موهون بودن سخن خود اندیشه داشته باشد ،
 در لوح سابق خود میگوید : منظور همال شمسی است ، در صورتیکه
 اینقسمت تتمه قسمت گذشته است ، و بموجب اینسخن هیچگونه انطباق
 و تماسی در آیه دانیال پیدا نخواهد بود ، زیرا در این صورت سال (۱۲۹۰)
 شمسی از تاریخ سال سوم بعثت منطبق بسال (۱۲۵۱) قمری می شود ،
 و معلوم است در آنسال اثری از دعوی سید باب و میرزا بهاء نبوده است .
 پس خود شوقی افندی (بدون توجه و شعور) پایه استدلال و اساس
 احتجاج عبدالبهاء را نقش بر آب نموده است :

و اما حقیقت کلام دانیال : احتمال قوی دارد که اشاره بولادت

مسعود حضرت خاتم النبیین و آیام ظهور و شیوع دعوت آنحضرت باشد ، زیرا فاصله تخریب بیت المقدس و تولد رسول اکرم ص در میان موثرترین واقوام و ملل بی نهایت مختلف است (رجوع شود به تنبیه و اشراف مسعودی و کتب دیگر) و ممکن است در واقع هزار دو بیست و نود سال فاصله باشد ، چنانکه مقتضای برخی از اقوال همین است .

۵ - نویسنده این مجموعه این عنوانرا در چاپ اول این کتاب که در سال (۱۳۳۴ شمسی) منتشر شده است درج نکرده بودم و این موقع که در سال (۱۳۳۹ شمسی) مشغول چاپ دوم این کتاب هستم ، اینقسمترا اضافه میکنم ، یعنی چهار سال بعد از وعده فتح جناب شوقی افندی ، و جای بسی عجب و شگفت است که وعده ایشان بعکس شد : و بجای آنکه امر بهائیت عالمگیر و شرق و غرب را بگیرد : خود او در سفر اروپا مسکنه کرده و از اینجهان در گذشت .

و فعلاً ریاست بهائیت را کسی عهده دار نبوده ، و امردامری تحت هیئتی که انتخاب و معین شده است اداره میشود . و بطوریکه بعضی از مطلعین اظهار میکردند : در میان آن هیئت چند تن از افراد خارجی نیز عضویت داشته و صاحب نظر هستند .

و آیا دوام و بقاء این نقشه و این تشکیلات تا کی باشد : البته وابسته به جریان و صلاح و اقتضای سیاست حکومتبهائیتستکه در این امر منتفع و بهره مند هستند .

و جای تعجب و حیرت است که : چگونه برخی از افراد این حزب چشم بسته و بدون تعقل و تفکر مفتون و گرویده این مسلک شده ، و هیچگونه توجهی بجهت ضعف آن ندارند .

آری اینها نمونه بود از لاف گوئی و سخنهای بی پایه و دعویهای

خارج از میزان جناب میرزا و عبدالبهاء ، و شوقی افندی و اگر بخواهیم همه کلمات بی سر و ته ایشانرا جمع و نقل کنیم : کتاب مستغلی خواهد بود .

و منظور ما از نوشتن این باب (نبوت و درستی) بیدار کردن و آگاه نمودن خوانندگان گرامیست تا : بدانند که نبوت میرزا روی چه اساس و پایه برقرار شده ، و دعوی دعوت او بر محور چه اصل و قانونی میچرخد .

اصل نهم - کتاب آسمانی

کتاب آسمانی بر دو قسم است .

اول - کتابیستکه از لحاظ تنها مطالب (معارف و حقائق الهی و قواعد و کلیات اخلاقی و قوانین و دستورات عملی) دارای برتری و تفوق بوده ، و در تنظیم و بیان آن ، سعادت و خوشبختی بشر در زندگی ظاهری و باطنی منظور شده است .

دوم - کتابیستکه گذشته از جنبه مطالب و معانی از جهت الفاظ و عبارات نیز دارای خصوصیات و امتیازات فائمه میباشد که : بشر از نوشتن امثال آن کلمات و از تنظیم آن تعبیرات عاجز و ناتوان خواهد بود .

و بطور کلی ؛ کتاب آسمانی خود بزرگترین معجزه و بالانبرین دلیل و برهانست برای اثبات مقام نبوت و رسالت آورنده و دارنده آن که : اگر افراد بشر اتفاق و تباثی کنند برای جمع و تألیف چنین کتابی البته از آوردن مثل آن عاجز خواهند بود .

نبوت شخص نبی از جهت طول زمان و مدت : وابسته ببقای اعتبار

و محفوظ ماندن جهت اعجاز کتاب آن پیغمبر است، و تا روزیکه تفوق و برتری و خارق العاده بودن آن کتاب محفوظ مانده، و مثل و نظیری برای آن آورد نشده است؛ اعتبار و حجیت آن کتاب و آورنده آن باقی خواهد بود.

تورات و زبور و انجیل و کتابهای آسمانی دیگر (از عهد عتیق و جدید) همه دارای برتری معنوی و اعجاز از جهت مطالب بودند، و چون رسول جدیدی برانگیخته شده و شریعت تازه میآورد: قهرآ دارای کتاب جدیدی بود که از جهت معارف الهی و قوانین دینی و کلیات اخلاقی و دستورات و وظائف اجتماعی بر کتاب آسمانی سابق برتری و تفوق داشت، چنانکه اینمعنی در تورات و انجیل مشهود است.

و چون نوبت به پیغمبر اسلام رسیده، و جهت خاتمیت آنحضرت و بقای دین و همیشگی شریعت از محرز گردید: قهرآ لازم بود کتاب آسمانی او نیز از هر جهت دارای امتیازات و تفوق فائمه بوده، و برای همیشه در میان بشر برتری و معجزه بودن آن محفوظ باشد.

اینستکه در آیات بسیاری باین موضوع تصریح شده است: لَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ - برای ابد نخواهند توانست نظیر آنرا بیاورند. لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ - خط بطلان و منسوخیت هیچگاه بر روی مطالب و حقائق آن کشیده نخواهد شد. تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا - بزرگ است خدائیکه قرآن را بر بنده خود نازل کرده است تا جهانیان را بسوی حق دعوت نماید. مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ - در این کتاب کوچکترین امری را فروگذار نکردیم. وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً - در این قرآن شرح و تفصیل هر چیزی هست.

وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ - وحی شده است بسوی من این قرآن تا انذار نمایم شما و هر کسی را که بعد از شما خواهد آمد. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ - محمد و آله و سلم رسول خدا و ختم کننده انبیاء است.

آری هر چه مباحث علم و فلسفه ترقی کرده، و دانشهای علوم بشر سیر تکاملی خود را تکمیل میکند: هدایت و نورانیت قرآن روشنتر و افزونتر گشته، و معارف و حقائق آن واضح و مشهود میشود. امر و فلاسفه جهان و بزرگان دانشمندان شرق و غرب در مقام علوم و قوانین و معارف قرآن مجید انگشت حیرت بدنندان گرفته و سرخسوع پائین میآورند.

اشخاصیکه در مقابل عبارات و معانی و حقائق این کتاب عظیم آسمانی خود نمایی و خودبینی داشته، و بمقابله و طرقت بر خاسته اند: در نتیجه خود را رسوا و مفتضح نموده، و نادانی و جهالت و حقد و بیخردی خود را ثابت کرده اند.

کتاب بیان سید باب از آن اشخاصی است که: از جهالت و نادانی سید باب مردم استفاده کرده، و ادعاه نمود که کلمات و جملات من از جانب خداوند بوده و آیات منزله الهیه است. و روی سادگی و بی اطلاعی خود اظهار میکرده که: کسی نمیتواند نظیر یکسوره بلکه یک آیه بلکه یک حرف آنرا بیاورد، و عجب در اینجاست که، دوستان و پیروان ایشان هیچگاه از جناب سید سؤال نمودند: آیا اعجاز و خارق الطبیعه بودن کلمات شما از نظر فصاحت و بلاغت الفاظ و جملات است یا از لحاظ معانی و مطالب یا از جهات دیگر؟

ما این دعوی سید را اگر کاشف از امراض و اغراض نفسانی او ندانیم، بطور مسلم روی همان سادگی و عدم تشخیص و بی اطلاعی او بوده است؛ زیرا که نوشته‌های سید نه تنها کوچکترین امتیاز و تفریقی بر کلمات متداوله ندارد، بلکه همه از جهات قواعد ادبی و موازین علمی در نهایت درجه سستی وضعی بوده، حتی در برخی از موارد کاملاً خنده آور و مسخره آمیز است.

و برای اینکه در این موضوع نیز تنها پیش قاضی نرفته و بدون مدرک حکمی نداده باشیم: قسمتی از کلمات مربوطه او را در اینجا از مهمترین کتاب او بیان نقل مینمائیم، تا خوانندگان محترم خود حکومت نمایند.

در باب خامس عشر از واحد نانی میگوید: و شتون فارسیه بعینه مثل شتون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات فارسی بعین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده مینماید و یقین میکند که غیر الله قادر بر این کلام نبوده و نیست... و همین قسم اگر مؤمنین بر رسول الله و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم (سید باب) و بیان همان ظهور رسول الله است بنحو اشرف در آخرت، و این کتاب بعینه همان فرقان است که بنحو اشرف نازل شده در آخرت، احدی از مؤمنین بقرآن خارج از زمین خود نشده و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده... الخ.

پس بموجب دعوی و اظهار سید باب: کسی نتواند مثال این جمالات را بنویسد، و سید باب همان رسول اکرم است، و بیان او همان قرآن مجید است، و سید باب و کتاب بیان از رسول اکرم و قرآن اشرف و بالاترند

و قیامت و آخرت مسلمین عبارت از ایام ظهور سید باب است.

و اینجانب برای اینکه افکار خوانندگان محترم مشوب نشود، توضیح بیشتری نمیدهم، و انتظار دارم که مکرر این عبارتها را بدقت مطالعه نموده، و درباره اعجاز لفظی و معنوی آن حکم کنید،

- در باب اول از واحد سابع میگوید: در هر ظهور خداوند دوست میدارد که کل شیء جدید شود و از اینجهت امر فرموده که در هر دوست و دو سال (بعد کلمه رب یا علی محمد) یکدفعه هر نفسی مایمک خود را از کتب مجدد کند باینکه در ماه عذب ریزد یا آنکه بنفسی عطاء کند... الخ.

در اینجا هم سید باب با این عبارات آسمانی و معجز آسای مخصوص خود میگوید: بخاطر اینکه کسی از روی کراهت کلمه را نبیند و از دیدن آن حرف نامطلوب متأثر نشود سزاوار است که در هر دوست و دو سال (اختیار این عدد هم بخاطر اینست که موافق باشد با عدد اسم خودش) کتابهای را که جمع کرده بود همه را در آب شیرین ریخته و محو کند.

ملاحظه فرمائید که: خدای قرن نوزدهم تا چه اندازه بدانش و علم علاقه مند بوده، و تا کجا برای یکدوره زحمات اشخاص دانشمندی که در نتیجه يك عمر مطالعه و وقت کتابی را تألیف میکنند، ارزش میدهد. پس ما باید بموجب حکم صریح این کتاب آسمانی که بشر از آوردن نظیر آن عاجز است: تمام کتابخانه‌ها و تألیفات موجوده و گذشته را محو و نابود کنیم.

آری این کتاب آسمانی میگوید: کتابخانه‌های عمومی جهان را آتش بزنید، کتابهای خطی و چاپی فلاسفه و محققین و بزرگان علم و دانش را بدریا بریزید، آثار علمی و تحقیقی گذشتگان را بشوئید.

و در مکاتیب دوم (ص ۲۶۶ س ۶) میگوید: و در یوم ظهور حضرت اعلیٰ منطوق بیان ضرب آعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الامن آمن و صدق بود.

خوبست که خدای بیان باین امر توفیق نیافت، و اگر نه: تمام کتابهای علمی و تاریخی سوخته میشد، و همه مردم بجز یکمشت ساده لوح و عوام و نادان فریب خورده مقتول و معدوم میشدند، و در نتیجه: یکمشت مردم جاهل و خونخوار میماند و کتاب بیان.

آری خدای بیان هر چه زودتر از گفته خود نادم شده، و پیش از اینکه احکام بیان بمرحله اجرا برسد: شخص دیگر را برانگیخت. و ایندفعه برخلاف گذشته: حکم کرد باینکه باجمیع افراد بشر از هر قوم و ملتی باشند باید بنهایت دوستی و راستی و امانت و الفت و اتحاد معامله کردند (بل الفخر لمن یحب العالم).

و در باب ثامن از واحد سادس میگوید: اگر کسی بغیر آیات الله (کلمات سید باب) احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سیل... و آنچه در قرآن نازل شده دون احتجاج بآن نبوده که اگر کُل بر آن واقف شده بودند امروز ایشان سهلتر بود... و امر شده که در هر توزه روز یکدفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و پراهمین بوده و هست... و حال قریب بسه سال متجاوز است و امر الله (خود سید باب) ظاهر شده تا آنکه امروز محل مقصود را در جبل (ماکو و چهریق) قرار داده اید و حال آنکه بر آن حجّتی که دین کلّ مسلمین بر او برپاست ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که

اتبان بآیه نماید... باوجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را، فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آباتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را، لعل بر شمس حقیقت حزنی وارد نیاید الخ.

در این کلمات آسمانی و سراسر اعجاز سید باب (که واقعا از جهت مسخره آمیزی بحد اعجاز است) امور چندی ملاحظه میشود:

۱ - میگوید: دلیل و برهان بیغمیر اسلام تنها آیات نازل شده بود اولاً - رسول اکرم بمقتضای هر مجلس و بتناسب هر محل و موردی معجزه داشته است که خود قرآن مجید هم بآنها اشاره میکند.

ثانیاً - معجزه بودن آیات الهیه صحیح است: ولی بشرط اینکه حقیقتاً از جانب خدا باشد نه مجعول و ساخته شده و رسواکننده.

۲ - میگوید: کسی نتواند مدعی شد نزول آیات را.

در صورتیکه هر شخصیکه چند سال تحصیل ادبیات مختصری (فارسی یا عربی) نمود بطور مسلم بهتر از آیات سید باب را درست خواهد کرد، و از این جهت است که: پس از سید باب باندازه ای نزول آیات رائج و معمولی به گردید که هر کسیکه مختصر سواد و اطلاعی داشت شروع کرد بنوشتن آیات: رجوع شود بحالات و نوشتهجات میرزا محمد علی قدّوس، میرزا محمد علمی زنجانی، میرزا حسین بشری، قرّة العین قزوینی، میرزا حسینعلی نوری، میرزا یحیی طبع ازل، پسران میرزا حسین علی، میرزا اسدالله دیان، میرزا غوغا، شیخ اسمعیل، حاجی ملاهاشم، و دیگران.

و چون خود سید باب هم متوجه بود که: دیگران بهتر از خود او باین امر قادر خواهند بود، اینستکه در آخر کلامش گفت: اگر نفسی

ادعاه کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را .

این بود چند نمونه از بهترین آیات و منظمترین کلمات سید باب ، و کلمات دیگر ایشان را هم (از کتابهای دیگرش) در ابواب متفرقه این کتاب بدقت مطالعه کرده ، و خودتان حکومت کنید .

خصوصیات مهمترین کتاب و بالاترین نوشته سید باب که پس از دیگر بیان تألیفات دیگرش تنظیم نموده است : کتاب بیان است ، زیرا سید در مرتبه اول (البته پس از تألیف چند کتاب مانند صحیفه بین الحرمین و غیر آن که چندان اهمیت ندارند و یا فعلا در دسترس ما نیست) شرح سوره یوسف را بنام احسن القصص تألیف کرده و بوسیله بشروئی و دیگران منتشر شد ، سپس تفسیر سوره کوثر را نوشته و بوسیله سید یحیی دارابی منتشر کرد ، و چون باصفهان تبعید میشود : در آنجا هم تفسیر سوره العصر را مینویسد .

سید باب در ابتدای امر خود بجز دعوی رکن رابع (نیابت سید رشتی و بایست) اظهار نمیکرد ، و پس از مدتی که پیشرفت خود را در قلوب مردم ساده لوح مشاهده مینماید : بخود مفرور شده و ادعاه میکند که حجّه منتظر و مهدی موعود هستم ، و سپس که مجبور میشود مهدویت را بمعنی کلی و نوعی بزند : منافاتی در میان مهدویت نوعی و دعوی نبوت ندیده ، و در ایام اقامت و محبوس شدنش در ماکو و چهریق ، شروع بنوشتن کتاب بیان میکند .

سید باب در نوشتن بیان هر چه میتواند قدرت علمی و فکری خود را بکار برده ، و خواسته است کتاب جدید و دستورات تازه و احکام و قوانین جدیدی را بیاورد ، و در اولین مرتبه تألیف خود را بنوزده واحد

و هر واحد را بنوزده باب تقسیم میکنند که مجموع ابواب کتاب به سیصد و شصت و یک باب ختمی میشود .

وروی این نقشه سید باب مجبور میشود که : در هر باب موضوعی جدید و حکمی تازه و قانون مستقلی را شرح و توضیح بدهد ، اینست که بترتیب معهود و معمول فصول عقائد و آداب فقه (توحید ، نبوت ، کتاب ، قیامت ، طهارت ، صلوة ، و فروعات آنها) را ذکر نموده ، و بطوریکه در کلمات آینده اصریح شده است : یازده واحد آنرا نوشته است .

و متأسفانه از این یازده واحد نیز بجز هشت واحد و ده باب (باب دهم از واحد نهم) در دست مردم نبوده ، و ما بقی از میان رفته است ، چنانکه در مقدمه نقطه الکاف (ص ۳۵) هم باین معنی اشاره میکند .

سید باب در مقدمه کتاب بیان میگوید : و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعدد کل شیء (مساوی است با عدد ۳۶۱) و در ظل هر بابی ملائکه سموات و ارض و مابینهما باذن الله مسبح اند و مکبر و مقدس اند و ممجّد و عاملند ... الخ .

و چون نتوانسته است این نقشه را (۱۹ واحد) تکمیل کند : در نوشته های اخیر خود شروع بیافندگی نموده ، و میخواهد از این نقصان و عجز پرده پوشی نماید .

اینست که در رساله للثمرة (ص ۷ س ۸) میگوید : و ان ابواب الیّان قد قدر علی عدد کل شیء . ولیکنما اظهرناه الا احدى عشر واحداً لیکل هیکل واحد من هیاکل التسعة ... ثم یقول فی (ص ۸ س ۱) و ان اظهر الله عزاً فی آیامک (خطاب به نمره است که صبح ازل باشد) ف اظهر منا هج الثمانية

باذن الله... وفي (ص ۸ س ۷) وَإِنْ يُظْهِرَ اللَّهُ عِزًّا فِي أَيَّامِكَ فَاصْبِرْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ وَلَا تُبَدِّلْ حَرْفًا فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ .. وفي (ص ۸ س ۱۳) ويحضر من آثار الله اليك سبعة واحد فَإِنَّا كُنَّا لَمُقْسِمِينَ خُذِ الْوَاحِدَ لِنَفْسِكَ نُمَّ هَبْ كُلَّ وَاحِدٍ لِمَنْ فِي أَرْضٍ مِنْ فَاءٍ وَعَيْنٍ وَخَاءٍ وَالْفِ وَمِيمٍ وَكَافٍ عِبَادِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ - ابواب كتاب بيان تقدیر شده است روی عدد كل شیء (۳۶۱) ولی ما ظاهر نکردیم مگر یازده واحد آنرا که هر واحد برای هیگلی باشد از هیماکل نه گانه واگر در ایام زندگانی تو عزت و قوتی باشد پس هشت واحد دیگر را نیز باذن خدا ظاهر کن تا نوزده واحد تمام باشد واگر عزت و قدرتی نشد پس صبر کن بر آنچه نازل شده است و حرفی را از آن تبدیل نکن . . . هفت واحد از آنرا حاضر کرده و قسمت میکنیم که يك واحد آن برای خود تو باشد و شش واحد دیگر را تقسیم کن برای بلاد زمین که ارض فاء وعین و خاء و الف و میم و کاف باشد سپس تفصیل اسامی اشخاص و بلاد را شرح میدهد .

و در نقطه الكاف (ص ۲۴۴) میگوید : ولهذا بعدد واحد (۱۹) از آثار ظاهر خود که طبق باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات و لباس مبارک و خاتم شریف و امثال آنرا بجهت حضرت ازل فرستادند و وصیت نامه نیز فرموده بودند و نص بولایت و وصایت ایشان فرموده و فرمایش کرده بودند که هشت واحد بیان را بنویسید و هر گاه من یظهره الله در زمان تو باقتدار ظاهر گردید بیان را نسخ نما و آنچه که الهام مینمایم بر قلب تو عمل نما... الخ

از تصریح نوشته این کتاب که مؤلف آن معاصر و ناظر حوادث و قضایا بوده ، معلوم می شود که : کوچکترین خلاقی در وصایت و نیابت میرزا یحیی

نبوده است ، و تتمیم کتاب بیان بموجب دستور خود سید باب بمهده او واگذار شده است .

این موضوع از نوشته خود سید باب هم در رساله الثمرة واضح میشود زیرا که مراد از ثمره همان میرزا یحیی است ، و در ضمن نوشته های سید نیز کلاماً باسم و لقب او تصریح شده است .

یکی از قضایای عجیب اینست که : میرزا بهاء با این موضوع تاریخی مسلم و بانص خود سید باب مخالفت کرده ، و نیابت میرزا یحیی را بکلی انکار نموده ، و خود را وصی و من یظهره الله خواند .

باز در رساله الثمرة (ص ۳۸ س ۱۱) میگوید : وقد نزل فی البیان بَأَنَّ مَقَادِيرَ الْأَحْكَامِ قَدْ قُضِيَتْ فِي تِسْعَةِ عَشَرَ وَاحِدًا وَقَدْ ظَهَرَ إِلَيَّ حِينَئِذٍ إِحْدَى عَشَرَ وَاحِدًا وَاحْتِجَابَ الثَّمَانِيَةِ فِي مَشِيَةِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَإِنَّ الْحُكْمَ عَلَيَّ مَا ظَهَرَ لِعَلِيِّ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَمْ يَظْهَرَ - در بیان نازل شده است که احکام در نوزده واحد شرح داده شده است و تا هر روز یازده واحد آن ظاهر و هشت واحد دیگر آن هنوز در مشیت پروردگار محجوب است و روی ظاهر شده حکم میشود نه روی آنچه خدا خواسته ولی ظاهر نشده است .

متأسفانه این ابواب ناقص مانده ، و دین بیان با آن نقشه که تنظیم شده بود که بعدد كل شیء باشد : عملی نشده است ، و بطوریکه گفتیم بافند گیهای جناب سید تمام شده ، و نتوانسته است ابواب باقیه آنرا تنظیم و ترتیب بدهد .

و تا بحال نشنیده بودیم که پیغمبری از آسمان کتاب ناقصی بیآورد ، و تکمیل آنرا به وصی خود یا پیغمبر دیگر واگذارد . و عجیبتر اینست که پیغمبر دیگر هم (بهاء) بجای تکمیل ، آنرا باطل و منسوخ کند .

و باید گفت که: خدای سید باب از تکمیل دین و کتاب سید باب نام و پشیمان شده، و چون متوجه شده است که دین باب و سخنان عجیب او در قرن نوزدهم عملی نمیشود: از همان نصف کاری کتاب بیان از تصمیم خود منصرف شده، و برای برانگیختن میرزا بهاء و انزال کتاب اقدس تصمیم گرفته است.

مسیونیکلا در مقدمه کتاب خود (مذاهب ملل متمدنه س ۳۰ ترجمه فارسی ط ایران) میگوید: زیرا که میرزا یحیی بناء بر عقیده تمام بایه خلیفه بلا حرف باب بوده است، و هیچکس نباید در این باب تردیدی داشته باشد، و بهائیتی که او را انکار میکنند بی وجدان هستند. مشکل دیگر اینکه این خلیفه یعنی میرزا یحیی بیان را تکمیل کرده است، و این کاری بوده است که برای من بظهوره الله محفوظ گذارده، و بطوریکه خود صبح ازل بمن اظهار کرد اینکار را انجام داده است، اگر چه چنین کاری بنظر من غیر ممکن میآید:

کتاب آسمانی پس لازم است نظری دیگر در کتاب آسمانی اقدس اقدس بهاء که از ساخته و پرداخته های جناب میرزا حسینعلی بهاء است نموده، و به بینیم خدای اقدس در این کتاب چه حکم جدید و قانون بدیع و امر تازه را برای مردم بیچاره نازل نموده است.

آری به بینیم اقدس چه تازه آورده است.

آغاز کتاب اقدس اینست: **إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفَانَ مَشْرِقٍ وَحِيَّةٍ وَمَطْلِعَ أَمْرِهِ الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ** - نخستین چیزی که خداوند بر بندگان خود فرض نموده است، شناختن

مشرق و وحی و مطلع امر او است، چنان مشرق و حسیکه در عالم امر و خلق مقام او مقام نفس پروردگار میباشد.

منظور میرزا از مشرق وحی و مطلع امر: آن کسی است که وحی و کارهای پروردگار متعال در وجود او ظاهر و از او بروز میکند (پیغمبر) و مقصود اصلی او در اینجا وجود خودش میباشد.

در همین جمله مختصر خطاهایی دیده میشود.

۱ - نخستین وظیفه وجدانی بشر شناختن آفریننده جهان و پروردگار جهانیان است (در صورتیکه مقصود از کتابت نوشتن تکوینی باشد) و شناختن پیغمبر پس از معرفت و تصدیق وجود او است و تا انسان وجود پروردگار جهان را تصدیق ننموده است: چگونه ممکن است درصدد معرفت رسول او باشد.

و اگر مقصود میرزا اینست که: وظیفه بشر پس از معرفت خداوند متعال که محرر و نایب است، (در مقام تشریح) شناختن نماینده و رسول او است.

اولاً بشر چنین وظیفه وجدانی را ندارد، بلکه ابلاغ و تعریف و بیان وظیفه رسول است، چنانکه پیامبران خدا همیشه مردم را بسوی حق دعوت کرده، و پیش از توجه دیگران خودشانرا بسمت نمایندگی و رسالت معرفی مینمودند.

ثانیاً کتابت و تعیین وظیفه و تکلیف پس از معرفت رسالت و تصدیق نبوت است، پس جمله (کتب الله علی العباد عرفان) معنی ندارد.

۲ - اطلاق جمله (مشرق و وحی) بر شخص پیغمبر جایز نیست، زیرا که پیغمبر مهبط وحی است نه مشرق وحی، چنانکه در زیارت جامعه

نیز میفرماید: وَمَهَيْتُ الْوَحْيَ وَخُزَّانَ الْعِلْمِ .

۳ - بودن مقام پیغمبر در مقام نفس پروردگار (در عالم امر و خلق) با هیچ فلسفه و مبانی علمی جور نمیآید .

پس جناب میرزا در آغاز کتاب خود تنها منظورش معرفی کردن خویش و تثبیت مقام ربوبیت والوهیت خود بوده ، و بجای اینکه مردم را بسوی مبده حق دعوت نماید : بسوی خود میخواند .

در صفحه (۱۵ س ۱) میگوید : لَيْسَ لِمَطْلَعِ الْأَمْرِ شَرِيكَ فِي الْعِصْمَةِ الْكِبْرِيُّ إِنَّهُ لَمُظْهَرٌ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ فِي مَلَكُوتِ الْأَنْشَاءِ .

عبدالبهاء در مفادضات (ص ۱۲۹) این جمله را تفسیر میکند که : عصمت کبری عصمت ذاتی است که قابل انفکاک نباشد مانند علم و قدرت که نسبت بحق لزوم ذاتی دارند و مطلع امر مظهر یفعل ما یشاء است و این مقام مختص بذات مقدس است و مادون را نصیبی از این کمال ذاتی نه یعنی مظاهر کلیه را چون عصمت ذاتیه محقق لهذا آنچه از ایشان صادر عین حقیقت و مطابق واقع است ، آنچه گویند قول حق و آنچه مجری دارند عمل صدق است .

ظاهراً مقصود میرزا بهاء از مطلع امر وجود خودش باشد ، اگرچه عبدالبهاء این کلمه را بیک معنی کلی و عمومی (مظاهر کلیه) زده است ، و بهر تقدیر : غرض اثبات عصمت کبری داشتن و فعال ما یشاء بودن میرزا است که کسی را حق اعتراض و ایرادی بر وجود مبارک او نباشد .

آری در مقابل اشتباهات بیشمار و خطاهای بسیار میرزا بهاء ، بجز برهان عصمت و فعال ما یشاء بودن ایشان ، بهیچ امری نمیشود متوسل شده ، و خطا پوشی کرد .

اگر میرزا در کتابها و الواح خود هزاران اغلاط ادبی و علمی (لفظی و معنوی) دارد : باز بقول عبدالبهاء - آنچه میگویند قول حق است و آنچه مجری دارند عمل صدق است .

و اگر میرزا بهاء در نوشته های خود هزاران خیانتکاری و دروغ و حيله و رزی و تقلب نموده است : باید گفت ایشان عصمت کبری دارند و عصمت لازم لاینفک وجود ایشان بوده ، و هیچگونه غلط و خطائی از وجود ایشان سر نمیزند .

خداوند در باره رسول اکرم ﷺ میفرماید : وَلَوْ تَوَلَّوْا عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَابِلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ - اگر سخنی از خود گوید البته رك قلب او را قطع میکنیم ، ولی جناب میرزا عصمت ذاتی داشته و فعال ما یشاء است .

پیغمبر اسلام ﷺ با مقام عبودیت و تسلیم و بندگی (أَشْهُدَانَنَّا مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ) افتخار نموده ، و بجز خضوع و اطاعت صرف (ما یشاء و نوالا) آن یشاء الله مرتبه ای را دعوی نمیکند ، ولی جناب میرزا تصور میکند که : کمال مقام نبوت و رسالت در اینست که شخص نبی در مقابل عظمت پروردگار متعال اختیار تام و فعالیت به ما یشاء داشته باشد .

باز در صفحه (۲۸ س ۱۱) میگوید : قَدْ حَضَرْتُ لَدَى الْعَرْشِ عَرَانِضُ شَتَّى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَسَلُّوا فِيهَا اللَّهُ رَبَّ مَا بُرِي وَمَا لَا بُرِي رَبِّ الْعَالَمِينَ لِيَذَا نَزَّلْنَا اللُّوحَ وَرَبَّنَا بِطَرَايِ الْأَمْرِ لَعَلَّ النَّاسَ بِأَحْكَامِ رَبِّهِمْ يَعْمَلُونَ وَكَذَلِكَ سَأَلْنَا مِنْ قَبْلِ فِي سِنِينَ مُتَوَالِيَاتٍ وَأَمْسَكْنَا الْقَلَمَ حِكْمَةً مِنْ لَدُنَّا إِلَى أَنْ حَضَرْتُ كَتَبْتُ مِنْ أَنْفُسِ مَعْدُودَاتٍ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ لِيَذَا أَجَبْنَا هُمْ بِالْحَقِّ بِمَا يَحْيِي بِهِ الْقُلُوبُ يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ لَا تَزِنُوا كِتَابَ اللَّهِ بِمَا عِنْدَكُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ

وَالْعُلُومُ إِنَّهُ لَقِسْطُ الْحَقِّ بَيْنَ الْحَقِّ قَدْ يُوزَنُ مَا عِنْدَ الْأُمَمِ بِهَذَا الْقِسْطِ الْأَعْظَمِ وَإِنَّهُ بِنَفْسِهِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - عریضه های مختلفی بعرض (بیشگاه جناب میرزا که عرض خدای میرزا است) رسیده و مؤمنین از خدای جهانیان پرسیده اند که (که کتاب احکام و قوانین و دستوراتی نوشته شود) اینست که این کتاب را نوشته و آنرا بسبب امر و حکم نیت دادیم تا مردم با حکام پروردگار خود عمل کنند، و در سالهای گذشته نیز از ما این سؤال را کرده اند و ما روی صلاح و حکمت اقدام بآن نکرده بودیم، تا اینکه نامه هائی از جمعی در همین روزها رسید و ما مسئلت آنرا اجابت کرده و کتابی نوشتیم که موجب حیات قلوب است، و علماء نباید مطالب و الفاظ این کتاب را با قواعد و موازین علمی که آموخته اند بسنجند بلکه قواعد علمی را میباید با کلمات این کتاب میزان کنند و این کتاب را با خود آن میزان کنند.

جناب میرزا در این جملات معجز آسا واقعا اعجاز کرده و انصافا داد سخنور را پیاپی رسانیده است.

۱ - قَدْ حَضَرْتُ - حضور نامه برخلاف استعمال فصحاء است.

۲ - عَرَأْتُ شَيْئًا - بمعنی عرائض پراکنده شده و مشتت است نه

بمعنی مختلف که مقصود میرزا است.

۳ - لَدَى الْعَرْشِ - لابد از باب قَلْبِ الْمُؤْمِنِ عَرْشِ الرَّحْمَنِ است

ولی در این صورت هم حضور عریضه لدى القلب بمعنی است.

۳ - سَمَلُوا فِيهَا اللَّهُ - مسئول عنه ذکر نشده است.

۵ - فِيهَا اللَّهُ - عریضه متوجه بعرض است و خطاب و سؤال از خدا

و این دو قسمت با هم جور نیستند، در صورتیکه مؤمنین با عرض طرف هستند نه با خداوند و اگر منظور از عرض تخت میرزا باشد، پس خدا هم خود

ادخواهد بود.

۶ - رَبِّ مَا يُرَى .. الخ - این اوصاف در این مقام کاملا بیوجه و بی جهت و برخلاف بلاغت کلام است.

۷ - بطراز الأمر - اطلاق کلمه امر با امر و احکام و قوانین الهی برخلاف استعمال فصحاء است.

۸ - لَعَلَّ النَّاسَ .. الخ - نزول لوح وسیله و سبب تعلم مردم و یاد گرفتن است نه وسیله عمل کردن.

۹ - وَ كَذَلِكَ سَأَلْنَا .. الخ - این جمله لازم بود قبل از قسمت سابق باشد.

۱۰ - حکمة - خوب بود که آن حکمة را بیان مینمود، زیرا تاخیر بیان احکام بعد از بعثت و رسالت هیچگونه وجهی نداشته و کاملا بیوجه و بی معنی است.

۱۱ - اِلَىٰ اَنَّ حَضَرْتُ - قسمت سابق را تکرار میکند.

۱۲ - اَجِبْنَاهُمْ بِالْحَقِّ - تقیید بحق کاملا بی مورد است، مگر مردم متوقع بودند که برخلاف حق جواب داده شود.

۱۳ - لَا تَزِنُوا .. الخ - مگر قواعد و علومیکه پیش علما و دانشمندان است برخلاف خرد و عقل است تا میزان بودن و اعتبار آنها ازین برود.

۱۴ - وَاِنَّهُ بِنَفْسِهِ - ما هم روی این قاعده اغلاط لفظی و معنوی کلمات میرزا را تشخیص میدهیم.

آری اگر در قسمتی از کلمات میرزا قواعد لفظی و عقلی متداوله مراعات شده است: لازم است در همه جا رعایت بشود. و اگر قواعد معموله رعایت نمیشود: باید در تمام موارد همینطور باشد، و این اختلاف و

ناموزون بودن، خود علامت بطلان و معمولیت است - وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ
غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا.

این بود جهت تألیف کتاب اقدس .

واگریش از این بخواهید از خصوصیات وجهات ضعف کتاب اقدس
آگاه بشوید : بأبواب آینده (در جلد دوم) که محتوی قوانین و احکام
این کتاب است مراجعه نمایید .

و ضمناً متوجه باشید که : بهترین تألیف و بالاترین نوشته میرزا
بهاء همین کتاب است ، و میرزا این کتاب را در مقابل قرآن مجید و در مقام
تَحَدُّی و اعجاز مخالفین (بیاری دیگران) نوشته است .
و بعقیده بهائیان این کتاب بر همه کتب آسمانی و صحف انبیای
گذشته تَفُوق و برتری دارد .

و قوانین و احکام مسلك بهائیت در این کتاب مندرج بوده ، و خود
میرزا در الواح بعد اقدس (ص ۲۱۳ س ۷) میگوید : يَنْبَغِي لِكُلِّ اِسْمٍ اَمَّنْ
بِاللّٰهِ اَنْ يَّعْمَلَ بِمَا اَمْرُهٗ فِي الْكِتَابِ الْاَقْدَسِ الَّذِي نَزَلَ مِنْ كُدَى الْحَقِّ اَعْلَامِ
الْقُيُوبِ - لازم است بر هر کسیکه ایمان بخدا میآورد اینکه عمل کند
بآنچه که در کتاب اقدس مأموریت بان پیدا کرده است و این کتاب نازل
شده است از جانب خداوند علام غیوب .

بیان و در اقدس (ص ۴۷ س ۱۶) میگوید : اِنَّا كُمْ اَنْ يَمْنَعَكُمْ مَا
اَقْدَسُ فِي الْبَيَانِ عَنِ رَبِّكُمْ الرَّحْمٰنِ تَاللهُ اِنَّهٗ قَدْ نَزَلَ لِذِكْرِى لَوْ
اَنْتُمْ تَعْرِفُوْنَ - مبدا اینکه مانع شود مطالب کتاب بیان
از خدای رحمن ، قسم بخداوند که بیان برای بشارت و یاد من نازل شده
است اگر بشناسید .

باز میگوید : (ص ۳۸ س ۱۱) اِنَّهٗ قَدْ اُنزِلَ بَعْضُ الْاَحْكَامِ لِثَلَاثِيْنَ حُرُوكِ
الْقَلَمِ الْاَعْلٰى فِي هَذَا الظُّهُورِ الْاَعْلٰى ذِكْرٍ مَقَامَاتِهٖ الْعُلْيَا وَ مَنْظَرِهٖ الْاَسْنٰى
وَ اِنَّا كَمَا اُردْنَا الْفَضْلَ فَضَّلْنَاهَا بِالْحَقِّ وَ خَفَّفْنَا مَا اُردْنَا لَكُمْ اِنَّهٗ لَهٗوَ الْفَضَالِ
الْكُرِّمِ - بعضی از احکام در کتاب بیان نازل شده است برای اینکه در
این ظهور قلم اهلی حرکت نکند مگر از برای نوشتن مقامات عالیه و منظر
بلند این ظهور ، و ما چون اراده کنیم زیاده بر آن احکام چیزی بگوئیم
روی حقیقت تفصیل میدهیم ، و آنچه را که بخواهیم تخفیف قائل میشویم ،
و خداوند صاحب فضل و کرامت است .

باز در اقدس (ص ۳۴ س ۱۶) میگوید : اِنَّا اَخْبَرْنَا الْكُلَّ بِاَنَّ لَا
يُعَادِلُ بِكَلِمَةٍ مِنْكَ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلٰى مَا تَشَاءُ - ما
بهمه خبر دادیم که بایک کلمه از کلمات تو معادل نمیشود آنچه در بیان
است ، تو مقتدر هستی بهره چه که بخواهی .

و در الواح بعد اقدس (ص ۸۴ س ۷) میگوید : مَا نَزَلَ الْبَيَانُ اِلَّا
لِذِكْرِى و اِنَّهٗ وَرَقَةٌ مِنْ حَدِيقَةِ بَيَانِى وَ خَاتَمٌ فِى اِصْبَعِى اِنَّ رَبَّكَ يَفْعَلُ مَا
يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا اُرَادُ - نازل نشده است کتاب بیان مگر برای ذکر من ،
و آن برگیست از حدیقه بیان من و انگشتری است در دست من ، و
خداوند آنچه را که بخواهد بجا آورده و طوریکه اراده میکند حکم
میفرماید .

منظور اینست که احکام بیان مانند حلقه است که در انگشتر من
باشد و بهر طوریکه خواستم اینطرف و آنطرف برمی گردانم .
و البته این تسلط و تفوق جناب میرزا بر کتاب بیان پس از استقرار
جناب او بود بر تخت نبوت و الوهیت . و اگر نه : در کتاب بدیع که در

اوائل دعوی ظهور تألیف شده است ، میگوید : (صفحه ۳۹۴) بدانید ای قوم که این غلام رحمن در جمیع احوال اراده اش آن بوده آنچه از ظهور قبلش نقطه بیان روح من فی الأکوان فداه نازل شده ثابت نماید حرکت ننموده ام مگر برضای او ولکن مشرکین بیان گمان نموده اند و در بادیه های مهلکه مشی کرده اند چنانکه نسبت داده اند که این غلام گفته که نقطه بیان از یک حرف من خلق شده ، لا والله آنچه نازل شده منزل حق تعالی ... بوده و خواهد بود ، بگویند ای پیشرمهای ارض (خطاب به پیروان باب است که مخالف بابها هستند) آنچه در این ظهور نازل بعینه همان کلمات نقطه اولیه بوده و خواهد بود .

و عبدالبهاء در مکاتیب ازل (ص ۳۴۳ س ۱۳) میگوید : و در کتاب اقدس که مهیمن بر جمیع کتب و صحف و زبر است و کُل آنچه در آن مذکور ناسخ جمیع صحائف و کتب حتی از امر و احکام و اعلان و اظهار آن ناسخ جمیع از امر غیر مطابق و احکام غیر متساوی مگر امری و حکمی که در آن کتاب مقدس الهی غیر مذکور .
پس شما مراتب حقیقت و درجات صحت و درستی و اعتبار و منزلت این دو کتاب آسمانی قرن نوزدهم را از همین جا میتوانید تشخیص دهید -
تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

(اصل دهم = دین و تناقضی نداشته)

حقیقت هر قضیه بیش از یکی نیست .

صدق هر کلامی بکرنک بیشتر ندارد .

حقیقت هر مطلب یکی است ، و شخص حقیقت پرست چون حقیقت را

دریافت هیچگونه تزلزل و اضطراب و اختلاف نظر در خود نمی بیند .
آدم راستگو برای همیشه یکنواخت سخن میگوید ، ولی دروغ گویان حافظه نداشته ، و لحن کلام خود را عوض میکنند .
پرشناس گوئی و اختلاف در گفتار و اظهارات متناقض ، علامت دروغ گفتن و تقلب بوده ، و در محکمه و دادرها از همین راه اشخاص نادرست و خیانتکار و دزد را محکوم میکنند .

اینست که میگوئیم : مرد حق و مخصوصاً کسیکه از جانب خداوند برانگیخته میشود نباید حرفهای مختلف و اظهارات متناقض داشته باشد .
و همچنین است کتاب آسمانی که نباید محتوی سخنها و مطالب ضد و نقیض باشد .

در سوره نساء (آیه ۸۲) میفرماید - أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا - آیا در آیات و مطالب قرآن تدبیر و تحقیق نمیکنند تا بدانند که اگر از جانب بشر بود اختلاف زیادی در آن دیده میشد .

و همچنین ما اگر قرآن مجید را که کتاب آسمانی پیغمبر اسلام است از نظر توحید ، از نظر نبوت ، از نظر حشر و نشر ، از نظر معارف و حقایق الهی تحت بررسی و دقت قرار بدهیم : کوچکترین اختلاف و تناقضی در آن نخواهیم یافت .

قرآن میگوید : خدای شما یکی است ، آفریننده جهان یکی است بسوی خدای یگانه متوجه باشید ، تنها در مقابل خدا عبادت و خضوع کنید ، همه تحت فرمان و حکومت خداوند متعال هستند ، همه بنده ذلیل و فقیر و محتاج و مخلوق او هستند ، انبیای خدا همه مرسلین بندگان

دین محمد است (و روی این لحاظ در همین کتاب گفته‌های او طبق قوانین اسلام است) پس سرعت کنید بسوی بهشت و رضوان اکبر .

و در مقابل این اظهار و این تمایل : پس از چند سال که شروع بتألیف کتاب بیان میکند ، باندازه اسلام و آثار اسلام را طرد و طرح میکند که حتی اموال و دارائی مسلمین را نیز مباح میدانند .

در باب خامس از واحد خامس میگوید : در این ظهور حلال نیست بز غیر مؤمنین بحق آنچه ما بنسب بایشان است الا آنکه داخل در ایمان گردند که آنوقت حلال میگردد .

و در باب عاشر از واحد رابع باندازه بر نوشته‌های خود و بر مقام خوبستن مغرور گشته است که خود را از علوم متداوله بی نیاز دیده و رعایت قواعد ادب و قوانین منطق و اصول و فقه را لازم ندانسته و میگوید : چه احتیاج است او را باین شئون و حال آنکه خداوند با قدرتی عطاء فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل يك قرآن از آن معدن کلام ظاهر میگردد که اگر اولوا الافکار ماعلی الارض جمع شوند قدرت بر فهم يك آیه از آنرا ندارند چگونه برایتیان بابر تکلم و عرفان : اینست موهبة الهی در حق من یشاء کیف یشاء بما یشاء لِمَا یشاء .

در اینکلام مطالب غریبی ذکر میکند .

۱ - احتیاجی بعلوم متداوله ندارد .

۲ - در دو شبانه روز نظیر يك قرآن را مینویسد .

۳ - متفکرین جهان نتوانند يك آیه آنرا بفهمند .

۴ - او ، من یشاء کیف یشاء بما یشاء لِمَا یشاء است .

آری سید باب در نوشته‌ها و گفته‌های خود کوچکترین تعقل و تدبیری ننموده ، و بدون مطالعه و تحقیق شروع بنوشتن و گفتن میکرد .

سید باب روی تشخیص ناقص خود باور کرده بود که : نوشته‌های مغلوط او با آیات کریمه قرآن مجید برابری میکند .

سید باب رسول اکرم ﷺ را بخود مقایسه نموده ، و قرآن مجید آسمانی را نظیر کتاب بیان خود دانسته ، و روی این عقیده خام و باطل میگفت : من میتوانم نظیر قرآن را در دو شبانه روز بنویسم .

او هنوز نمیدانست که : قرآن نوشتنی و گفتنی نبوده ، و جمع و تألیف و ترکیب آن از اختیار و عهده بشر خارج است .

این سخن خود دلیل است که : نوشته‌های سید باب ساخته شده افکار خام و آثار اندیشه‌های مغز خود او است .

این سخن خود بادعوی سید باب تنافی کلی و تناقض اساسی داشته ، والهی بودن او را از ریشه برمی افکند .

و در احسن القصص در سوره (۸۶) میگوید : وَإِذَا سَمِعْتُمْ قَوْلًا مِّنَ الذِّكْرِ الْأَكْبَرِ عَلَى الْحَقِّ الْخَالِصِ مِنْ غَيْرِ الْقَوَاعِدِ الْبَاطِلَةِ الشَّيْطَانِيَّةِ فِي أَبْدِيكُمْ فَلَا تُرَدُّوهُ وَالْحَقُّ فَاتَهُ الْمَلَكُ لَهُ يَتَصَرَّفُ كَيْفَ شَاءَ كَمَا شَاءَ - چون از سید باب کلامی برخلاف قواعد متداوله شیطانیه شنیدید آنرا رد نکنید زیرا که ملك جهان برای پروردگار است و او بهر نحویکه بخواهد در ملك خود تصرف میکند .

و بموجب این سخن عدل و نظم در کارهای خداوند متعال معنی ندارد ، و هم میزانی برای حق و صدق مدعی رسالت نمیتوانیم پیدا کنیم ، و هر شخصی ممکن است چند جمله مغلوطی (لفظاً و معنأ) بعنوان وحی و آیه

اظهار کرده ، و بگوید در کارهای خدا قاعده و میزانی نیست ، مخصوصاً روی مبنای سیدباب که علامت نبوت را تلفظ بآیات قرارداد است .

و ضمناً معلوم میشود که : **فَعَالٌ بِمَا يَشَاءُ وَ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لِمَا يَشَاءُ** بودن ایشان در قسمت تصرفات در قواعد و قوانین علمی است ، و ایشان میتوانند بر خلاف دستور زبان ، دستور ادب ، قانون منطق ، کلیات و قواعد فلسفه ، سخن گویند : زیرا کلمات ایشان از جانب مالک جهان است ، و ادب هر نحو از تصرفی که بخواهد قادر است .

درست این سخن نظیر آنستکه : شخصی صد نفر کارگر ورعیتی داشته باشد ، و برای ترتیب امور و تنظیم کار و تعیین وظائف آنان نماینده از جانب خود معین میکند ، و این نماینده از جهت زبان و از لحاظ منطق و از نظر آداب و عادات و افکار ، نقطه مقابل آن جمعیت بوده ، و با همان منطق و زبان و طرز فکر خود میخواهد دستورهائی برای آنان بدهد .

آیا ممکن است در این صورت حسن تفاهمی ایجاد بشود ؟ آیا دیگران باین عمل نخواهند خندید ؟ آیا از این راه میتوان آرامش و نظم و عدالت ایجاد کرده ، و هر مقصدی را که انسان داشته باشد تأمین نمود ؟ آیا این عمل تناقض گوئی نیست ؟

و در لوحی که (لثمرة ص ۱۱ لوح ۲) خطاب بصبح ازل (نمره) است میگوید : **اللَّهُ أَكْبَرُ تَكْبِيرًا كَثِيرًا هَذَا كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْمُهَيَّمِينَ الْقِيَوْمِ إِلَى اللَّهِ الْمُهَيَّمِينَ الْقِيَوْمِ قُلْ كُلٌّ مِنَ اللَّهِ يُبَدِّئُونَ قُلْ كُلٌّ إِلَى اللَّهِ يَعُودُونَ** هَذَا كِتَابٌ مِنْ عَلِيِّ قَبْلَ نَبِيِّ (مطابق است باحد - ۹۲) **ذَكَرَ اللَّهُ لِلْعَالَمِينَ إِلَى مَنْ يَبْدُلُ اسْمَهُ اسْمَ الْوَحِيدِ (مطابق است بایحیی - ۲۸) ذَكَرَ اللَّهُ لِلْعَالَمِينَ قُلْ كُلٌّ مِنْ نَقْطَةِ الْبَيَانِ لِيُبَدِّئُونَ أَنْ بِاسْمِ الْوَحِيدِ فَاحْفَظْ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ**

وَأَمْرُهُ فَإِنَّكَ لَصِرَاطٌ حَقٌّ عَظِيمٌ .

باز در (س ۳۴ لوح ۴) گوید : **ان يا اسمَ الرَّحِيمِ فَاشْهَدُ بَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ كَانَ حَيًّا بَاقِيًّا دَائِمًا وَلَا يَزَالُ لِيَكُونَنَّ مِثْلَ مَا قَدْ كَانَ يَبْدُوهُ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَ يَرْجِعُ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ وَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَى اسْمِ الْوَحِيدِ لِأَنَّ ظَهْرَهُ بِنَفْسِهِ حُجَّةٌ وَمِنْ بَعْدِهِ إِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ بِمِثْلِهِ ذَا حُجَّةٍ فَيَنْتَهِي إِلَيْهِ وَالْأَمْرُ يَبْدُو الشُّهَادَةَ فِي الْبَيَانِ الَّذِينَ هُمْ عَنْ حُدُودِ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ لَا يَتَجَاوَزُونَ ... الخ .**

از این کلام نیز مطالبی استفاده میشود .

۱ - سیدباب خدای مهیمن و قیوم است .

۲ - صبح ازل نیز خدای مهیمن و قیوم است .

۳ - موجودات از سید باب آفریده شده و بسوی او نیز برگشت

و رجوع خواهند کرد .

۴ - صبح ازل صراط بزرگ و حقیقی است که مأموریت دارد کتاب

بیان را حفظ کرده و مردم را بآن کتاب دعوت نماید .

این سخن نیز با مقام رسالت و نمایندگی او کمال تناقض و تناقضاً

داشته ، و از جهات متعدد بادعوی سیدباب سازگار نیست .

و ضمناً متوجه باشید که : این توقیع که درباره صبح ازل است

دعویهای میرزا بهاء را نقش بر آب و بکلمی بوج و باطل میکند .

تناقضات نوشته های میرزا بهاء نیز سراسر تناقض و مخالف و ضد

و بهائیت و نقیض است . میرزا بهاء تا چند سال پس از فوت سیدباب

بمقام نیابت و وصایت برادرش صبح ازل معتقد بوده ،

و برای او مقامات معنوی و درجات پس از چمنند و بلندی قائل بوده ،

و موقعیکه کتاب ابقان را مینوشت هنوز آثار مخالفت از قلم او ترشح نکرده ،

و بلکه بکنایه و اشاره در مواردی از ایشان تجلیل و تعظیم مینماید .
در نقطه الکاف (ص ۲۴۴) میگوید : و همینکه عرایض جناب ازل
بحضرت ذکر رسیده در نهایت مسرور شده و بنای غروب شمس ذکریه و
طلوع قمر ازلیه شده و لهذا بعدد واحد (۱۹) از آثار ظاهر خود که طبق
باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات و لباس مبارک و خاتم
شریف و امثال آنرا بجهت حضرت ازل فرستادند و وصیت نامه نیز فرموده
بودند که هشت واحد بیان را بنویسد .

و در صفحه (۲۳۹) گوید : واخوی ازل که آدمی هستند با کمال
و در علم توحید در نهایت مسلط و صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده
ملقب بلقب بهاء ، فرمودند که من مشغول تربیت جناب ازل بودم آثار
فطرت و نیکوئی اخلاق ازمرآت وجودش ظاهر بود و همیشه وقار و سکوت
و ادب و حیاء را دوست میداشته و از مخالطه اطفال و افعال ایشان اجتناب
مینموده ولی من نمیدانستم که ایشان صاحب مقام خواهند گردید ... الخ .
اینها سخنانیست که مؤلف نقطه الکاف حاجی میرزا اجانی کاشانی
متوفای (۱۲۶۸) بلا واسطه از خود میرزا بهاء نقل میکند .

و اما اظهارات میرزا بهاء پس از بیست سال دیگر که خود در آن
هنگام دعوی پیغمبری مینمود ، بسیار جالب توجه است .

در بدیع (ص ۶۳ س ۱۶) گوید : و اینکه نوشته که فرموده **إِنَّ**
الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَى اسْمِ الْوَحِيدِ (بِحیی) لَأَنَّ ظَهْرَهُ بِنَفْسِهِ حِجَّةٌ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى
تَصْنِيٍّ ، فَوَاللَّهِ حِينَ الذِّكْرِ كَتَبَتْ هَذِهِ الْكَلِمَةَ قَدْ بَكَتْ كُلُّ الْأَشْيَاءِ ... لِأَنَّكَ
لِإِنْبَاءِ عَدُوٍّ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ احْتَقَرَتْ شَأْنَ اللَّهِ وَعَظَمَتَهُ - و اما پاسخ سخن
تو که : باب گفته است مقام من بر میگردد باسم وحید (که مطابق است

در عدد با کلمه یحیی - ۲۸) که ظهور او بخودی خود برهان و حجت بوده
و احتیاج بتصریح و نص کردن من نیست . اینستکه : قسم بخدا که هنگام
کتابت این سخن همه موجودات یتو گریه کردند زیرا تو بخاطر اثبات
کردن مقام دشمنی از دشمنان خدا بمقام و عظمت پروردگار (بهاء) تحقیر
و توهین نمودی .

جناب بهاء در اینجا خود در مظهر عظمت پروردگار دانسته ، و برادرش
میرزا یحیی را از دشمنان خدا می شمارد .

باز در بدیع (۸۹) گوید : کتاب مستقیظ را بخوان که در آن کتاب
مرشدت میرزا یحیی فتوی بر دم جمیع نفوس مقدسه داده . و کتاب دیگرش
که در آن مخصوص در اماکن متعدده فتوی بر قتل کل نفوس داده مع
ذلك جمیع را بحق راجع نموده و خود آن خبیث مشرک بحضرت ابی
عریضه معروض داشته و حال بخت خود او موجود است .

از این عبارتها نیز معلوم میشود که : صبح ازل بعقیده بهاء خبیث
و مشرک است ، و بهاء نیز با پیر و افش با اعتقاد میرزا یحیی مهدور الدم هستند .

باز در بدیع (ص ۱۷۲ س ۹) گوید : **وَأَيُّ قَهْرٍ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ تَعْبُدُونَ**
الْبَقْرَ وَلَا تَعْرِفُونَ بَمَ تَدْعُونَ اللَّهَ بَأَن يُخْرِجَ لَكُمْ مِنْ صُلْبِهِ عِجْلًا لَتَعْبُدُوهُ
وَتَكُونَنَّ مِنَ الْعَابِدِينَ نُمُّ مِنْ نَسْلِ هَذَا الْعِجْلِ عِجْلًا آخِر ... الخ - کدام
قهریستکه بالاتر باشد از عبادت کردن شما از گاو بیکه آنرا نمی شناسید
(میرزا یحیی) و سپس از خدا مسئلت مینمائید که گوساله از صلب آن بیرون
آورد که پس از گذشتن آن گاو از گوساله اش پرستش نمائید .

و در صفحه (۲۳۳) از قول معترض صبح ازلی (که یکی از اطرافیان
بهاء اعتراض میکند) نقل میکند که : خیلی خیلی عجب است از شما که

قریب بیست سال است میرزا یحیی را بخدائی پرستیدید که خود مطمئن در اصفهان در نزد خودم اقرار نمودید حال مردود شده، و بدیگران چه جوابی گویم که میگویند فلانیها هر روز بیکی میچسبند و بیکی را حق میدانند و بعد باطل مینمایند این از عدم تمییز آنهاست بجهت آنکه حق باطل نمیشود و این تناقض است دین اینها بوالهوسی است بجهت دلیل اول حق بود و خدا و حال باطل است و عبد کافر.

و در پاسخ این اعتراض جناب بهاء از زبان دیگری میگوید: اولاً این بحث بشما وارد است که سالها نفوسی را پیشوا دانستید که آخبت از آن نفوس در ادبای نیامده و ثانیاً اینکه این عباد با خلوص داشته‌ایم و مقربیم چه در کلمات ابی بعضی اوصاف مشاهده میشد و همچو گمان مینمودیم که مرجع آن اوصاف نفس موهوم است الی ان کشف الله لنا ما کشف و اطلعنا من افعاله ما لافعله النمرود و لا الفرعون و لذا کسرنا صنم الوهم.

باز میرزا بهاء مناجات مفصلی از قلم صبح ازل ببهاء در همین کتاب نقل میکند از آن جملات که ده صفحه و نیم است (بدیع از صفحه ۲۴۰ تا ۲۵۰) مطالب چندی معلوم میشود (الوهیت و ربوبیت میرزا بهاء، کفر و زندقه میرزا یحیی بعقیده او، کمال زیرکی و مهارت او در بافندگی و سازندگی؛ بیسوادی و عدم اطلاع او در علوم ادبی).

در پاسخ معترض میگوید: و کَلَّمَا ارْتَكَبْتَ بَرَجْعَ وَبَنْتَهُ الی قَامِ اَوَّلِ مَنْ اَعْرَضَ بِاللَّهِ الْوَاحِدِ الْفَرْدِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُّومِ و ان حقیقه قلمه (میرزا یحیی) قد فرغه و حضر بین یدی الله (میرزا بهاء) و صَجَّ بِصَجِجِ بَکْمِ عَلَیْهِ کُلُّ مَا وَقَعَ عَلَیْهِ اسْمُ شَيْءٍ اِنْ اَنْتَ مِنَ الَّذِیْنَهُمْ یَعْرَفُونَ (وص ۲۴۰) و هذا ما ناجی به القلم ربّه و ربّ کُلِّ شَیْءٍ و ربّ العالمین (میرزا بهاء) سُبْحَانَکَ

اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي وَمَحْبُوبِي أَنْتَ الَّذِي بِأَمْرِكَ اِرْتَفَعَ صِرْبُ قَلَمِ الْأَعْلَى (سید باب) بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَبِهِ قَضِيَتْ عَلَى الْأَلْوَا حِ مَا قَضَيْتَ ... يَا إِلَهِي اِسْمَعْ نِدَاءَ الْقَلَمِ الَّذِي بَعْدَ عَن شَاطِئِي قَرِيبِكَ وَلِقَائِكَ وَابْتَلِي بَيْنَ اُنَامِلِ اِحِدٍ مِّنْ اَشْقِيَاءِ خَلْقِكَ (میرزا یحیی) ... اِذَا يَا إِلَهِي فَوَعَزْتَنِي لَوْ تَأْمُرْنِي لِأَشَقُّ بَطْنَهُ مِّنْ قُدْرَةِ الَّتِي قَدَرْتَ فِي سِرِّي لَعَلَّ بِذَلِكَ تَسْتَرِيحُ نَفْسِي وَ (ص ۲۴۱) خَلِّصْنِي عَن هَذَا الْخَبِيثِ وَ اُنَامِلِهِ فَآه آه يَا مَحْبُوبِي اَنْتَ خَلَقْتَنِي لِذِكْرِكَ وَ تَنَاءِ نَفْسِكَ وَ اِنِّي صِرْتُ مَحْرُومًا عَمَّا خَلَقْتَ لِي ... فَكَيْفَ يَا إِلَهِي اَرْفَعُ رَأْسِي بَيْنَ الْاَقْلَامِ لِخَجَلَةِ الَّتِي بِي نَاكُسُ رَأْسِي فِي مَحْضَرِ الْمُقَرَّبِينَ وَ (ص ۲۴۴) وَ اِنِّي فِي تِلْكَ السَّاعَةِ قَدْ هَرَبْتُ مِنْهُ الْبَيْكُ وَ جِئْتُكَ بِصَجِجِ الْفَاقِدِينَ وَ صَبِيحَةَ الْعَاصِمِينَ وَ (ص ۲۴۹) فَآه آه كَيْفَ اَرْفَعُ رَأْسِي عِنْدَ قَلَمِ عَلِيِّ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَشْرِقًا وَ حَيْكًا وَ مَطْلَعًا اِلَهَامِكَ فَكَيْفَ اَنْظُرُ اِلَى قَلَمِ الَّذِي يُنْسَبُ اِلَى مُحَمَّدٍ رَسُوْلِكَ وَ بِي رَقْمِ اَسْرَارِ قَضَائِكَ .. الخ.

اینهم مناجات جناب میرزا قلم یکی از بندگان خالص و خاضع جناب میرزا که از گرفتاری و ابتلای خود بدست میرزا یحیی، در مقابل عرش میرزا خدا اظهار کله مینماید.

جناب میرزا با ذکر این مناجات مقام من بظهور بودن خود را ثابت میکند، و چون از ایشان دلیل و برهان خواسته بودند، ایشان از آن قلمیکه چنین تقاضایرا نموده است انتقاد نموده: و سپس میگوید: کَلَّمَا ارْتَكَبْتَ بَرَجْعَ ... الخ - این جسارت‌های تو بر میگردد بقلم صبح ازل (میرزا یحیی)، و برای اینکه سر طر فرا کاه لا گرم کرده و از مطلب دور کند، اولاً این قصه مفصل خرافیرا که هر چه ممیز مسخره بودن آنرا فهمیده و بریش جناب میرزا میخندد، ذکر مینماید، و ثانیاً خود را از مقام

من یظهري بمرتبه الوهیت و ربویت ترقی میدهد ، تا طرف مرتبه ادنی را قبول کند .

بنده هم از قلم خود عذرخواهی میکنم ، زیرا هر چه سعی میکنم عفت قلم را از دست ندهم ، بالأخره بجائی میرسم که اختیار از دستم سلب شده و قلم بخودی خود جریان پیدا میکند ، اگر چه ممکن است قلم من هم یکی از بندگان مخلص جناب بهاء بوده ، و به پیشگاه او فرار کرده و از دست من بآن جناب کله و شکوه نماید .

صبح ازل میرزا یحیی در سال (۱۲۴۶) متولد شده ، و از طرف پدر با کیست ؟ میرزا حسین علی بهاء برادر بودند ، مادر او در کوچکی فوت میکند ، و بطوریکه نقطه الکاف از قول بهاء در صفحه (۲۳۹) مینویسد : من مشغول تربیت جناب ازل بودم و درس فارسی را خواندند و عربی را اقبال نکردند و خط نستعلیق را نیکو پیش بردند و اشعار اهل معرفت و توحید را دوست میداشتند .

مؤلف نقطه الکاف (ص ۲۳۹ س ۲۱) میگوید : از ایشان سؤال نمودم که راه میل شما باین سلسله از چه سبب گردید ؟ فرمودند اول بلوغ ظهور امر حضرت (باب) شد دوست داشتم تقلید عالمی از علماء دین نمایم در آن هنگام جناب اخوی (بهاء) اصحاب حضرت را بخانه میآوردند و شبها صحبت میداشتند و نوشتجات ایشانرا میخواندند من هم در جزء گوش فرا میداشتم تا آنکه يك مناجات از ایشان را خواندند که در او فقرات فآه آه باللّهی بسیار داشت جذابیت روح این کلمه دل مرا گرفت و محبت ایشان رسوخ نمود .

از این نوشته معلوم میشود که میرزا یحیی بخاطر صغر سن و صفاء

سریرت تحت تأثیر تبلیغات برادرش بهاء و دیگر اصحاب باب که بمنزل ایشان رفت و آمد داشتند واقع شده ، و در ابتدای امر روی همان صفاء و سادگی و عقیده باطنی خود جوش و خروش و حرارتی پیدا کرده ، و از جمله اصحاب بر حرارت سید باب قرار گرفت .

وروی همین حرارت و جوش و خروش بود که : در سفر مازندران چون صحبت حاجی محمد علی قدّوس و طاهره قرّة العین را درک نمود ، از جانب ایشان بی نهایت در مورد ملاطفت و محبت و تکریم مخصوص واقع شده ، و سپس از جانب سید باب هم در سال (۱۲۶۵) بمقام وصایت منصوص و متعین گردید .

نقطه الکاف (ص ۲۴۳) مینویسد : من در مازندران چهار ماه یا زیاده قبل از اسیری و بعد از آن شبانه روز در خدمت آن جناب بودم و آنچه از آن جناب استنباط کردم بسیار با شور و سرور بودند و مکرر آیات میفرمودند بالحن خوشی که روح افزای جان مردگان میباشد و بسیار منقطع و مجرد فطری ایشانرا یافتم .

و بعید نیست که با همان حرارت و شغف نامه هائی برای سید باب نوشته و در ضمن نامه های خود از آیات و مناجاتهای ساخته خویش نیز خطاب بسید باب درج نموده است ، و از همین راه نظر سید را کاملاً جلب و جذب کرده ، و مقدمات وصایت خود را فراهم ساخته است .

و این معنی از رساله للثمره کاملاً فهمیده میشود ، چنانکه در (ص ۳۹ و نمره ۹) میگوید : از عنصر ابوی سمی یحیی (ع) الواح مسطوره که از جوهر روله و ساذج انجذاب متجلی گشته مشاهده ، الشکر لمجلیه جلّ و عزّ ... الخ .

و کلیشه را که ملاحظه میفرمائید عین خط صبح ازل است که از روی خط سید باب استنساخ کرده و برای ادوارد برون فرستاده است، و عین این قسمت در (ص ۱۱ نمره ۲) از رساله للثمره مندرج است.

الله اکبر تکبیر اکبر

الى الله المبین القیوم

قل كل الى الله يعودون

هذا كتاب من عند الله المبین القیوم

قل كل من الله مبدون

الى من بعد اسم الله الواحد
ذکر اللعاب

ان باسم الواحد فاخفظ ما از الیاسیا
وامر به فانك لصراط حق عظیم

هذا كتاب من علی قبل نبی ذکر الله للعاب

قل كل من نقطة الیاء لبیدون

بها

Fac-simile of Subh-i-Azál's transcript of the document nominating him the Báb's successor. The original was in the Báb's own handwriting.

صورت تویع باب خطاب بصبح ازل در تنصیص بوصایت او، متن خط صبح ازل است که از روی خط باب استنساخ کرده و برای مصحح کتاب فرستاده است

و عین خط سید باب در صدرم رین کتاب کلیشه خور برد، رجوع بان فرمایید

و در این جهت هیچگونه اشکال و تردیدی نیست که: سید باب اذرا برای مقام وصایت و نیابت خویش معین کرده است، و تا مدت مدیدی همه باینها و حتی خود میرزا ابهاء از جان و دل در مقابل او خضوع کرده، و فرمان

اورا واجب الاطاعة میدانستند.

ادوارد برون در مقدمه نقطه الکاف (لح) مینویسد: بعد از قتل باب در سال (۱۲۶۶) صبح ازل نوزده ساله بود، و عموم بایه بلا استثناء او را بدین سمت شناختند و او را واجب الاطاعة و او امر او را مقروض الامتثال دانستند و متفقاً در تحت کلمه او مجتمع گردیدند، صبح ازل در آن اوقات تا واقعه هایله مذبحه تهران که عمده رؤساء و عظامای بایه در آن واقعه شربت مرگ چشیدند: تابستانها در شمیران در حوالی طهران و زمستانها را در نورمازندران میگذرانید و تمام اوقات خود را بنشر و تعلیم آثار باب و تشیید مبانی دین جدید میپرداخت، بعد از آنکه در روز یکشنبه ۲۸ شوال سال (۱۲۶۸) سه نفر از بایه بقصد ناصرالدین شاه بطرف او تیر افکندند و نتیجه این حرکت آن شد که حکومت قریب چهل نفر از مشاهیر بایه را دستگیر نموده... صبح ازل در آن حین در نور بود فی الفور بلباس مبدل بیفداد گریخت.

موضوع وصایت صبح ازل باندازه روشن و واضح است که: حتی خود بهائیا نیز نتوانسته اند آنرا رد و انکار نمایند، و ناچار مجبور شده اند که این قسمت را تأویل کنند.

مقاله سیاح (ص ۸۸) و کواکب الدرّیه (۳۳۹) مینویسند: و چون از برای بهاء الله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس باو مائل با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که باوجود هیچان علماء و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام، باب و بهاء الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدانه پس چاره باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و باینوسیله بهاء الله محفوظ از تعرض ناس ماند،



Mirzā Vahyā "Subh-i-Azal" (۱), with his sons and one of his daughters, Mirzā 'Abdu'l-Ahad of Zanjan (۱). The eldest of the sons present is Mirzā 'Abdu'l-'Alī (۲), who died in Sept. 1902; the second is Mirzā Rīzván 'Alī, who subsequently adopted the name of "Constantine the Persian" (3).

میرزا یحیی صبح ازل با فرزندان و یکی از اصحابش در شهر ماغوسا در جزیره قبریس، (۱) صبح ازل، (۲) پسرش میرزا عبد العلی (۳) پسرش میرزا رضوان علی، (۴) میرزا عبد الاحد زنجانی که پدرش در واقعه زجان کشته شد.

To face p. xxxii of the Introduction.

و چون نظر بیعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه اینفال را بنام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند باری بتأیید و تعلیم بهاء الله اورا مشهور در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی بحسب ظاهر بیاب مرقوم نمودند . . . الخ .

در این کلمات اعتراف میشود در مرتبه اول بتحقیق و صدور تویع وصایت از جانب سید باب درباره صبح ازل و بنام او. ثانیاً بر سیدن نوشتجاتی از لسان او بسید باب که: ما هم باین معنی اشاره کردیم. و اما آن تاویلیکه گفته شده است:

۱ - جعل نوشتجات از لسان صبح ازل موجب اغواء و اضلال سید باب بوده است، آنهم در چنین امر بزرگ و مهم.

۲ - در آن روز که هنوز پیروان درجه اول (از علماء و حروف حی) زنده بودند: چگونه میرزا بهاء در مخاطره عظیمه بود، و اهمیت او در عرض اهمیت خود سید باب بوده است.

۳ - معلوم میشود که میرزا بهاء برای ریاست و تحصیل مقصد سیری خویش از آن روز چنین مقدمه را تهیه و آماده کرده، و باین وسیله تویعی درباره وصایت پرادرش از سید باب تحصیل نموده است.

۴ - معلوم میشود که موضوع وصایت را میرزا بهاء پیش از خدا و پیغمبر معمول از سید باب، میدانسته است، و باین مقدمه سید باب و خدای او را بر این امر داداشته است.

۵ - سید باب و خدای او و میرزا بهاء مدت پانزده سال پیروان بیچاره و گوسفندان خدارا اضلال کرده، و بجای میرزا بهاء: صبح ازل را برای آنان معرفی نموده اند.

۶ - مدت پانزده سال میرزا بهاء برخلاف عقیده خود و برخلاف حق و واقع از صبح ازل تجلیل و تعظیم نموده ، و مردم را اغواء و اضلال کرده است .

۷ - میرزا بهاء وسیله ضلالت و گمراهی و پندبختی يك مشت بیروان ازل و خود ازل شده است که : پس از پانزده سال شروع پند گوئی و فحش و تکفیر و تفسیق او نموده است .

۸ - در این صورت اگر اسمی از موضوع وصایت برده نمیشد ، و با اگر اقلاً تصریح باسم و نام شخصی نمیتواند : بمراتب بهتر بوده و يك مشت مردم هم گمراه نشده و بر گمراهیشان اضافه نمیشد .

۹ - غیبت و خفای صبح ازل پس از قضیه سوء قصد بناصرالدین و تعقیب سران بایته بوده ، و پیش از این عمل در همه جا و با همه محشور و بیوسسته مشغول تبلیغ و فعالیت بوده است .

۱۰ - خود بهاء در کتاب ایقان در موارد زیادی (قریب به بیست مورد) بکنایه و اشاره از او اسم برده ، و بمقام او بعنوانین مختلفه (جمال ازلی ، صبح ازلی ، بحر ازلی ، محبوب تازه ، شمس حقیقی ، حمامه ازلی ، مستغاث ، شمس حقیقت ، سلطان السلاطین ، شجره الهیه ، و غیر ذلك) اشاره نموده است .

پس اینهم یکی از تناقض گوئی اینطائفه .



محاكمه و بررسی در

قسمت دوم

(مباحث اجتماعی)

[در سلك باب و بهاء]



[توجه]

(خوب توجه فرمائید)

تا اینجا از ده اصل کلی و اساسی بحث کرده، و در ذیل هر یک از آنها عین کلمات بایه و بهائیه را آورده‌یم. و در مقام انهدام اساس ابن مسلك معمول کافی است که تنها یکی از آن اصول ده گانه بدقت مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

و بعد از این شروع می‌کنیم بنقل کلمات این طائفه که در قسمتهای مباحث اجتماعی و تاریخ و آداب و حدود و احکام در کتابهای خودشان نوشته‌اند: و در ذیل هر مطلب بنحو اجمال بحث و محاکمه مینمائیم. و در حدود امکان ترتیبی را که در کتب آداب و سنن و فقه معمول است، رعایت می‌کنیم، تا پیدا کردن مطلب و عنوانی که مورد نظر است برای مطالعه کنندگان محترم سهل باشد.

و ضمناً متوجه باشید که: ما در نقل عبارات و کلمات این طائفه کوچکترین تصرفی نکرده، و عین نوشته آنها را (صحیح یا غلط) از کتابهای نامبرده که در آخر کتاب خصوصیات آنها را ضبط کرده‌ایم پانهمین صفحه وسط مینویسیم.

و توصیه می‌کنیم که: این کتاب را که مجموعه افکار و عقائد و آداب و احکام این طائفه است، خوب حفظ کرده، و بدانید که قسمتی از کتب این طائفه رفته رفته از بین رفته و در دسترس شما قرار نخواهد گرفت.



(بیت العدل)

به موجب نقشه میرزا بهاء لازمست در هر بلدی بیت العدلی تشکیل داده شده، و با انتخاب این بیت العدلهای خصوصی بیت العدل عمومی تشکیل بشود، و عده هر بیت العدل از نه نفر کمتر نباشد.

بیت العدل برای نقشه کشیها و صلاح بینیهای اجتماعی و تشریح احکام و جعل فروع و تکالیف غیر منصوصه است.

در اقدس (ص ۹ س ۹) میگوید: **قَدْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ مَدِينَةٍ أَنْ يَجْعَلُوا فِيهَا بَيْتَ الْعَدْلِ وَيَجْتَمِعَ فِيهَا النُّفُوسُ عَلَى عَدَدِ الْبِهَاءِ وَإِنْ أزدَادَ لَا بَأْسَ وَبِرُونَ كَانَتْهُمْ يَدْخُلُونَ مَحْضَرِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَبِرُونَ مَنْ لَا بَرِي وَبِشَفِي لَهُمْ أَنْ يَكُونُوا أَمْنَاءَ الرَّحْمَنِ بَيْنَ الْإِمْكَانِ وَوَكَلَاءَ اللَّهِ لِمَنْ عَلَى الْأَرْضِ كَلِمًا وَيُشَاوِرُوا فِي مَصَالِحِ الْعِبَادِ لِوَجْهِ اللَّهِ كَمَا يُشَاوِرُونَ فِي أُمُورِهِمْ وَيَخْتَارُوا مَا هُوَ الْمُخْتَارُ كَذَلِكَ حُكْمُ رَبِّكُمْ الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ -** خداوند بر هر شهری واجب کرده است که در آنجا بیت العدلی تشکیل داده و بعدد بهاء که نه یا زیادتر در آن مجلس اجتماع نمایند و تصور کنند که گویا بمحض پروردگار داخل شده و آنکه را نادیدنی است میبینند و باید این نه نفر اشخاص امین و وکلای خدا باشند بر مردم و در مصالح بندگان خدا مشاورت کنند بطوریکه در امور خودشان شور میکنند و آن حکم و دستور را که بهتر است اختیار نمایند و همینطور حکم کرده است خدای عزیز و غفار.

بیت العدل عوائد سرشاری دارد، قسمتی از دیات (که در ضمن احکام خواهد آمد) و مجموع عایدات اوقافیکه مخصوص خیرات وقف شده است، و قسمتی از زکوة، و قسمتی از عایدات معادن، و قسمتهای

زیادی در باب ارث، واز لقطه، و غیر آنها، مخصوص بیت العدل است.
 در اقدس (ص ۱۳ س ۱۲) میگوید: قد رجعت الأوقاف المخصّصة
 للخیرات إلى الله مظهر الآيات ليس لأحد أن يتصرف فيها إلا بعد إذن مطلع
 الوحي ومن بعده يرجع الحكم إلى الأغصان ومن بعدهم إلى بيت العدل
 إن تحقق أمره في البلاد ليصرفوها في البقاع المرفعة في هذا الأمر وفيما
 أمر وابه من لادن مقتدر قدير - اوقافی که مخصوص امور خیریه است بر
 میگرد بسوی پروردگار و کسی نتواند در آنها تصرفی کند مگر پس از
 اجازه مطلع وحی (بهاء) و سپس بر میگرد بسوی اغصان (اولاد بهاء) و
 بعد از آنها بر میگرد به بیت العدل تا در تشکیلات این امر صرف کنند.
 متأسفانه این حکم که از جانب پروردگار عزیز غفار فرض شده است
 (با آن طول و تفصیل) تا امروز عملی نشده است.

شوقی افندی در لوح محفل روحانی طهران (۱۵ شباط ۱۹۲۲)
 میگوید: و چون تکلیف شدیم آن است که افکار را حصر نموده بتمام
 قوی و بمشورت احبّاء متوجهاً الیه و معتمداً علیه تمهیدات مهمه لازم از
 برای تشکیل آن مرجعیکه در مستقبل حلال مشکلات و واضع احکام
 و شرایع غیر منصوصه و مبین امور مبهمه است حتی المقدور فراهم آرم. الخ.
 میرزا بهاء بخیمال خودش خواسته است برای احکام و تکالیف صورت
 مشروطه داده و از نقشه استبداد که در آن روزها مورد انتقاد ملل بوده:
 خارج کند.

ولی مواعی برای اجرای این دستور پیش آمده است.

۱ - اختیارات از دست پیغمبر قرن نوزده و چانشینان او بیرون

میرود، و مربوط به بیت العدل میشود.

- ۲ - قسمت مهمی از عایدات واصله قطع میشود.
 - ۳ - چون بیت العدل بمقتضای هر زمان و مکانی میباید جعل و نسخ
 حکم کند (گنجینه احکام ص ۱۷۵) در این صورت اختلاف کلی در میان
 اهالی بلاد و ممالک پیدا خواهد شد.
 - ۴ - چون تصویب حکم در مجلس بیت العدل تابع اکثریت است:
 در میان خود اعضاء نیز اقلیت و اکثریت پیدا شده، و قهراً مانند مجالس
 دارالشوری و سنا بمبارزه باهمدیگر خواهند پرداخت.
 - ۵ - جماعت بهائیه هنوز در هر بلد نه نفر آدم صالح و پرهیزکار
 که مورد اطمینان باشند: ندارند.
 - ۶ - احکام و حدود مسلک بهائیت بکلی صورت بازیچه بخود
 گرفته، و در هر دوره بمقتضای زمان و در پیرو افکار و خواهشهای نفسانی
 و تشخیص منتخبین (اعضای آندوره) جعل و نسخ و محو و اثبات شده، و از
 صورت دین بیرون میرود. بالاتر از همه قسمت اول است که بزرگترین
 مانع شمرده میشود.
- اینستکه باید بگوئیم: خدای میرزا بهاء در این نقشه کاملاً اشتباه
 کرده، و راه خطائیرا پیموده است.
- ولی از این نکته نیز نباید غفلت کرد که: میرزا بهاء مجبور بود که
 چنین نقشه را بکشد، زیرا نودونه درصد از احکام و حدود و وظائف مردم
 را معین نکرده است، و از این راه توانسته است خود را راحت کند (۱).
- و در اینجا قسمتی از احکام و حدودی را که بتصریح خودشان بایست
 در بیت العدل (موهومی) تصویب بشود اشاره میکنیم.

(۱) رجوع شود در توضیح این مطلب بصفحه ۹۳.

در گنجینه احکام (ص ۱۳۸) از قول عبدالبهاء نقل میکند: از مهریه سؤال نمودی باید در لیل زفاف نقداً تأدیه نماید و یا زوج از زوجه مهلت و مساعدگی گیرد؟

این احکام فی الحقیقه راجع به بیت العدل عمومی است که شارع است، اما عبدالبهاء مبین است نه شارع.

و در صفحه (۱۱۷) از قول شوقی افندی نقل میکند: منع تلاوت و تخصیص دادن آن باوقاتی مخصوصه جایز نه، حکم نهایی قطعی در این باب راجع به بیت العدل اعظم است.

و در صفحه (۱۴۹) گوید: حلیت و حرمت نکاح اقارب با منای بیت العدل راجع است که بقواعد مدنیت و مقتضای طلب و حکمت و استعداد طبیعت بشریه قرار دهند، آنچه بیت العدل در این خصوص قرار دهند همان حکم قاطع و صارم الهی است، هیچکس تجاوز نتواند.

و در صفحه (۱۵۰) باز از عبدالبهاء نقل می کند: ای بنده بهاء از طبقات محرمات سؤال نموده بودید رجوع بآیات نمایند و تا بیت عدل عمومی تشکیل نیابد متفرعات بیان نگرود مرهون بآن یوم است.

و در صفحه (۱۶۲) از اشراقات نقل میکند: قلم اعلی از تحدید آن حدود (رباء) توقف نموده حکمه من عنده و وسعه لعباده و نوسی اولیاء الله بالعدل و الانصاف... و لکن اجرای این امور بر رجال بیت عدل محمول شده تا بمقتضیات وقت و حکمت عمل نمایند.

و در صفحه (۱۷۳) از عبدالبهاء نقل میکند: بیت عدل عمومی مرجع کل امور است و مؤسس قوانین و احکامیکه در نصوص الهی موجود نه، و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد، و ولی امر الله رئیس مقدس

این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نایب و وکیل تعیین فرماید.

پس ما اگر بگوئیم مسلک بهائیت، مسلک شهوت و هوسرانی و لجام کسینختگی و توحش و بربریت است: ممکن است بعضی از خوانندگان محترم در مرتبه اول نتوانند این مطلب را خوب تجزیه و تحلیل کنند.

در این صورت باید توجه دقیق نمایند که: مسلکیکه امروز بقرن از روز ظهور آن میگذرد، و هنوز هزاران احکام و حدودیکه مورد ابتلای پیروان آن مسلک است ذکر نشده و تازه میگویند: صبر کنید تا مجلس بیت العدل عمومی تشکیل و احکام غیر منصوصه را تشریح نماید و شما تا آنروز آزاد هستید، و در آن موارد حکم و تکلیفی ندارید، آیا پیروان و افراد این حزب مجعول بجز هوسرانی و لجام کسینختگی حدودی خواهند داشت؟

و خنده آور اینستکه: بهائیان امروز با این مجلس موهوم خیالی که تا روز قیامت وجود خارجی پیدا نخواهد کرد، بخود مینازند و با مسلک خود افتخار مینمایند، و این مجلس را یکی از معجزات بزرگ قرن اتم و مسلک بهائیت میشمارند.

زهی بدبختی و نادانی و حماقت.

(محل روحانی)

اولیای امور بهائیت در این مورد نهایت زیرکی و استادی خود را بکار برده، و برای استفاده کردن از مواد نافع و قسمتهای مفیده مجلس بیت العدل، فکر دیگری نموده، و بیت العدل را با حفظ جهات مفیده آن

مبتدل بعنوان محفل روحانی کرده اند .

محفل روحانی در تمام آباریها و بلادیکه دارنده نه نفر بهائی باشد لازم ، و اعضای این محفل مانند بیت العدل بانتخاب معین شده ، و تصویب رأی تابع اکثریت آراء خواهد بود .

شوقی در لوح خود که خطاب بپاران ایرانی در (۱۳۴۱) قمری است میگوید : و کُلَّ چه در داخل و چه در خارج محفل باید اطاعت و انقیاد با اعضای محفل نمایند و تصویب و تأیید اجراء اشرا نمایند و لو رأی اکثریت مخالف واقع و عاری از صواب باشد .

وظیفه محفل روحانی چنانکه در کنجینه احکام (ص ۴۵) میگوید : تربیت اطفال و محافظه ایتم و رعایت عجزه و نشر نفعات الله و شور در امور امری است .

و کسیکه با محفل روحانی مخالفت کند : از حق انتخاب در جامعه و عضویت محافل روحانی محروم خواهد بود .

و در صفحه (۴۶) از قول شوقی نقل میکند : چون مسالوات حقوق رجال و نساء در این دور بدیع از تعالیم اسامیه است در حین انتخابات رجال و نساء از سن بیست و یک و مافوق آن هر دو حق ابدای رأی را در انتخابات دارند .

انتخابات در هر سال یکمرتبه (اول عید رضوان که مصادف میشود با دوم اردیبهشت) صورت میگیرد ، و هر کسی باید اسامی نه نفر را در ورقه نوشته و بدون امضاء تسلیم محفل نماید .

پس در تشکیل این محفل نتایج حسنه منظور گردیده است .

۱- چون این محفل از خود اختیاری در قسمت تشریح و قانون گذاری

ندارد : حکومت و سلطه شخص اول بهائی محفوظ مانده ، و شکستی بر مقام او وارد نخواهد آمد .

۲- عایدات و اموالیکه مخصوص بیت العدل است : بطور مستقیم بشخص اول بهائی (آنهم بتأیید و فعالیت محفل) رسیده ، او هم بنام سرپرست بیت العدل در مصارف خود صرف خواهد کرد .

۳- و چون اعضای این محفل بجز تحمل زحمت و فعالیت و تنظیم امور و اجرای دستورات متوجه و تبلیغ امری کاری ندارند : از این نظر نیز منافع بسیاری عاید شخص اول بهائی شده ، و منظور و هدف قلبی او کاملاً تأمین خواهد شد .

ولی شخص اول بهائی نخواهد توانست با اعتراض ما پاسخ دهد .

ما میگوئیم : تشکیل بیت العدل اگر در این دین قرن نوزدهم بموجب صریح عبارت اقدس واجب و فرض بوده است ، برای چه تا امروز تعطیل شده و تشکیل نمیشود ؟

و اگر در قرن اول این ظهور حیرت افزا که دوره قدرت و تشعشع و تسلط او است ، موانعی از تشکیل آن موجود است : پس چگونه در دوره های بعد که رفته رفته انحطاط و ضعف معنوی پیدا خواهد کرد ، تشکیل خواهد شد ؟

و اگر آن نه نفریکه برای محفل روحانی انتخاب میشوند ، صلاحیت عضویت بیت العدل را ندارند : پس اعضای بیت العدل از کجا و در کجا انتخاب خواهند شد ،

و آیا خدای اقدس نمیدانست که : تشکیل بیت العدل باین زودبها صورت نگرفته ، و مقتضی برای تشکیل آن پیدا نخواهد شد ؟ و در این

صورت چرا مردم بیچاره را در این مدت بلا تکلیف گذاشته ، و اسباب بدبختی و گمراهی آنانرا فراهم آورد ؟ اینستکه بر مسخره و خرافاتی بودن قوانین بهائیت ، و بر مرض و غرض شخص اول بهائی ، متوجه میشویم .

(دخالت در سیاست)

سیاست در زبان عرب بمعنی تربیت افراد و تأدیب اشخاص و تنظیم امور و تدبیر کارها و قیام کردن بر اداره امور يك فرد یا جمعیتی است . سیاست یکی از وظائف مهم انبیاء و مرسلین است ، زیرا که مقام تشریح و جعل احکام مخصوص پروردگار متعال بوده ، و شخص پیغمبر احکام و قوانین الهی را بمقام اجراء و عمل گذاشته ، مردم را طبق همان دستورهای آسمانی تعلیم و تربیت نموده ، و امور اجتماع را تنظیم و تدبیر فرماید .

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ - پروردگار جهان برانگیخته است در میان مردم بیسواد پیغمبر را از خود آنان که آیات و احکام الهی را بر آن جمعیت خوانده و آنانرا تزکیه و تعلیم کند .

آری پیغمبر نمیتواند خود را از محیط و از جریان امور محیط خارج کرده ، و بگوید : من مداخله در تدبیر امور و تربیت و تعلیم افراد و تنظیم و اداره کارهای شما ندارم .

پیغمبر خود در مقابل سیاستهای خارجی و نقشه های حکومتیهای معاصر : تدبیر جدید و سیاست مخصوص و مأموریت آسمانی و حقیقی دارد

که شبانه روز میباید در اجرای سیاست و افکار الهی خود جدیت و کوشش کرده ، و مخالفین را محکوم و نقشه های غلط دیگرانرا نقش بر آب کند . پیغمبران گذشته همه در مقابل سلاطین زمان و حکومتیهای معاصر ، بانهایت شجاعت و با کمال صراحت لهجه ، شروع به هدایت و تعلیم و نشر حقائق و دعوت بحق نموده ، و از رفتار و گفتار و سلوک دیگران انتقاد کرده ، و کوچکترین تقیه و ترس و خوف و ملاحظه کاری در قدمهای آنان مشاهده نمیشد .

پیغمبر قرن نوزدهم در کتاب اقدس (ص ۲۷ س ۱۴) میگوید : لَيْسَ لِأَحَدِنَا يَعْترِضُ عَلَى الَّذِينَ يَحْكُمُونَ عَلَى الْعِبَادِ دَعْوَاهُمْ مَا عِنْدَهُمْ - جایز نیست که کسی بر سلاطین و حکومتیهای وقت خود اعتراض کند و بهائیان باید با حکومت آنان کاری نداشته باشند .

و در گنجینه احکام (ص ۲۶۳) از قول بهاء نقل میکند : و عز مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد .

و در صفحه (۲۶۴) از قول عبدالبهاء نقل میکنند : بر احبای الهی اطاعت او امر و احکام اعلی حضرت پادشاهی است آنچه امر فرماید اطاعت کنند و همچنین کمال تمکین و انقیاد بجمیع اولیای امور داشته باشند . باز در صفحه (۲۶۶) نقل میکند که : هر کسی در امور سیاسیّه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند و یا حرکتی نماید همین کافیست که بهائی نیست دلیل دیگر نمیخواهد .

از این جملات مطالبی استفاده میشود :

۱ - بهائی نباید در حقیقت مرام و مسلکی داشته باشد ، زیرا

سلطان و اولیای امور هر مملکت میباید از قوانین و حقوق اساسی آن کشور طرفداری و پیروی کنند، و کسی میتواند از سلطان تمکین و اطاعت نماید که: کوچکترین تغلفی از قوانین اساسی و مدنی مملکت نکند.

۱ - بهائی نباید در جهان وجود داشته باشد: زیرا در جهان مملکتی نیست که مسلک بهائیت را بعنوان يك دين الهی شناخته، و با مسلک بهائیت توافق نظر داشته، و برای بهائیان احترام و عظمتی قائل باشد.

۳ - خود بهاء و باب باید دروغگو باشند: بدلیل اینکه برخلاف قانون اساسی و مدنی کشور ایران قیام کرده، و انتقالات خطرناکی برآه انداخته، و با سلطان وقت جنگیدند.

۴ - اغلب احکام و حدود باب و بهاء برخلاف سیاست مملکت و مخالف میل سلطان کشور است: مانند مجلس بیت العدل و محفل روحانی که برای تنظیم امور و تربیت افراد و تدبیر در پیشرفت بهائیت تشکیل میشود. و چون تبلیغات بهائیت، و تساوی حقوق مرد و زن، و رجوع اوقاف به بیت العدل، و حکم سرقت و قتل و سایر جنایات، و غیر اینها که بهائیان عملاً برخلاف مشی و روش سلطان سلوک میکنند.

۵ - عدم مداخله در سیاست: خود بر خلاف معنی نبوت است، زیرا وظیفه شخص نبی بطوریکه گفتیم همان سیاست میباشد. در مجمع البحرین گوید: در وصف حضرات ائمه (ع) وارد شده است که - *أَنْتُمْ سَائِسَةُ الْعِبَادِ*، باز روایت شده است که - *الْإِمَامُ عَارِفٌ بِالسِّيَاسَةِ*، باز در حدیث است که - *نُمَّ فَوُضَّ إِلَى النَّبِيِّ أَمْرَ الدِّينِ كَيْسُوسَ عِبَادَةَ*، و همه این تعبیرات بمعنای امر و نهی کردن و قیام بر امر و تولیت بر کارهای رعیت

نمودن است.

۶ - میرزا در کتاب اقدس (ص ۲۴ س ۳) برخلاف حکم سابق میگوید: *يَا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ أَنْتُمْ الْمَمَالِكُ قَدْ ظَهَرَ الْمَالِكُ بِأَحْسَنِ الطَّرَازِ وَيَدْعُوكُمْ إِلَى نَفْسِهِ الْمُهَيَّمِ الْقِيَوْمِ* - ای پادشاهان زمین شما همه مملوک هستید و مالک شما ظاهر شده و شما را میخواند بسوی اطاعت خود را و پیوسته شاهد و مطلع و قائم بامور است.

باز در الواح بعد اقدس (ص ۹۰ س ۹) گوید: *إِيَّاكُمْ أَنْ تَمْنَعَكُمْ شُبُهَاتِ الْفُقَهَاءِ أَوْ إِشَارَاتِ الْعُرَفَاءِ أَوْ سَطْوَةِ الْأَمْرَاءِ إِبْقَلُوا بِوُجُوهِ نَوْرِهِ وَبِالِاسْتِقَامَةِ الْكُبْرَى* - مبادا شبیهات علماء و اشارات عرفاء و قدرت و قوت امراء شما را از توجه بسوی بهائیت و از استقامت کردن در این امر باز دارد.

و در نتیجه میگوئیم: جناب میرزا و همچنین عبدالهه در این گفتار خودشان از دو حالت بیرون نیستند، یا اینست که معنای سیاست را نفهمیده اند و یا اینکه روی تزویر و عوام فریبی اینسخن را گفته اند.

آری دانشمندان گویند: شخص روحانی نباید مداخله در سیاست کند، و روحانیت با سیاست سازگار نیست، و مقصود آنان از این تعبیر اینست که شخص روحانی و پرهیزکار نباید از سیاست امراء و اهل دنیا و سلاطین ظاهری پیروی کرده و در آن راه قدم بردارند: زیرا سیاست روحانیت با سیاست اهل دنیا جدا میباشد، و مرد الهی خود هدف معین و مقصد مشخص و صراط جداگانه دارد.

و ممکن است جناب میرزا از همین تعبیرات مشتبه شده است.

(تساوی حقوق زن و مرد)

شریعت میباید با فطرت و طبیعت مطابقت کرده، واحکام و حدود دینی لازمست که موافق مقتضیات و خصوصیات موضوعات خارجی تنظیم گردد. و چون زن از لحاظ خلقت اصلی و از نظر صفات نفسانی و وظائف طبیعی و خارجی که دارد در نقطه مقابل مرد واقع شده است، ناچار احکام و حدود و وظائف دینی او نیز متناسب مقام او بوده، و با خلقت و فطرت وفق خواهد داشت (۱).

زن بحکم فطرت ناچار است که: بچه بزاید و بچه را شیر بدهد و شب و روز آنرا تربیت کند و امور داخلی خانه را تنظیم نماید و در مقابل مرد خود آرائی کرده و جلب توجه کند، پس قهرآ لازمست و وظائف دینی او نیز با اعمال خارجی و قدمهای طبیعی او موافق باشد.

جناب بهاء و عبدالبهاء و شوقی تحت تأثیر تبلیغات سوء يك مشتم مردم شهوت پرست و هوی خواه و نادان واقع شده، و برای جلب توجه و تأمین شهوات و تمایلات نفسانی آنان، بتساوی حقوق مرد و زن قائل شده اند.

در گنجینه احکام (ص ۷۱) از قول شوقی نقل میکنند: رجال و نساء باید در مقامات وحدت و یگانگی و عفت و فرزندانگی ترقیات روز افزون داشته باشند بدرجه که اهم سائره بآنها تأسی نمایند تساوی در تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و کمالات و فضائل عالم انسانی است.

(۱) رجوع کنید بکتاب حقوق زن در اسلام (آنچه باید يك دختر بداند) تألیف مؤلف این کتاب.

و در صفحه (۴۶) باز نقل میکنند: چون مساوات حقوق رجال و نساء در این دور بدیع از تعالیم اساسیه است در جین انتخابات (برای محفل روحانی) رجال و نساء از سن بیست و يك هر دو حق ابدای رأی دارند. و در صفحه (۲۲۵) باز نقل میکنند: آیا زوجه میتواند از زوج خود طلاق گیرد یا نه؟ فرمودند: مساوات تامه است بین زوج و زوجه. ما در اینجا گذشته از موهون بودن و ضعف و سستی موضوع تساوی حقوق (چنانکه اشاره کردیم) با احکام متعارضه آن در بهائیت اشاره می کنیم.

۱ - مساوات برخلاف اینست که: خانه مخصوص و مسکونی و لباسهای مخصوص میت هر چه ارزنده باشند، مال مختص پسر بزرگ باشد.

۲ - مساوات مخالف است با اینکه: زوجه در هنگام فوت زوج غائب خود نه ماه صبر کند، و اگر مفقود الاثر شد یکسال صبر کند، و اگر زوج حکم اقدس را (راجع بتعیین مدت مسافرت) نشنیده باشد بهتر است برای همیشه صبر کند.

۳ - مساوات حقوق منافی است با اینکه: مرد بتواند دوزن داشته باشد، ولی زن چنین حقی (اختیار دومرد) را ندارد.

۴ - تساوی حقوق مخالف است با اینکه: اعضای منتخبه در بیت العدل عمومی از رجال باشند و بس.

۵ - تساوی حقوق منافی است با اینکه: نفقه زوجه بازوج باشد مخصوصاً در آن یکسال طلاق.

آری اگر زن و مرد از جهت حقوق و تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و کمالات با همدیگر متساوی هستند: برای چه در چهار قسمت

اول بزن بیچاره تعدی میشود؟ و برای چه حقوق او را ضایع میکنند؟
و برای چه در قسمت پنجم بمرد تعدی شده و نفقه يك شخص آزاد و سالم
و مقتدر را بگردن مرد بیچاره تحمیل مینمایند؟

جناب شوقی متوجه نشده است که: قسمت مهم اجتماع و زندگی
بدست زنها تأمین شده، و زنها هستند که امور داخلی منزل را اداره کرده
و وظائف بسیار سنگین تربیت اولاد و تدبیر منزل بعهده آنان سپرده شده
است، و اگر زن داخل رشته های دیگر شد (صنایع، فنون، تحصیل علوم
کمالات غیر لازم) اوضاع اجتماع مختل و اساس زندگی فلیج شده، و
حقوق زن بیچاره ازدستش گرفته خواهد شد.
آفرین بردلسوزی جناب افندی.

(بگانگی و اتحاد)

اشخاص ساده لوح و عوام از شنیدن این عنوان، چنان مجذوب و
مسرور و بی اختیار میشوند که: گوئی چهره حقیقت تنها در مظهر اتحاد
و بگانگی جلوه گر گشته، و این معنی بزرگترین برهان و بالاترین دلیل
جهان نور و حقیق و روحانیت است.

این مردم هنوز نفهمیده اند که: اتحاد يك موضوع مادی و دنیوی
بوده، و هیچگونه ارتباطی با جهان حقیقت و روحانیت نداشته، و کوچکترین
دلالت و هدایتی بصحت و درستی امری نخواهد داشت.

ما باید به بینیم متعلق اتحاد و آن امریکه روی آن اجتماع و ارتباط
افراد صورت میگردد: چیست؟ زیرا ممکن است هزاران نفوس و ملیونها
از افراد بشر برای پرانداختن شجره حقیقت و عدالت و تشر ظلم و فساد

و پیروی کردن از باطل و خرافات، دور هم دیگر جمع شده و اتحاد محکم
و خلل ناپذیری صورت بدهند.

اتحاد و بگانگی هنگامی پسندیده و مطلوب است که: در یک موضوع
حق و بر روی امر لازم و صالحی قرار گرفته و بانیت خیر و صحیحی انجام
بگیرد، و اگر نه: موجب بسی تأثر و تأسف بوده، و بجز بدبختی و بیچارگی
و کمراهی آن جماعت و دیگران نتیجه در بر نخواهد داشت.

عبدالبهاء در مکاتیب اول (ص ۳۷۲ س ۱۰) میگوید: مقصود مبارك
از حمل این ثقل اعظم و جمیع این بلاها و حمل سلاسل و اغلال و تجسم
مظلومیت کبری: اتفاق و اتحاد و بگانگی من فی العالم بود، و ظهور آیه
توحید الهی بالفعل بین اُمم، تا وحدت مبدی، در حقایق موجوده نتیجه
خاتمه گردد و نورانیت لن تری فی خلق الرحمن من تفاوت اشراق کند.

در کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی (ص ۲۸ طهران ۱۳۲۶ شمسی)
میگوید: جمیع عالم انسانی مشمول این بیان و خطاب حضرت بهاء الله
هستند - ای اهل عالم همه باریک دارید و بر کبک يك شاخصار.

و حضرت عبدالبهاء میفرماید: نوع انسان جمعاً در ظل رحمت
پروردگار است نهایت بعضی ناقص هستند باید اکمال گردند جاهل
هستند باید تعلیم یابند مریض هستند باید معالجه شوند خوانند باید بیدار
گردند. و نیز میفرماید: جمیع بشر در نزد خدا یکسانند حقوقشان
حقوق واجد و امتیازی از برای نفسی نیست در نزد حق امیر و فقیر یکسانند
عزیز و حقیر مساوی در اینظهور اعظم حق بین مؤمن و غیر مؤمن و موحد
و مشرک تساوی تام حقوقی موجود است.

اسلام میگوید: شما همه موحد باشید، و از موجودات ممکنه

و اسباب منقطه و وسائل ظاهریه که از خود قوت و قدرت و بقائی ندارند منقطع و منصرف شده ، و روی بسوی پروردگار جهان که نیروهای ظاهری و غیبی بدست او است بر آرید ، تنها در امور و کارها و حوائج خودتان بآفریننده داناتوانا و محیط و پاینده جهان متوجه بوده ، و فقط در مقابل عظمت و جلال حقیقی او خضوع و خشوع بنمائید .

اسلام میگوید : در اینصورت شما قهراً وحدت فکری ، وحدت اخلاقی ، وحدت عملی ، وحدت روحی پیدا کرده ، و اختلاف و نفاق و دشمنی و عداوت از میان شما مرتفع خواهد شد .

ولی جناب بهاء میگوید : من مبعوث شدم که ادیان باهمدیگر بسازند ملل مختلف و اقوام متضاد بکرنک و متحد باشند ، موسوی و عیسوی و زردشتی و مسلمان و همه بانهایت مهربانی و دوستی و اتفاق اتحاد بنمایند ، و چون در خلق رحمن (مخلوقات خدا) تفاوت و اختلافی نیست : مخلوقات جهان سزاوار است همه بکرنک و یک نواخت و متحد بوده ، و در مقام عمل و در خارج وحدت و یگانگی داشته باشند .

پس بهشت جناب بهاء نه برای دعوت بحق و حقیقت بوده ، و نه بخاطر اینست که مردم بسوی پروردگار جهان متوجه شده ، و از بت پرستی و هواخواهی و شهوت پرستی و عبادت اصنام دست بکشند .

و در این صورت مرامهای اشتراکی (کمونیسم ، سوسیالیسم ، مارکیسم) بمراتب بهتر و جامعتر و دلپذیرتر خواهد بود ، و در خارج هم همین طور است ، امروز مارکس آلمانی که معاصر باجناب بهاء بوده ، و مانند ایشان مرام و مسلك مخصوصی داشته ، و صد مقابل ایشان متحمل سلاسل و اغلال و مظلومیت بود : ملیونها در ممالک مختلف جهان پیروان و فداکارانی

دارد ، و پیروان او (مارکیستها) صدها مرتبه از پیروان جناب بهاء در موضوع وحدت و یگانگی و برابری جانی و مالی کاملتر و محکمتر و شدیدتر هستند .

پس خوب است جناب بهاء و جانشینان او از مسلك كال مارکس ترویج کرده ، و از پیشرفت آنان دلشاد و خرم شوند .

و در دروس الدیانة (درس یازدهم) گوید : و اول وظیفه ما محبت و دوستی و الفت و مهربانی با عموم اهل عالم است ما نباید بچشم یگانگی و دون محبت بکسی نظر نمائیم یا فرقی و تفاوتی میان بهائی و مسلمان و نصاری و یهود و زردشتی و برهمنی و بودائی بگذاریم همه با ما برابرند . و در درس چهل و چهارم گوید : شریعت ربانی اساس مبتنی بر روحانیت صرفه و محبت خالصه و وحدت حقیقی و یگانگی عمومی است و آنچه علت جدائی و میاعدت و اسباب یگانگی و منافرت و کوره و کدورت است در این شریعت بکلی مرتفع است .

پس مقصود اصلی و هدف اساسی در مسلك بهائیت اتحاد و یگانگی در میان ملل مختلفه و مذاهب متنوعه است ، آنهم با تمام طوائف نه تنها در میان پیروان و افراد بهائیت ، و روی این نظر فهمیده میشود که : در مسلك بهائیت هدف معنوی و مقصد مخصوص و صراط معینی نبوده ، و تنها مقصدیکه هست عبارت از یگانگی ملل و صلح کُل باهم و اتحاد جمیع طوائف مختلفه است .

و در مصابیح هدایت (ج ۱ ص ۱۶۵) گوید : ورقا (میرزا علی محمد یزدی از مبلغین شهیر بهائیه که با پسرش روح الله در ایام تیر خوردن ناصرالدین شاه در طهران کشته شدند) از جمال مبارک (میرزا بهاء) سؤال کرد که

امر الله بچه وسیله عالمگیر خواهد شد؛ در جواب فرمودند که دو عالم در ازدیاد آلات ناریه میکوشند تا حدی که مانند ثعبان میشوند و بهم میتازند و خونهای زیادی ریخته میشود عقلای ملل جمع شده علت را تحقیق مینمایند و متوجه میگردند که علت خونریزی تعصبات است که اشد از همه تعصب دینی است سعی میکنند که تا دین را از میان بردارند بعد ملتفت میشوند که بشر بدون دین نمیتواند زندگی کند لهذا تعالیم اُدیان موجوده را جمع و مطالعه میکنند تا به بینند کدامیک از اُدیان منطبق با مقتضیات زمان است آنگاه امر الله عالمگیر میشود.

این سخن جمال مبارک از دو جهت ضعیف و مست است:

۱ - قرنهاییست که تعصبات دینی از میان بشر برداشته شده، و اختلاف و نزاع و خونریزی درجائی که واقع میشود روی حکومت و ریاست و جاه طلبی و پیشرفتهای اقتصادی و مسائل سیاسی است. و گذشته از این تعصب دینی (البته نسبت بدین حق) واجب و ضروری و بحکم عقل و شرع لازم است، و نبودن تعصب در پیروان دین حق کاشف از بیدینی و هوی پرستی آنان میباشد. اگر چه اینمعنی منظور و مقصود جناب میرزا است.

۲ - دین حق و شریعت الهی میباید با فطرت و آفرینش طبیعی وفق بدهد، تا جهان تشریح و تکوین موافق همدیگر بوده، و نظم صوری و معنوی جهان برقرار گردد. و معلوم است که: نظم و ترتیب تکوین و اصول و اساس خلقت در همه زمانها و دوره های زندگی بشر یکسان و برابر است.

۳ - دین عبارت از آئین و مقرراتیست که دقائق معارف و اصول حقائق بنحو کامل در موارد آن منظور شده است. و معلوم است که: حقائق در

تمام مراحل و موارد ثابت و برقرار بوده، و کمترین اختلاف و تغییر و تبدیلی در آن راه نیابد.

اگر برای جهان خدائی باشد، و اگر پروردگار جهان واحد باشد، و اگر حشر و نشر و قیامت باشد، و اگر دوزخ و بهشتی باشد، و اگر گفته های پیامبران الهی و مرسلین راست باشد، و اگر وعده های پروردگار متعال درست باشد، و اگر دوزخ و تهمت و ظلم و حيله و تزویر نامطلوب و قبیح باشد، و اگر خبث و نجاست اشیائی ثابت باشد، و اگر اعمال و افعالی از نظر عقل سالم و فکر دقیق و مطابق علم و حقیقت پسندیده یا ناپسند باشند: البته در همه جا و در هر زمان و در هر موردی همینطور بوده و خواهد بود، و حقائق با زمان و مکان و سایر مقتضیات مختلف نخواهد شد. آری عادات و رسوم و تمایلات نفسانی و شهوات مردم باختلاف زمان و مکان ^{تغییر} میشود، و مسلکی که باهوی پرستی و شهوترانی و تظاهرات قرن نوزدهم سازگار باشد؛ انصافا همین مملک است، و از این لحاظ جا دارد که جهان گیر و توسعه یابد (۱).

(مُعَاشَرَتُ بِالْأَدِيَانِ)

معاشرت کردن با همدیگر: بمعنی آمیزش و اختلاط و مصاحبت و همنشینی است. و بطوریکه در علوم تربیتی و اجتماعی محقق است: معاشرت باید روی حدود معین و شرایط خاصی انجام گیرد، و چون معاشرت و مصاحبت تأثیر کلی در طرز فکر و روش اخلاقی و سلوک آدمی

(۱) برای توضیح بیشتر در این قسمت بجلد دوم این کتاب مراجعه

دارد: لازمست درانتخاب مصاحب دقت کامل بکار برده و اندازه آمیزش و اختلاط روی حساب دقیق صورت بگیرد.

و بطور کلی: معاشرت و مصاحبت میباید طوری باشد که نتیجه خوب و اثر مطلوب و مفیدی داشته باشد.

معاشرتیکه برخلاف روش شخصی بوده، و انسانرا ازهدف و مقصد منظور خود دور کرده، و ازصراط حقیقت و راه مستقیم تقوی و درستکاری و صلاح عمل منصرف نماید! بسیار بسیار مذموم و غیر مطلوب است.

و گذشته از این قسمت: شما اگر حزبی تشکیل داده، و برای تحمیل مقصد معین و رسیدن به هدف خاصی، با جمعی از افراد دیگر همراه و همراز و مشغول فعالیت باشید: البته از اولین روز شکاف و فاصله درمیان شما و افراد احزاب دیگر پیدا شده، و قهراً اعمال و حرکات و طرز سخن و فکر و رفتار شما با دیگران متمایز خواهد شد، و اگر هزاران مرتبه جدیت کرده و بخواهید با احزاب دیگر روی صفا و محبت و صمیمیت آمیزش و اختلاط نمائید: باز غیر ممکن و سخت خواهد شد.

آری در دو صورت اختلاط با اجنبی سهل مینماید:

اول - جائیکه انسان صورتاً از اعضاء و افراد حزب معینی باشد، ولی باطناً هدف معین و برنامه شخصی نداشته، و در زندگی خود مقصد خاص و راه مخصوصی را انتخاب نکند.

دوم - معاشرت او جنبه ظاهری و صورت داشته، و روی تصنع و فریب دادن طرف صورت گرفته، و از حقیقت و صمیمیت و محبت و بقول بهاء از روح و ریحان خالی باشد.

اینها يك مطالب وجدانی و حسنی و مسلمی است که هیچگونه قابل

انکار و محل تردید و شك نیست.

در اینجا باب و بهاء سخنان بسی متخالف و ضد و نقیض دارند. بهاء در اقدس (ص ۳۹ س ۲) میگوید: عاشروا مع الأدیان بالروح والریحان - با ادیان و ملل جهان با روح و ریحان و خوشی و خوشروئی و محبت معاشرت نمائید.

بهائیهها این جمله را یکی از معارف و سخنان برجسته بهاء شمرده، و آنرا بروی مخالفین میکشند، و ما در اینجا بجهت ضعف آن بطور اجمال اشاره میکنیم.

۱ - این جمله از نظرات ادبیات عرب غلط است: زیرا کلمه (مع) زائد است، و باید گفت: عاشروا الأدیان.

۲ - خود گوینده این کلام نتوانست عملاً با مخالفین خود بسازد تا برسد بروح و ریحان، کتاب بدیع را مطالعه نمائید و به بینید پشت سر برادر خود صبح ازل و پیروان او تا چه اندازه بد گوئی و فحش و افتراء بسته است.

۳ - عبدالبهاء نیز این موضوع را غیر عملی دیده، و هم برای اینکه از پدر خود پیروی کند: تا میتواندست با برادر خود میرزا محمد علی غصن اکبر مخالفت نموده، و حتی پیروان خود را از ملاقات و معاشرت او و اصحابش منع اکید میکند.

۴ - معاشرت مخالفین با روح و ریحان مخالف است با حکم - مَنْ أَحْرَقَ بَيْتًا مُتَعَمِّدًا فَأَحْرَقَهُ. وَبَا - وَمَنْ سَأَلَ حَرَمَ عَلَيْهِ الْعَطَاءُ. و امثال اینها که در ابواب احکام خواهد آمد.

• این حکم برای لاأبالیگری و رفع تعصب مذهبی و کسر

حدت و حرارت دینی بسیار مؤثر و مفید است، و بطور مسلم از مبادی خارجی بقلب میرزا تزریق شده است، و این الهام بخاطر اجنبی برستی و تضعیف مبنای دینی و برانداختن شعائر ملی و جایگیر کردن تبلیغات سوء دیگران و توطئه بر اشاعه مرامهای مخالف میباشد.

آری این جمله ناظر بجهت دینی است، چنانکه جمله - لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم - ناظر بجهت ملی و وطنی است، (۱) و چون این دو جمله را بپهلوی هم بگذاریم: حقیقت بهائیت بخوبی روشن و آشکار شود، یعنی بیدین و بیوطن.

۶ - اگر این جمله ناظر بیک مطلب علمی و یا وجدانی یا اخلاقی یا اجتماعی مسلمی است: پس سببب چگونه برخلاف این موضوع مسلم قلم فرسائیهها کرده است: اموال غیر بابی را حلال میشمارد، کتابهای غیر بابیه را سوزاندنی میداند، تحصیل و تدریس علوم دیگر را ممنوع و حرام میکند، و درسوره های (۷۶، ۹۷، ۹۹) احسن القصص همه مخالفین را واجب القتل میداند.

(ارتباط بادول اجنبی)

از سال (۱۲۴۳) که عهدنامه ترکمن چای ما بین ایران و روسیه (که بوسیله عباس میرزا و پاسکویچ منعقد شده و شهرهای ایران و نخجوان و غیر آنها بتصرف روسها درآمد) باعضاء رسید: نفوذ روسها در دربار ایران بیشتر شد.

روسیه پیوسته سعی مینمود که بهر وسیله است از جانب شرقی

(۱) رجوع شود به (ص ۶۲).

ایران راهی برای هندوستان تحصیل کند، و از این لحاظ چنانکه در تاریخ مطالعه میکنیم: چندین بار در بازار ایرانرا تحریک نمود که بجانب هرات لشکر کشی کرده و شهر هرات را که کلیه فتح هند بود تسخیر نماید.

و روی همین تحریک بود که: نجل شاه در سال (۱۲۵۳) شخصاً بمحاصره هرات (البته با مساعدت معنوی دولت روس) رفته، و مقدمات تسخیر و فتح هرات را آماده کرده بود.

البته دولت انگلیس از این پیش آمد پیش از پیش ناراحت و هراسناک بوده، و از راههای مختلف (مانند شورانیدن افغان بمخالفت ایران) چاره جوئی میکرد.

تا اینکه سقوط هرات حتمی شد، و دولت انگلیس بجز حمله مستقیم و عملیات متخاصمانه و مسلحانه بر ضد ایران (از راه خلیج فارس و جنوب) چاره نیاندیشید، و با اینکه با ایران قرار داد صلح و مساعدت داشتند؛ مجبوراً بجنوب خاک ایران وارد و تا نزدیکهای اهواز تصرف کردند. اینستکه نجل خان مجبوراً از تسخیر هرات منصرف شده، و در سال (۱۲۵۴) با انگلیسها قرارداد جدیدی منعقد کردند. و پس از این بر نفوذ و تسلط سیاسی ایشان افزوده شد.

وازمندی پیش، امور مهمی که در ایران بوقوع میبوست در تحت نظر و باصلاح دید دولت روس و انگلیس صورت میگرفت.

و برای این مطلب شواهد تاریخی بسیاری موجود است: از جمله ملاحظه میفرمائید که چون فتحعلی شاه در سال (۱۲۵۰) وفات میکند، جانشین او که نجل شاه پسر عباس میرزا بود: از تبریز بهمراهی قائم مقام و سفرای روس و انگلیس بسوی طهران حرکت میکند.

و بطور اجمال در سالهای (۱۲۶۰) دولت روس و انگلیس برای اینکه دولت ایران بار دیگر بشهرهای قفقاز متوجه نشده و نظر حمله بشهر هرات نداشته باشد، وهم بخاطر حفظ منافع مشترک که در ایران داشتند صلاح در این می بینند که توجه دولت را باختلاف دینی و داخلی مصروف داشته، و مانع پیشرفت و اقتدار و نفوذ روزافزون او بشوند.

اینستکه فرصت را غنیمت شمرده، و برای تقویت و طرفداری و یاری سید باب برخاسته، و دامن آتش انقلاب بایه زده، و سپس میرزا بهاء را حمایت نمودند.

و هم در این سال بود که: فاضلخان همدانی را باجمعی دیگر برای ترجمه و نشر کتب عهدعتیق و جدید (توراة و انجیل) واداشته، و در میان افراد ایرانی منتشر نمودند.

در نقطه الکاف (ص ۲۶۶ نس ۲۲) گوید: و ایلچی روم و ایلچی روس امیر را ملامت نموده بودند در باب قتل حضرات (بایها) و گفته بودند که چه معنی دارد که جمعی ازضعفای رعیت ادعای مطلبی میکنند و شما با آن اقتدار درصدد اذیت ایشان هستید، و حال آنکه در بلاد ما نیز جمعی هستند و ما متعرض ایشان نیستیم، بلکه در تفحص امر ایشان نیز هستیم که مطلب ایشان را بفهمیم، مثل آنکه پادشاه روس فرستاده بود بنزد ایلچی تبریز که شرح احوالات حضرت را معلوم نما و بجهت من ارسال دار... الخ.

و در صفحه (۲۳۳) میگوید: شنیدم از جمله تقصیراتی که پادشاه روس بر امیر گرفته و سبب عزل آن شده یکی همین قتل این سلسله مظلوم بود خلاصه بعد از آن ایلچی روس و ایلچی روم بدیدن جناب حجّت

(ملا محمد علی زنجانی) آمدند و صحبت داشتند ایشان بیان فرمودند که ما نزاع ملکی نداریم... الخ.

و از جمله قضایای عجیب: آمدن مؤمن هندی است از هند بعزم سیاحت با لباس زهد و ورع و رسیدن او بپهریق و غش کردن او از دیدن سید باب و نمره زدن او به (هذا ربی) و باز گفتن او که (أنا القائم الذی ظهر) سپس حرکت او بسوی روم.

رجوع شود به صفحه (۲۱۲) از نقطه الکاف، و در آخر قصه (ص ۲۱۴) شعر بسیار مناسبی نقل میکند:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

و در مصابیح هدایت (ج ۱ ص ۱۸۱) میگوید: فردا میرزا حسین را (میرزا حسین زنجانی پسر محمد متوفای ۱۳۰۲ هجری در عشق آباد که باورقاه در زنجان رفیق شده بود) دم توپ میگذارم و ترا باپسرت (ورقاه و پسرش) بطهران میفرستم، حضرت ورقاه محرمانه فرموده بود که میرزا حسین باطلاع قونسول و پامر ناصر الدین شاه از عشق آباد آمده و دامادشان هم مترجم روس است اینمطلب را پی میکنند و از برای سرکار خوش واقع نخواهد شد (خطاب به علاءالدوله حاکم زنجان است) بنظر چنین میآید که او را هم با ما بطهران بفرست.

و بهاء در همین (ص ۲۶۸) میگوید: قد نصرنی أحد سفرائک اذ كنت فی السجن تحت السلاسل والأغلال بذلك كتب الله لك مقاما لم يحط به علم أحد إلا هو إياك أن تبدل هذا المقام العظيم - ای ملک روس یاری کرد مرا یکی از سفرای تو هنگامیکه در زندان و در زیر زنجیرها بودم و روی این عمل خداوند برای تو مقامی عطا کرده است که از علم و احاطه مردم

بیرون است و مبادا که این مقام بزرگرا تبدیل بنمایی .

و در بهجت الصدور (ص ۱۲۸) گوید: والقائم بامر الله (بهاء) را گرفتند و حبس کردند و بقدر يك كرور اموال و املاك و عمارتس را بردند و غارت نمودند و در ظاهر چون دولت بهیه روس حمایت آن قائم بامر الله که ملقب به بهاء الله است نمود نتوانستند شهید نمایند بدار السلام بغداد نفی نمودند .

و در مصابیح هدایت (ج ۲ ص ۲۳۲) نامه میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که به میرزا اسدالله خان ارسال داشته است نقل میکند که: وعدالتی که از دولت قویة بهیة روسیه اطال الله ذیلها من المغرب الی المشرق و من الشمال الی الجنوب در این محاکمه ظاهر شد شایسته ثبت در تواریخ و سزاوار مذاکره در انجمن دوستان در جمیع دیار و بلدان است ... و جمیع دوستان بدعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلی حضرت امپراطور اعظم الکسندر سوم و اولیای دولت قوی شوکت اشتغال و رزند ... الخ .

و میرزا بهاء در کتاب اقدس (ص ۲۵) که خطاباتی بملوک مینویسد: هیچگونه اسمی از ملك روس و انگلیس نبرده است ، باینکه تماس او و مردم ایران با آنها بمراتب بیشتر از سلطان چین و رؤسای جمهوریت آمریکا و سلطان فرانسه و آلمان بوده است .

و از جمله قضایاییکه بسیار زنده و خواننده را ظنین می کند: نگهداری سید باب است از جانب معتمدالدوله حاکم اصفهان (که در اصل ارمنی بوده است) و راه دادن باییه بملاقات باب در پنهانی و گفتن اینکه اجازه بفرمائید باطهران جهاد کنیم و غیر ذلك .

رجوع شود به (ص ۷۰) از کواکب الدریه .

و در نقطه الکاف (ص ۱۱۶ س ۷) گوید: خلاصه آنکه مرحوم معتمدالدوله جان و مال و ایمان خود را در راه آن سلطان ممالک داد ، اما ایمانش را ؛ باین معنی که ظاهراً اگر چه قبول اسلام نموده بود ولی چونکه بسر اسلام بر نخورده بود لهذا سرآهم از دین قبل خود منقطع نگردیده . و شواهد زیادی در خود کلمات باییه و بهائیه راجع باین موضوع موجود است که : اگر همه آنها اشاره نمائیم کتاب مستقلی میشود .

(علوم و تالیفات دانشمندان)

جریان امور گذشته و شرح زندگانی و تاریخچه گذشتگان درس عبرت و برنامه زندگی آیندگان است ، و روی این نظر کتب تاریخ اهمیت بسزائی در میان بشر پیدا میکند .

و چون بسیاری از علوم فلسفه و الهیات و حقوق و ادبیات و ریاضیات بنحو احسن و آنطوریکه باید در نوشته های دانشمندان بزرگ و فلاسفه جهان حل و تحقیق شده است : ما باید پیوسته از تالیفات و نظریه های آنان استفاده برده ، و از مقام علمی و مراتب تحقیق ایشان قدردانی و تجلیل کنیم .

در اینجا سید باب سخن بسیار خنده آور و مسخره آمیزی دارد ، که مقام عقل و فهم و فکر از همین سخن روشن میشود .

بهاء در اقدس (ص ۲۳ س ۳) میگوید: قد عفا الله عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب و آذناکم بان تقرءوا من العلوم ما ینفعکم لا ما ینتهی الی المجادله فی الکلام هذا خیر لکم ان اتتم من العارفين - خداوند بخشیده

است برای شما آنچه را که در میان نازل شده است از محو کردن کتابها و ما اذن میدهیم که بخوانید از علوم آنچه را که بشما نافع میباشد نه آنچه را که منتهی میشود بمجادله کردن در گفتگو و این بهتر است برای شما اگر معرفت داشته باشید .

بها در این کلام اعتراف میکنند که در بیان حکم ازین بردن کتابها نازل شده بود ، همچنین اعتراف میکنند که در همین کتابها علوم نافع و مفیده هست که لازمست آنها را بیرون آتجناب بخوانند : پس در این صورت اگر بیان واقف از جانب خداوند واحد نازل شده است ، این اختلافات بفاصله زمان نزدیک یعنی چه ؟ و اگر بیرون بیان مقتدر شده و همه کتابها تیرا که علوم نافع در آنها بود ازین میبردند چه میشد ؟ و اگر سخن بیان برخلاف حکم خدا بود ؟ پس تجلیل و احترام بیان برای چیست ؟ آری در باب سادس از واحد سادس بیان میگوید : فی حکم محو کتب الکتاب کلها الا ما انشئت او تنشئی فی ذلك الامر ... الخ : در حکم محو کردن تمام کتابهای گذشتگان است مگر آنچه راجع باین امر (ظهور سید باب) تا بحال نوشته شده است یا پس از این نوشته میشود . الخ .

و در ظهور الحق جلد سوم (ص ۱۶۹) در توفیقی که از جانب سید باب خطاب به حاجی میرزا حسن خراسانی است مینویسد : وَاِنَّا لَنَعْلَمُ حُكْمَ مَا اُنشِئَتْ فِي عِلْمِ الْاَصُولِ اَنْ اَتَكَلَّفُ عَلٰى اللّٰهِ وَاَمَحُّ الْكُتُبِ كُلِّهَا وَخُذْ عَطَاءَ ذِكْرِ اسْمِ رَبِّكَ ... وَلِكُلِّ مَنْ صَدَّقَ بِآيَاتِنَا فَرَضُ عَلٰى اَنْ يَمَحُو كُلَّ كُتُبِ الْقَوْمِ الْاَبْعَاضُ مِنْ آيَاتِ الْبَيِّنِ (احسائی و رشتی) مِنْ قَبْلِ حُكْمِ الْبَدْعِ وَاِنَّ ذٰلِكَ حُكْمٌ عَدْلٌ مِنْ لَدُنِّ اِمَامٍ حَتّٰى عَظِيمٍ اَنْ اَحْمَلُوْا الْكُتُبَ اِلَى الْاَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ ثُمَّ اَنْزَلُوْهَا عَلٰى يَمِّ الْفُرَاتِ لِيُثَبِّتَ قُلُوْبَ الْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ حُكْمِ الْكَثْرَةِ

وَلتَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰشِعِيْنَ - ما میدانیم آنچه را که در علم اصول نوشته اند ، بخدای خود اکتال کرده و همه کتابها را محو کن ... و واجب است بر هر کسی که بآیات ما ایمان آورده است اینکه محو کند همه کتابها را مگر برخی از آثار و نوشته های سیدرشتی و شیخ احسائی را ، و این حکم نیست از جانب امام حی بزرگ که حمل کنید همه کتابها را بر زمین مقدسه و بریزید آنها را بآب فرات تا اینکه قلوب مردم از این کثرت و اختلاف برقرار گردد .

از این عقیده معلوم میشود که : سید باب مانند برخی از صوفیه بیسواد و مرتاضین عوام و عرفای جاهل و ساده لوح ، در تحت تأثیر ریاضت و ذکر و عبادت ظاهری واقع شده ، و باندازه تسبیح بگفته های دیگران نوشته های اهل نظر و تحقیق بدین وسوه ظن پیدا کرده است که : همه آنها را باطل و برخلاف تشخیص و فهم خود تصور نموده است .

و بعد نیست که : این عقیده در اثر شدت غرور و نهایت خامی و نادانی او بوده است ، و تصور نموده است که تمام حقائق و معارف و علوم جهان در گفته ها و نوشته های او پیچیده شده است ، چنانکه در باب سادس عشر از واحد ثالث بیان گوید : چنانکه نقطه بیان سه تفسیر برقر آن نوشت دو تفسیر بنهج آیات الی آخر و یک تفسیر بر سوره بقره بنهج شئون علمیه که یک حرف از تفاسیر او معادل نمیشود بآنچه کل مفسرین از اول نزول قرآن تا ارتفاع او تفسیر نموده .

و در باب اول از واحد ثانی بیان میگوید : و شبهه نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوالالباب بعلم توحید و دقایق معرفت و شئون ممتنع نزد اهل ولایت بوده و کلماتی از لسان او جای فرموده که هر ذاروح

توحیدی نزد او خاشع شده الاکسیکه درک ننماید آنچه او بامحیوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیّه و علمیّه مالانهایه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آنرا ندانسته ... اگر کَلِّ ماعلی الارض جمع بشوند نمیتوانند آیه بمثل آیاتیکه خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند ... الخ.

و از نظائر این عبارات که در کلمات سید زیاد است، بخوبی فهمیده میشود که: سید باب روی هر عنوانی بود (بیسوادی، سادگی، مرض روحی) از قوه تمییز و تشخیص عاری بوده، و بدون کوچکترین واهمه واضطرابی میگفت که: ما فی الارض نظیر یک آیه از آیات درهم و مغلول و بی معنی مرا نتوانند آورد، و علوم حکمت و دقائق معرفت در کلمات بوج من منطوی شده است، مفسرین اسلام تا بحال نتوانسته اند نظیر تفسیرهای مهمل و غلط مرا بنویسند، و همه دانشمندان و اهل معرفت در پیشگاه معارف و حقائق موهومی من خاشع و خاضع هستند.

و عجب در اینجا است که: سید در باب سادس از واحد سادس بیان میگردد: در هر ظهوری قهر احکم بمحو کتب گذشته شده است، و در ظهور آینده نیز حکم بمحو کتاب بیان نوشته های نقطه بیان و اهل بیان خواهد شد، و باین حال میرزا بهاء بخاطر نهایت سستی و ضعف و مسخره آمیز بودن این حکم نتوانسته است سخن سید باب را تصدیق کرده و او هم بر محو کتب حکم کند، اینستکه در اقدس بصراحت میگوید: قَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْكُمْ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ مِنْ مَحْوِ الْكُتُبِ .
واقعا باید بر این دین سازی خنده کرد.

پایان

(در مورد تألیف این کتاب)

در ضمن تألیف این کتاب، دو مرتبه در اتمام و تکمیل آن مردد شده و برای اشتغال و صرف وقت بر آن بجز تزییع عمر و سیاه کردن قلب، نتیجه نمیدیدم.

و تصادفاً در هر مرتبه که خواستم از نوشتن این کتاب منصرف بشوم: در همان شب خواب بسیار مناسب و عجیبی دیدم که مرا بر اتمام آن وا داشت.

در مرتبه اول دیدم: چند نفر از دوستان فاضل و دانشمند عازم مسافرت هستند، و گویا در این مسافرت با افراد بهائی مواجه شده و بحث دینی خواهند داشت.

و من از این موضوع متأثر بوده، و میخواستم از تنبها و اطلاع علمی آنان در این امر استفسار بنمایم.

در همین موقع یکی از آن رفقاء گفت: مذاکره و بحث با بهائیهها بسیار امر ساده و سهلی است، زیرا ما کتاب شمارا همراه داریم، و همین اندازه که آنها بفهمند که این کتاب در دست ما است: خودشان ساکت شده و عقب نشینی میکنند.

و گویا این معنی در خارج مسلم بود که: این کتاب بیش هر کسی باشد بهائیهها با او داخل بحث و مذاکره نمیشوند.

و در همین موقع از خواب بیدار شده، و برای تمییم و تکمیل این کتاب تصمیم گرفتم.

باز در خلال تألیف جلد دوم، مجدداً متردد شده و از تألیف و نوشتن

جلد دوم منصرف شدم.

و نیز در همان شب در خواب دیدم که : مسجد بسیار بزرگ و وسیعی است و همه مسجد از علماء و مجتهدین و دانشمندان پر است ، و گویا در آن مجلس که همه روز منعقد میشود : چند نفر بهائی مشغول فعالیت و عملیات و اقداماتی هستند و حضرات روحانیین همه در مقابل عملیات آنها ساکت بوده و هیچگونه اعتراض و مخالفتی نمیکنند .

من از توجه باین امر بی اندازه متأثر و عصبانی شده ، و تصمیم گرفتم که چون همه جمع و حاضر شدند : خود بر بالای منبر رفته و بانهایت درجه حرارت و گرمی و بایبان علمی و روشن ، حاضرین را تحریک نموده ، و مفاسد اقدامات بهائیهارا باز گویم .

و پیش خود مسلم میدیدم که : در نتیجه بیان و خطابه من همه یکمرتبه نهضت کرده ، و مخالفین را سرکوب خواهند کرد .

و در همین موقع باز از خواب بیدار شده ، و برای تصمیم جلد دوم تصمیم گرفتم .

(جلد دوم)

در جلد دوم این کتاب قسمتهای تاریخ و آداب فردی و احکام و حدود مسلك باب و بهاء را مطالعه فرمائید .



صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۹	اشتباه بزرگ باب و بهاء	۲	اهداء کتاب
۵۰-۱۵۰-۱۹۰	آیات باب و بهاء	۳	مدارك ما
۸۳	رفع تقييد بقواعد	۴	خطاب بطرز آیات
۵۶	مبارزه طلبیدن بهاء	۵	اصول ده گانه :
۵۴ - ۵۹	مباحثه مؤلف	۶	۱ - پاینده بودن اسلام
۶۲	حب وطن	۷	کلمات دانشمندان در خاتمیت
۶۴	۴ - توحید و الوهیت	۱۱	روایات و اخبار
۶۵	توحید و بهائیت	۱۴	آیات صریحه قرآن
۶۹	عبادت و اسلام	۱۴ - ۲۴	خاتمیت
۷۱	عبادت و بایبیه	۲۳	رفع اشتباه و تعجب
۷۲	معبود بودن بهاء	۲۶	۲ - حضرت ولی عصر (علیه السلام)
۷۴	بت پرستی بهائیه	۲۹ - ۱۴۸ - ۱۵۶	علامات آنحضرت
۷۸	خدای باب کیست ؟	۳۱	استفاده سوه از این عنوان
۸۰	خدای بهاء کیست ؟	۳۲	مدعیان مهدویت
۸۴	۵ - عبادات توقیفی است	۳۷ - ۱۴۷	خیانت بزرگ
۸۶	نسخ احکام	۳۹	دعوی عجیب بهاء
۹۳	بیت العدل و حکم	۴۱ - ۵۸ - ۱۳۴	تاریخات خنده آور
۹۶	۶ - قیامت	۴۶	موعود منتظر مسلمین
۹۷	قیامت بایبیه	۴۷	۳ - مقام نبوت
۹۹	قیامت بهائیه	۴۸ - ۵۷ - ۱۷۲	مجموعه
۱۰۳	علامت قیامت و بهاء		
۱۱۰	علامت قیامت در قرآن		

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
قیامت با بعثت باب	۱۱۳	از آیات عجیب بیان	۱۷۰
قیامت با بعثت بهاء	۱۱۶	بیان ناقص مانده است	۱۷۵
قیامت و صحرای بدشت	۱۱۹	از جملات عجیب اقدس	۱۷۹
۷ - نبوت و امّی بودن	۱۲۲	۱۴ غلط در بیک قسمت اقدس	۱۸۲
اطلاعات علمی بهاء	۱۲۵	مقایسه اقدس با بیان	۱۸۴
دعوی مکاشفه و عرفان	۱۳۳	۱۰ - دین و عدم تناقض	۱۸۶
سلطنت و نفوذ خداوند	۱۳۶	تناقضات مسلک باب	۱۸۸
اطلاعات علمی باب	۱۳۷	تناقضات در بهائیت	۱۹۳
۸ - نبوت و درستی	۱۴۰	بهاء و صبح ازل	۱۹۵
مراتب تقلب باب	۱۴۲	مباحث اجتماعی	
اعجاز باب	۱۴۳ - ۱۷۲	بیت العدل	۲۰۷ - ۹۳
احراق کتب و اخذ اموال	۱۴۴ - ۱۷۱	هنوز تشکیل نشده است	۲۰۸
مراتب تقلب بهاء	۱۴۶	توقف احکام کثیره	۲۱۰
مراتب تقلب عبدالبهاء	۱۴۹	محفل روحانی	۲۱۱
خیانت پیروان بهاء	۱۵۳	مداخله در سیاست	۲۱۴
تقلب کلیایگانی	۱۵۴	تساوی حقوق زن و مرد	۲۱۸
تقلب میرزا حیدرعلی	۱۵۵	اتفاق من فی العالم	۲۲۰
لاف گوئی بهائیان	۱۵۷	سازش همه ملل	۲۲۲
پیشگوئی شوقی افندی	۱۶۲	معاشرت با اهل ادیان	۲۲۵
پیشگوئیها خطا رفت	۱۶۴	ارتباط با اجنبیها	۲۲۸
۹ - کتاب آسمانی	۱۶۷	موارد ارتباط بهاء	۲۳۰